

روح و انکشافات

روحانیہ

تالیف

عطاء اللہ گھرریز

مؤسسہ چاپ و انتشارات مرآت

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
۷	مطلب اول: در باره موت
۱۲	تمنای موت جایز نیست
۱۶	مطلب دوم: روح و بقای آن
۵۷	مطلب سوم: نفس ناطقه
۶۷	مطلب چهارم: رجعت و تسخیر ارواح
۸۱	مطلب پنجم: نعیم و جحیم، مجازات و مکافات
۹۱	مطلب ششم: اجل، قضاء قدر، جبر و اختیار
۱۰۴	مطلب هفتم: تسلیم و رضاء
۱۱۸	توکل و تفویض
۱۲۵	مطلب هشتم: ادعیه، خیرات و مبرّات و شفاعت
۱۳۰	مطلب نهم: درباره وضع روح در هنگام بیماری و شفاء دادن آن
۱۳۸	درباره سقط جنین
۱۴۲	در باره تلقیح مصنوعی

RÚḤ VN INKISHAFÁT -Í- RÚḤANÍ

(A COMPILATION)

By

'ATÁ'U'LLÁH GUHARRÍZ

© 1996 'ATÁ'U'LLÁH GUHARRÍZ

First Edition 1996

حقّ طبع محفوظ مخصوص مؤلف است
چاپ اول ۱۵۲ بدیع

MIR'ÁT PUBLICATIONS
P. O. BOX 4273
NEW DELHI 110048 INDIA

Printed by : Syndicate Binders, New Delhi-20

- مطلب دهم: ادای حقوق در عالم بعد ۱۴۶
- مطلب یازدهم: در باره کفن و دفن، وصیت نامه ۱۵۲
- رجحان دفن بر سوزاندن و دخمه ۱۵۸
- قروض مقدم بر تقسیم ترکه است ۱۶۲

- مشخصات کتب و مأخذ ۱۶۴
- فهرست اعلام ۱۶۸

مقدمه

”بسیار تأکید فرمائید که احبای عزیز بر معلومات خویش در باره امر اعظم بیفزایند و با الواح و آثار مبارکه انس بیشتر گیرند نفس نصوص مقدسه هادی ما در مواقع شدت خواهد بود چنان ما را شجاعت و صبر و استقامت بخشد که اعتنائی به هجوم عواصف در مواقع طوفان ننمائیم“

بيت العدل اعظم

با کسب الهام از دستخط معهد اعلى در مورد توصيه افزايش معلومات امرى احبای عزیز این عبد را بر آن داشت که مجموعه ای حاوی آثار و الواح نازله از كلك مطهر مؤسس این امر نازنین و همچنین مبین آیات الهی حضرت عبدالبهاء و نیز حضرت ولیّ عزیز امرالله و بيت العدل اعظم الهی در باره روح و انکشافات روحانیّه در عالم بعد جمع آوری و تألیف نماید تا احبای عزیز که امکان مراجعه به کتب متعدده

مختلفه را در این باره ندارند بتوانند به آسانی از این مجموعه که شامل ۲۲۲ نصّ از ۵۱ کتاب در یازده مطلب مطابق فهرست تهیه شده استفاده نمایند.

بدیهی است که بسیاری از آثار و الواح دیگر در این باره نیز موجود است که بعَلّت عدم دسترسی به آنها تدوین مطالب بیشتر با عرض معذرت از خوانندگان عزیز مقدور نگردید.

عطاءالله گهرریز

انگلستان، ششم شهرالرحمة ۱۴۸ بدیع

مطابق ۲۴ جون ۱۹۹۱

مطلب اول در باره موت

جمال قدم جلّ نکره الاعظم در لوح جناب سمندر می‌فرمایند،
قوله العظیم :

"الحمد لله الذي جعل الموت باباً للقائه وسبباً لوصاله وعلّة
لحياة عباده وبه اظهر اسرار كتابه وما كان مخزوناً في علمه
انه هوالمقتدر الذي لم يعجزه ظلم الظالمين ولم يمنعه
مطالع الظنون والاهام"
مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۹۵

و نیز در کلمات مکنونه می‌فرمایند، قوله العزیز:
"يا ابن العماء جعلت لك الموت بشارة كيف تحزن منه وجعلت
النور لك ضياء كيف تحتجب عنه"

و نیز می‌فرمایند :
"يا ابن الوجود حاسب نفسك في كل يوم من قبل ان تحاسب
لان الموت يأتيك بغتة وتقوم على الحساب في نفسك"

و نیز :
"يا ابن الانسان انت ملكي وملكى لايفنى كيف تخاف من

فنائك وانت نورى ونورى لا يطفى كيف تضطرب من اطفائك
وانت بهائى وبهائى لا يغشى وانت قميصى وقميصى لا يبلى
فاسترح فى حبك اياى لكى تجدنى فى الافق الاعلى"

و نیز در لوحی می‌فرمایند، قوله العزیز :

"هو المعزى المشفق الكريم . . . يا امتى اعلمى ان الموت باب
من ابواب رحمت ربك به يظهر ما هو المستور عن الابصار وما
الموت الا صعود الروح من مقامه الادنى الى المقام الاعلى وبه
يبسط بساط النشاط ويظهر حكم الانبساط الامر بيد الله مولى
العالم والاسم الاعظم الذى به ارتعدت فرائص الامم نسئل الله
تبارك وتعالى ان يعرف الكل ثمرات الصعود و آثار الخروج
من هذا الدنيا الى الرفيق الاعلى لعمري ان المؤمن بعد صعوده
يرى نفسه فى راحة ابدية و فراغة سرمدية ان الله هو التواب
الكريم وهو الغفور الرحيم"

مائده آسمانى جلد ۸ صفحه ۹

و نیز می‌فرمایند، قوله الاحلى :

"بگو قلم اعلى می‌فرمایند موت هر نفسی در کتاب الهی مقدر
شده و آنی مقدم و آنی مؤخر نخواهد شد آیا سزاوار است
آن که حبیب از لقای محبوب احتراز نماید و از ایثار جان
در سبیل جانان محزون گردد؟ لا و نفسی الحق ولكن الناس
اکثرهم لا يعرفون"

رحیق مختوم صفحه ۶۱۸

و در مقام دیگر می‌فرمایند، قوله الشریف :

"مؤمن در رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع قدس حی است
به حیات ابدیه باقیه و موت او را اخذ نمی‌کند بر امورات
خود ناظر است و مطلع است بر اهل خود اگر مشاهده خیر
نمایند در منتسبین به خود البتّه در ملاء اعلى لسان شکایت
گشاید و البتّه هم آن شکایت تأثیر نماید و به اهلش راجع
شود"

مائده آسمانى جلد ۸ ص ۱۸۸

و نیز قوله المنیع :

"اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقل از سم ابره
بر اهل عالم ظاهر شود کلّ موت را بر حیات ترجیح دهند و
قصد رفیق اعلى نمایند سبحان الله موت در حبش علّت حیات
ابدی و بقاء سرمدی گردد در زحمت موت راحت ها مقدر و
در عذابش نعیم باقی مستور هنیئاً لمن فاز براحة لا تبدله
القرون و لا تغیره الاعصار موقنین را این نقل مکان سبب
ورود در جنّت علیا است و علّت حصول نعمائی که غیر از
حقّ قادر بر احصاء آن نبوده و نیست ولكن حکم محکم الهی
از برای اشرار نار است و از برای ابرار نور اگر جمیع عالم
قلم شود و افلاک و ارض لوح و بحور عالم مداد از شرح مقام
موحدین و نعماء مقدره مخصوص ایشان بر نیاید"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۹۶

و نیز می‌فرمایند. قوله اللَّمِيع :

"اذن واعية طاهرة مقدسه در جميع احيان از كل اشطار
كلمة مباركة انا لله وانا اليه راجعون اصفاء می‌نماید اسرار
موت و رجوع مستور بوده و هست لعمرالله اگر ظاهر شود
بعضی از خوف و حزن هلاك شوند و بعضی بشأنی مسرور
گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند
موت از برای موقنین بمثابه کأس حیوان است فرح بخشد و
سرور آرد و زندگانی پاینده عطاء فرماید مخصوص نفوسی
که به ثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده‌اند
این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است العلم عندالله
ربّ العالمین" منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله صفحه ۲۲۲

و نیز در لوحی می‌فرمایند. قوله الاحلی :

"بنام دوست مهربان ای مادر از فراق پسر منال بلکه ببال
این مقام شادی و سرور است نه مقام کدورت و احزان قسم
به آفتاب صبح حقیقت که در مقامی ساکن است که وصف آن
به قلم نیاید و ذکر آن به بیان اتمام نپذیرد مقرّش در افق
اعلی و رفیقش و مصاحبش ارواح مقدسه مجرد و طعامش
نعمت باقیه مکنونه اگر بر جميع من علی الأرض آن مقام
اقدس ابهی به قدر سمّ ابره تجلی نماید کلّ از فرح و سرور
هلاک شوند همچو مدان که فانی شده در ملکوت باقی به بقاء
الله باقی خواهد بود این جای شکر است نه شکایت اگر فرح

از تو مشاهده کند بر سرورش بیفزاید و اگر حزن بیند
محزون شود بذکرالله مشغول باش و به فرح تمام به ثنائش
ناطق شو حقّ منیع با تو است از پدر مهربان تر است و از
پسر مشفق تر در ارض طف مشاهده کن که مادر پسر خود را
فرستاد و در راه دوست جان داد امروز سید روزها است
باید از شما ظاهر شود آنچه که از نساء قبل ظاهر نشده
اینست سزاوار عبادالله و اماء او به رضای حقّ راضی باش
و به او مؤانس شو حال جميع ملاء اعلی به ذکر پسر ت ناطقند
و به وصفش مشغول" نار و نور صفحه ۴

و نیز قوله الشریف :

"از برای هر نفسی موت مقدر و مکتوب و چون وقت آن
رسید تأخیر نشود و این يك مرتبه واقع می‌شود و البته
اگر به اسم دوست و ذکر دوست و در ره دوست واقع شود
احسن و اکمل و ابدع و ابهی و احلی خواهد بود آن که از
این شربت نوشیده عرض این عبد را به تمامه ادراك نماید
و مذاق جاننش را شیرین یابد" آثار قلم اعلی جلد ۷ صفحه ۲۲۸

حضرت نقطه اولی جلّ اسمه اعلی می‌فرمایند. قوله الاحلی :
"و آنچه سؤال نموده‌ای از موت نفس مؤمن بدان که هر
شیئی از آن راجع می‌شود به مبدأ آن و آنچه که ما یقوم به
کلّ اوست عندالله در جنّت جود و فضل او متلذذ است

می‌بینی که جسد او راجع می‌شود به طین و جسد ذاتی او راجع می‌شود به ابواب و نفس ذاتی او راجع به مظهر تسبیح که مراد شمس حقیقت باشد^۱ امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۶۷

جمال قدم جل ذکره الاعظم می‌فرمایند. قوله العزیز :

"انّ الذی آمن باللّه فی هذا الظهور الاعظم لایفقد الموت لعمر اللّه انه حیّ باق فی ملکوت اللّه العزیز المنیع طوبی لمن صعد الی اللّه و وجد منه الملاء الاعلی عرف هذا القمیص الذی به تزوّع عرف اللّه بین العالمین"^۲ مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۲۱

تمنای موت جازب نیست

و نیز در لوحی خطاب به آقا جمال بروجردی در جواب خواهشش یکی از سه امر یا خروج از این عالم یا رجوع به عکا یا تبدیل ذلت است می‌فرمایند. قوله الارفع الامنع:

"ای اسم من الیوم یوم نصرت است و نفسی الحقّ جمیع حقائق عالین و ارواح مقربین که طائف حولند مسئلت نموده که به فیض ظاهریه هیكلیه انسانیّه ظاهر شوند و در ظاهر ظاهر به نصرت امراللّه قیام نمایند از برای احدی سزاوار نیست که طلب خروج از این عالم در ایام ظهور مالک قدم نماید بلکه باید فی کلّ الاحیان ناظراً الی افق الرّحمن از خدا بخواهد

که خدمتی از او در این امر ابداع امتنع ظاهر شود ولو بذکر کلمه ای از کلمات او باشد انّ هذا لفضل عظیم و خیر عظیم و امر عظیم^۱ امر و خلق جلد ۲ صفحه ۱۱

و نیز :

"در ذکر جناب حیدر قبل علی علیه بهاء اللّه قد قبلناه فضلاً من لدنا واقمصناه قمیص الفضل و العنایة الذی استضاء به الجنان کلّها انّ ربّک لهو الغفور الرّحیم و لکن این مقام ختم به او شد و من یرتکب بعده لایذکره اللّه انه لهو الحاکم علی ما یرید این گونه امور فی الحقیقه مرضی نبوده و نیست و همچنین عدّه معدودات از قبل بدست خود جان در سبیل محبوب امکان ایثار نمودند و مقامات هر یک در الواح نازل شده طوبی لسلطان الشّهداء الذی فدی نفسه فی العراق و لامثاله فی دیار آخری قد ظهر فی هذا الظهور ما لاظهر من قبل انّ ربّک لهو الجذاب المحرک النّفاذ المقتدر الفیاض العلیم الحکیم و لکن بعد از شهادت فخر الشّهداء الذی سمی بالبذیع فی ملکوت الاسماء کلّ به حفظ نفس خود مأمورند که شاید خدمتی از نفوس در امر حقّ ظاهر شود هذا ما اردناه لهم لیس لاحد ان یتجاوز من حدوده ان اوامر النّاس بما جرى من قلمی الاعلی فی هذ المقام لیعرفنّ و یكوننّ من العاملین"

امر و خلق جلد ۲ صفحه ۱۲

و در لوحی خطاب به آقا میرزا احمد یزدی در بمبئی است حضرت عبدالبهاء میفرمایند، قوله العزیز :

"أما مسأله تعدی به صعود از این عالم محض نجات از ما لایطاق ابدأ جائز نه انسان باید تحمل هر مشقت و بلاء نماید و صابر و شاکر باشد" امر و خلق جلد ۲ صفحه ۱

و نیز می‌فرمایند، قوله الجمیل :

"سؤال نموده بودید که اگر نفسی خود را بکشد آیا مانند آنست که دیگری را کشته یعنی قاتلست این واضح است که در هر صورت خواه خود و خواه دیگری را بکشد قتل نفس واقع شده است قتل قتل است به هر نوعی واقع گردد و این قضیه مقاومت با اراده الهیست زیرا حق خواسته که انسان مدتی زندگانی نماید و به وظائف عبودیت اقدام کند و تحمل تکالیف عالم انسانی نماید و به جان و دل به هیئت اجتماعیّه بقدر قوه خدمت نماید و سبب ظهور موهبت الهیه گردد حال اگر به قتل خویش تصدی نماید از جمیع این مواهب محروم ماند و البته گناهی عظیم است و خطائی الیم ع"

لوح بافتخار خانم هلن گودال

و نیز می‌فرمایند، قوله المنیع:

"من با تو هنوز خیلی کار دارم چطور راضی می‌شوی از این عالم بروی این معلوم است که رحلت از این عالم راحت است

ولی شما نباید در فکر راحت باشید بلکه در فکر تحمل زحمت و مشقت باشید مرقوم نموده بودی که بگذار بروم ابدأ نخواهم گذاشت که بروی آلتّه باید در این جهان تشریف داشته باشی وقتش هنوز نیامده"

لوح خطاب به گت سینگر

مطلب دوم

راجع به روح و بقای آن

جمال قدم و اسم اعظم می‌فرمایند، قوله عزّبیانه :
 "وَأَمَّا مَا سَأَلْتِ عَنِ الرُّوحِ وَبَقَائِهِ بَعْدَ صُعُودِهِ فَأَعْلَمُ أَنَّهُ
 يَصْعَدُ حِينَ ارْتِقَائِهِ إِلَى أَنْ يَحْضُرَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ فِي هَيْكَلِ
 لِتَغْيِيرِهِ الْقُرُونِ وَالْأَعْصَارِ وَالْأَحْوَاثِ الْعَالَمِ وَمَا يَظْهَرُ فِيهِ
 وَيَكُونُ بَاقِيًا بِدَوَامِ مَلَكُوتِ اللَّهِ وَسُلْطَانِهِ وَجَبْرُوتِهِ وَاقْتِدَارِهِ
 وَمَنْعِهِ تَظْهَرُ آثَارُ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ وَعِنَايَتِ اللَّهِ وَالطَّافَةِ أَنْ الْقَلَمِ
 لَا يَقْدِرُ أَنْ يَتَحَرَّكَ عَلَى ذِكْرِ هَذَا الْمَقَامِ وَعَلَوِهِ وَسَمَوِّهِ عَلَى مَا
 هُوَ عَلَيْهِ وَتَدْخُلُهُ يَدُ الْفَضْلِ إِلَى مَقَامٍ لَا يَعْرِفُ بِالْبَيَانِ وَلَا يَذْكَرُ
 بِمَا فِي الْأَمْكَانِ طَوْبِي لِرُوحٍ خَرَجَ مِنَ الْبَدَنِ مَقْدَسًا عَنْ شَبْهَاتِ
 الْأَمِّ أَنَّهُ يَتَحَرَّكَ فِي هَوَاءِ إِرَادَةِ رَبِّهِ وَيَدْخُلُ فِي الْجَنَّةِ الْعَلِيَا
 وَتَطُوفُهُ طَلْعَاتُ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى وَيَعَاشِرُ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَأَوْلِيَاءَهُ
 وَيَتَكَلَّمُ مَعَهُمْ وَيَقْصُّ عَلَيْهِمْ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ لَوْ يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَا قَدَّرَ لَهُ فِي عَوَالِمِ اللَّهِ رَبِّ
 الْعَرْشِ وَالْثَّرَى لِيَشْتَعَلَ فِي الْحَيْنِ شَوْقًا لِذَلِكَ الْمَقَامِ الْأَمْنَعِ
 الْأَرَفِ الْأَقْدَسِ الْأَبْهَى بِهِ لِسَانِ پَارْسِي بَشَنُو يَا عَبْدِالْوَهَّابِ

عليك بهائی اینکه سنوال از بقای روح نمودی این مظلوم
 شهادت می‌دهد بر بقای آن و اینکه سنوال از کیفیت آن
 نمودی آنه لایوصف ولاینبفی ان یذکر الّا علی قدر معلوم
 انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حقّ
 آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود
 با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلیٰ نمایند
 لعمرالله اشراقات آن ارواح سبب ترقیّات عالم و مقامات امم
 است ایشانند مایه وجود و علّت عظمیٰ از برای ظهورات و
 صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الارض هیچ شیئی از
 اشیاء بی سبب و علّت و مبداء موجود نه و سبب اعظم ارواح
 مجرّده بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل
 فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین
 یدی الله حاضر می‌شود به هیكلی که لایق بقاء و لایق آن عالم
 است این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوق
 است به علّت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است
 به حقّ جلّ جلاله طوبی للعارفين

منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۰۵

و نیز می‌فرمایند، قوله عزّبیانه :

"و اینکه سنوال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع
 می‌شود اگر به حقّ منسوب است برفیق اعلیٰ راجع لعمرالله
 به مقامی راجع می‌شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز

است هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض می‌نمایند اوست مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او به امر سلطان حقیقی و مربی حقیقی در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است به مایه و ارواح مجردة مایه عالمند تفکر و کن من الشاکرین این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده اوست آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و اوست ساکن طائر و سائر قاعد شهادت می‌دهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و هم چنین بر عالمی که مقدّس از اول و آخر است در این لیل امری مشاهده می‌نمائی بعد از بیست سنه او ازید او اقلّ بعینه آنرا مشاهده می‌نمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمة الله و ظهوراته...

منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله

صفحة ۱۰۸

و نیز :

"انبیاء و مرسلین عرفان این مقام را ستر نموده اند لاجل حفظ عالم فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلیٰ در این مقامات جاری شده تفکر نماید به یقین می‌داند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود و لکن اینقدر ذکر می‌شود که ارواح مجردة که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهراً عن شبهات

الامم عروج نمایند لعمر الله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است فناء آنها اخذ ننماید و شعور و ادراک و قوت و قدرت او خارج از احصای عقول و ادراک است انوار آن ارواح مربی عالم و امم است اگر این مقام بالمره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد"

امر و خلق جلدا ۱ صفحه ۲۲۷

و نیز :

"و اما در فقره ثانی که کشف عالم بعد از موت را خواسته بودید فرمودند این فقره اجابت شد اگر به آنچه امر شده عمل نماید و لکن باید هیچ از این مقام ذکر ننمایند و گفتگو نکنند خود این مقام بر او کشف خواهد شد و لذت بلایا را در سبیل مالک اسماء ادراک خواهند نمود و بر مشی انبیاء و مرسلین مطلع خواهند شد"

آثار قلم اعلیٰ جلد ۷ صفحه ۲۷۶

در مقامی دیگر می‌فرمایند، قوله عزّبیانه :

"ثم اعلم انّ الروح اذا سعد الى الرفیق الاعلیٰ يحضر بین یدی الله المهیمن القیوم و تدخله ید الفضل و العطاء الى مقام ماطلع به الا من ينطق فی کلّ شأن انه لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز الودود طوبیٰ لروح خرج عن البدن مقدّساً عن

شبهات الامم لعمر الله انه يتحرك في هواء ارادة ربه ويدخل في الجنان كيف يشاء وتخدمه طلعات الفردوس في العشي والأشراق انه يعاشر انبياء الله واوليائه ويتكلم معهم ويقص لهم ما ظهر في أيام الله العزيز الفقار انا لو نكشف الغطاء عن وجه ما ذكرنا لترى القوم من الجهات مسرعين الى الله مالك الرقاب"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۸۲

و در لوح رئیس می‌فرمایند :

"ولما خرجت عن الجسد يبعثها الله على أحسن صورة ويدخلها في جنّة عاليه ان ربك على كل شئى قدير"

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله صفحه ۹۸

و نیز در مورد روابط ارواح در عالم بعد می‌فرمایند، قوله اللميع :

"واما ما سئلت من الارواح واطلاع بعضها على بعض بعد صعودها فاعلم ان اهل البهاء الذين استقروا على السفينة الحمراء اولئك يعاشررون ويوانسون ويجالسون ويطيرون ويقصدون ويصعدون كأنهم نفس واحدة الا أنهم هم المطلعون وهم الناظرون وهم العارفون كذلك قضى الامر من لدن عليم حكيم اهل بها که در سفینه الهیه ساکنند کلّ از احوال يك دیگر مطلع و با هم مانوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط به ایقان و اعمال نفوس است نفوسی که در يك درجه واقفند مطلعند از کمیّات و کیفیّات و درائج و مقامات يك دیگر و

نفوسی که در تحت این نفوس واقعدند كما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیه از خود اطلاع نیابند لكل نصیب عند ربك طوبی لنفس توجّه الى الله واستقام فی حبه الى ان طار روحه الى الله الملك المقتدر الغفور الرحيم و اما ارواح کفّار لعمری حين الاحتضار يعرفون ما فات عنهم وينوحون ويتضرعون وكذلك بعد خروج ارواحهم من ابدانهم اين بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حين فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنين اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه نیکوست حال نفسی که رحيق لطيف باقی ایمان را از يد عنایت و الطاف مالك اديان گرفت و آشامید"

منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله

صفحه ۱۱۲

در لوحی دیگر می‌فرمایند، قوله جلّ سلطانه :

"ارواح مستقیمه مجرّده که مقدّس از شئونات ارض اند مربّی عالم بوده و هستند لعمر الله بعد از صعود مهیمن و محیطاند لم یزل و لایزال این مقام مستور بوده و به خاتم حفظ الهی مختوم و در خزانه عصمت محفوظ ارواح مقدّسه مجرّده که از این عالم به نور انقطاع صعود نمایند سبب بزرگند از برای تربیت عالم و ظهور صنایع و حکم"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۷۹

و نیز :

"قسم به آفتاب افق معانی که آنچه از قلم اعلی در باره نفوسی که به افق ابهی صعود نموده اند جاری و نازل می شود همان حین آن ارواح مجرّده را قوّت عطاء می فرماید و همچنین بر عزّت و رفعت و نعمت و راحتشان بیفزاید حکمت بالغه این مقامات را ستر فرموده" امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۷۹

و نیز می فرمایند، قوله جلّ کبریائه :

"هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجین و در ظلّ مشرکین محشور اینست ظهورات این مقامات که در حین ظهور به کلمه ای ظاهر می شود و لکن نفوسی که موفّق شدند به رضی الله و امره بعد از خروج ارواح از اجساد به اجر اعمال در دار آخری فائز خواهند شد چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه اگر چه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مقدّر و مقرّر و همچه تصوّر مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده قسم به آفتاب معانی که از برای حقّ جنّت های لاعدل لها بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی مقصود از رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این عالم به جنّات لاعدل لها وارد و به نعمت های لاتحصی متنعم و آن جنان ثمرات افعالی است که در دنیا به آن عامل شده . . . و بعد

از صعود روح به جنّات لاعدل لها و همچنین به نار لاشبیه لها که ثمر اعمال مقبل و معرض است خواهند رسید و لکن نفسی غیر حقّ ادراک آن مقامات ننموده و نخواهد نمود و از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدایع نعمت های بی منتهای الهی که در جنّت های عزّ صمدانی مقدّر گشته و همچنین از برای معرض فوق آنچه مسموع شده از عذاب های دائمه غیر فانیه"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۷۹

و نیز می فرمایند، قوله الاحلی :

"ارواح مقدّسه که به کمال تقدیس و انقطاع عروج می نمایند سبب و علّت ظهورات بدیعه و بروزات منیعه بوده و هستند و اگر این عبد بخواهد تأثیرات آن ارواح را در باطن و ظاهر عالم ذکر نماید مدّت ها باید مشغول تفصیل این مقام شود لعمر الله اگر چشمی باز شود و ادراک این مقام نماید البته به انفاق عالم پردازد لو یکون منه چه رسد به این جانهای ضعیف نحیف بی قدر و این مال های فانیّه غیر باقیه و لکن الیوم خدمت امر یعنی تبلیغ آن مقدّم است بر کلّ چنانچه از الواح مبارکه مستفاد می شود"

مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۱۴۴

و نیز در لوح بیان حدیث المؤمن حیّ فی الدّارین می فرمایند،
قوله العزیز :

... تا چه رسد به مؤمن که مقصود از آفرینش وجود و حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود و همچنین مؤمن باقی و حی بوده و خواهد بود و لم یزل و لایزال طائف حول مشیة الله بوده و اوست باقی به بقاء الله و دائم به دوام او و ظاهر به ظهور او و باطن به امر او و این مشهود است که اعلیٰ افق بقاء مقرّ مؤمنین بالله و آیات او بوده ابدأ فناء به آن مقعد قدس راه نجوید كذلك تلقی عليك من آیات ربك لتستقیم علی حبك وتكون من العارفين

منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله

صفحه ۹۶

و نیز :

"نیکوست حال نفسی که به حق راجع شد و به رفیق اعلیٰ صعود نمود مع حالتی که اهل ملاء اعلیٰ استنشاق محبت محبوب نمایند از برای چنین نفسی نباید محزون بود نشهد انه ارتقى الى الرفیق الاعلیٰ و فاز بأنوار ربّه العلیٰ الاعلیٰ باید از برای نفوسی که در سجن دنیا مانده اند محزون بود بلکه نوحه و ندبه نمود اگر قدری بطرف فؤاد و حکم بالغة الهیة توجه نمایند به عین الیقین مشاهده نمایند که آنچه وارد می شود بر احبّای حق آن بهتر است از برای ایشان از آنچه در آسمانها و زمین است که در هر حال به منتهای فضل و کرم با چنین نفوس معامله شده و می شود لعمری لو اخرق

الغطاء لیضعون الاجساد ویطیرون الی ذلك المقام المقدس المشرق المنیر ان فی شدتهم رخاء و فی موتهم حیاة طوبی للعارفين
امر و خلق ۲ صفحه ۱۲۵

و قوله الاحلی :

"و اما ماسئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیاء و اولیاء آیا همین تعیین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل می شود و بر فرض بقاء چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که به مشاعر انسانی وارد می شود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زائل می شود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه می شود که بعد از تشخص و شعوری متصور شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهی. معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل ضعف به روح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضي و روشن است و لکن اگر حائل مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضي بوده و لکن به اسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح به سبب اسباب حائل

ممنوع و مستور ولكن بعد از خروج از بدن به قدرت و قوت و غلبه ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه به کمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابدأ نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضي است ولكن نظر به سحاب حائله نور او ضعیف مشاهده می شود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن به افاضه و اشراق آن نور روشن و مضي ولكن این مادامی است که اسباب مانعه حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده می شود چنانچه آیامی که غمام حائلست اگر چه ارض به نور شمس روشن است ولكن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس به کمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده همچنین است آفتاب نفوس که به اسم روح مذکور شده و می شود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است به شأنی ضعیف که ابدأ مشاهده نمی شود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت ولكن بعد از خروج از شجر

بطراز بدیع و قوت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه می شود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف می شود

منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله

صفحه ۱۰۲

جمال قدم جل اسمه الاعظم در لوح رئیس می فرمایند. قوله
المنیع :

"ثم اعلم ان حياة الانسان من الروح وتوجه الروح الى جهت دون الجهات انه من النفس . . . قل ان الروح والعقل والنفس والسمع والبصر واحدة في ذاتها ولكن تختلف باختلاف الاسباب كما في الانسان تنظرون مايفقه به الانسان ويتحرك ويتكلم ويسمع ويبصركلها من آية ربه فيه وانها واحدة في ذاتها ولكن تختلف باختلاف الاسباب ان هذا لحق معلوم مثلاً بتوجهها الى اسباب السمع يظهر حكم السمع واسمه وكذلك بتوجهها الى الدماغ والرأس واسباب اخرى يظهر حكم العقل والنفس"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۴۱

در مقامی دیگر می فرمایند. قوله عزبیرانه :

"حال اگر گفته شود او بصر است او مقدس از بصر است چه که بصر به او ظاهر و به وجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده می شود که سمع به توجه به او مذکور كذلك دون آن از کل میجری علیه الاسماء والصفات که در

هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود و لکن او بنفسها و جوهریتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۴۲

و قوله الاعزّ:

"انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است فهرستی که در او مثال کلّ ما خلق فی الارض والسّماء موجود روح چون از تقیّدات عرضیه و شئونات ترابیه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید هرچه فراغتش بیشتر سیرش تندتر و ثابت تر و صادق تر اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حقّ لاریب فیه چه که مثال کلّ در او موجود و مشهود اگر چه بعضی او را عالم اصغر نامیده اند و لکن نشهد انه عالم کبیر و تغییر و اختلاف آن به سبب اسباب آخری بوده و خواهد بود مثل تغییر ذائقه مریض که از شیرینی تلخی ادراک می نماید این تغییر در شیرینی احداث نشده بلکه ذائقه تغییر نموده"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۴۲

حضرت عبدالبهاء جلّ ذکره الاعلی می فرمایند:

"ابتدای تکوّن انسان در کره ارض مانند تکوّن انسان در

رحم مادر است نطفه در رحم مادر به تدریج نشو و نما نماید تا تولّد شود و بعد از ولادت نشو و نما نماید تا به درجه رشد و بلوغ رسد هرچند در طفولیت آثار عقل و روح از انسان ظاهر است و لکن در رتبه کمال نیست ناقص است چون به بلوغ رسد عقل و روح به نهایت کمال ظاهر و باهر گردد و همچنین در تکوّن انسان در رحم عالم در بدایت مانند نطفه بود بعد به تدریج ترقی در مراتب کرد و نشو و نما نموده تا به رتبه بلوغ رسیده در رتبه بلوغ عقل و روح در نهایت کمال در انسان ظاهر و آشکار گشته در بدایت تکوّن نیز عقل و روح موجود بود ولی مکنون بود بعد ظهور یافت زیرا در عالم رحم نیز در نطفه عقل و روح موجود است ولی مکتوم است بعد ظاهر می شود مانند دانه که شجره در آن موجود است ولیکن مکتوم و مستور است چون دانه نشو و نما نماید شجره بتمامه ظاهر شود به همچنین نشو و نما جمیع کائنات بتدریج است این قانون کلی الهی و نظم طبیعی است دانه بفته شجره نمی شود نطفه دفعه واحده انسان نمی شود جماد دفعه واحده حجر نمی شود بلکه بتدریج نشو و نما می کنند و به حدّ کمال می رسند جمیع کائنات چه از کلیات و چه از جزئیات از اول تمام و کامل خلق شده است منتهاش اینست که بتدریج این کمالات در او ظاهر می شود و قانون الهی یکی است ترقیّات وجودی

یکی است نظام الهی یکی است چه از کائنات صغیره و چه از کائنات کبیره جمیع در تحت یک قانون و نظامند"

مفاوضات صفحه ۱۴۰

و نیز از حضرت عبدالبهاء در سفرنامه آمریکا است. قوله العزیز :

"معلوم است مابین روح انسانی و حقائق موجودات ارتباطی عظیم است چنانچه گاهی آنچه در خواب می بینیم در بیداری واقع می شود بلکه در بیداری وقتی که قلب فارغ است اموری به خاطر می گذرد که بعد صورت خارجی پیدا می کند پس بین ذهن انسان و آن صورت خارجی ارتباط روحانی است و روح دارای قوه کاشفه است چون این قوه معلوم شد این مسائل آسان می شود"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۴۲

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات صفحه ۱۷۷ است. قوله العظیم :

"روح را ادراکات عظیمه بدون وسائط حواس خمسّه مثل چشم و گوش است و ادراکات روحانیّه و مکاشفات وجدانیّه اتّحادی مقدّس از وهم و قیاس و الفتی منزّه از زمان و مکان در میان روحانیان است"

در خطابه ای در پاریس میفرمایند. قوله العزیز:

"جمیع مظاهر الهیه چون مؤید باین روح (روح القدس) بودند

یکی هستند حقیقت تعالیمشان به این روح یکی است زیرا روح القدس یکیست"

خطبات مبارکه جلد اول صفحه ۱۰۲

و نیز می فرمایند، قوله الشریف :

"ای کنیز عزیز الهی هرچند مصیبت فرزند فی الحقیقه بسیار جگرسوز است و فوق طاقت بشر و لکن انسان آگاه و بینا یقین می داند که فرزند از دست نرفته است بلکه از این جهان به جهان دیگر شتافته و در جهان الهی او را خواهد یافت و آن وصلت ابدیست اما در این جهان لابد بر فراق و شدت احتراق الحمدلله تو مؤمنی و توجّه به ملکوت ابدی داری و به جهان آسمانی معتقدی لهذا محزون مباش دل خون منشین ناله مکن فریاد و فغان منما زیرا اضطراب و بی قراری سبب تأثر روح او در جهان الهیست آن طفل عزیز از جهان پنهان به تو خطاب می نماید که ای مادر مهر پرور شکر خدا را که از آن قفس تنگ و تاریک رهائی یافتم و چون مرغان چمن به جهان الهی پرواز نمودم جهانی وسیع و نورانی و همواره سرور و شادمانی پس ای مادر نوحه منما و ناله مکن از گمگشتگان نیستم محو و فانی نشدم قالب جسمانی بگذاشتم و در این جهان روحانی علم برافراختم بعد از این فرقت وصلت اندر وصلت است مرا در آسمان ایزدی غرق انوار خواهی یافت"

منتخباتی از مکاتیب

جلد ۱ صفحه ۱۹۵

و نیز می‌فرمایند، قوله المنیع :

”نفوسی که الیوم به ملکوت الهیه داخل و به حیات ابدیه فائز آن نفوس هرچند به ظاهر در زمینند ولی فی الحقیقه پرواز در آسمان دارند جسمشان بر روی خاک و لکن روحشان سیر در افلاک می‌نماید افکار چون وسیع و روشن باشد پرواز دارد انسان را به ملکوت الهی رساند“

منتخباتی از مکاتیب

جلد ۱ صفحه ۱۹۷

حضرت عبدالبهاء جلّ ذکره الاعلی می‌فرمایند، قوله المنیع :
”اما انکشافات جمال مظاهر قدسیّه در وقت صعود به عوالم نامتناهیّه عبارت از آنست که عوالم حواس و ادراکات جسمانی مجاز است و عالم روح عین حقیقت است چون صبح حقیقت بدمد حقایق اشیاء مشهود گردد غافل هشیار شود خفته بیدار گردد و مظاهر حقیقت را ظاهر و عیان بیند و کشفنا عنک غطاک و بصرک الیوم حدید“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۹۳

و در باره حکمت روح در جسد می‌فرمایند، قوله العزیز :
”حکمت ظهور روح در جسد اینست روح انسانی ودیعهٔ رحمانیست باید جمیع مراتب را سیر کند زیرا سیر و حرکت او در مراتب وجود سبب اکتساب کمالات است مثلاً انسان

چون در اقالیم و ممالک مختلفه متعدده به قاعده و ترتیب سیر و حرکت کند البتّه سبب اکتساب کمال است زیرا مشاهدهٔ مواقع و مناظر و ممالک نماید و اکتشاف شوون و احوال سائر طوائف کند و مطلع به جغرافیای بلاد شود و صنایع و بدایع ممالک اکتشاف کند و اطلاع بر روش و سلوک و عادات اهالی نماید و مدنیّت و ترقیّات عصریه بیند و بر سیاست حکومت و استعداد و قابلیت هر مملکت اطلاع حاصل نماید بهمچنین روح انسانی چون سیر در مراتب وجود کند و دارندهٔ هر رتبه و مقام گردد حتّی رتبهٔ جسد البتّه اکتساب کمالات نماید و از این گذشته باید که آثار کمالات روح در این عالم ظاهر شود تا عالم این کون نتیجهٔ نامتناهی حاصل نماید و این جسد امکان جان پذیرد و فیوضات الهیه جلوه فرماید مثلاً شعاع شمس باید بر ارض بتابد و حرارت آفتاب کائنات ارضیه را تربیت نماید و اگر شعاع و حرارت آفتاب بر زمین نتابد زمین معطل و مهمل و معوق ماند بهمچنین اگر کمالات روح در این عالم ظاهر نشود این عالم ظلمانی حیوانی محض شود بظهور روح در هیکل جسمانی این عالم نورانی گردد روح انسان سبب حیات جسد انسان است بهمچنین عالم بمنزله جسد است و انسان به منزله روح اگر انسان نبود و ظهور کمالات روح نبود و انوار عقل در این عالم جلوه نمی‌نمود این عالم مانند جسد بی روح بود“

مفاوضات صفحه ۱۴۲

و قوله العظیم :

”و اما مسئله تأثیر نفوس مقدّسه روحانیّه و امداد و فیوضات بخلق بعد از خلق قالب عنصری این مسئله مسلمّه بهائیانست بلکه مظاهر مقدّسه الهیه را فیض عظیم و نور مبین بعد از صعود از این عالم است حضرت مسیح را اعلاء کلمه و ظهور قوت الهیه و تقلیب نفوس زکیّه و اعطاء حیات ابدیه بعد از شهادت عظیم تر و بیشتر بود و همچنین جمال مبارک را بعد از صعود فیوضات بیشتر و سطوع انوار زیادتر و ظهور قوت الهیه عظیم تر و نفوذ کلمه شدیدتر است و چندی نگذرد که شمس حقیقتش حرکت و حرارت و نورانیت و موهبتش جمیع آفاق را احاطه نماید و اما از قلت ترقی امر بهائی در آن مملکت مکرر مباحث این بدایت طلوع است“

منتخباتی از مکاتیب

جلد ۱ صفحه ۶۲

و نیز می‌فرمایند، قوله الاحلی :

”... روح انسانی چون از این خاکدان فانی به جهان رحمانی پرواز نماید پرده برافتد و حقایق آشکار گردد جمیع این امور مجهوله معلوم شود و حقائق مستوره محسوس گردد ملاحظه نما که انسان در عالم رحم از گوش کر بود و از چشم نابینا و از زبان لال و از جمیع احساسات محروم و چون از آن جهان ظلمانی به این عالم روشن و نورانی انتقال نمود دیده بینا

شد و گوش شنوا گشت و زبان گویا گردید همچنین چون از این عالم فانی بجهان رحمانی شتابد ولادت روحانی یابد دیده بصیرت باز شود و سمع روح شنوا گردد و جمیع حقائق مجهوله معلوم و آشکار شود سیّاح بینا چون در راهی عبور نماید البتّه کشفیات را بخاطر آرد مگر آنکه عوارضی عارض گردد و فرمایش نماید“

مکاتیب جلد ۱ صفحه ۱۷۲

از جمله نفوسی که تشرف خصوصی یافت شخص محترمی بود که دو پای او در تصادم قطار راه آهن افتاده و قطع شده بود و پاهای مصنوعی داشت به او می‌فرمودند :

”که آنچه از جسم کاسته شود نقصی بر روح وارد نیاید این یکی از دلایل بقای روح است چه که موت عبارت از تبدیل و تشتت اعضا و عناصر جسمانی است و چون از تغییر جسم تغییری در روح حاصل نشود معلوم است که روح لن یتغیّر است و محفوظ“

بدایع الآثار جلد ۱ صفحه ۳۶۲

و نیز می‌فرمایند، قوله الاحلی :

”و اما قضیه حادثه موت بدان که روح انسانی مقدّس و مجرد است و منزّه از دخول و خروج زیرا دخول و خروج و حلول و صعود و نزول و امتزاج از خصائص اجسام است نه ارواح لهذا روح انسانی دخول در قالب جسمانی ننماید بلکه تعلق به این جسم دارد و موت عبارت از انقطاع آن تعلق است مثلش

آینه و آفتاب است آفتاب در آینه دخول و خروجی ندارد و حلولی ننماید ولی تعلق باین آینه دارد و در او جلوه نماید چون تعلق منقطع گردد آینه از روشنی و لطافت و جلوه باز ماند لهذا تعبیر خروج روح از جسد تعبیر مجازی است نه حقیقی و این تعلق شاید بتدریج منقطع گردد و شاید فوری باشد

امر و خلق ۱ صفحه ۲۶۸

و نیز قوله جلّت عظمة :

"و این جسد مثل قفس است و روح به مثابه مرغ ما ملاحظه کنیم که این مرغ را بدون این قفس در عالم خواب پرواز است پس اگر قفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ بیشتر شود ادراکاتش بیشتر گردد انبساطش بیشتر شود فی الحقیقه از جحیمی به جنت نعیم رسد زیرا از برای طیور شکور جنتی اعظم از آزادی از قفس نیست اینست که شهداء در نهایت طرب و سرور به میدان قربانی شتابند"

مفاوضات صفحه ۱۶۰

و در خطابی از آن حضرت به نور محمدخان است، قوله عزّ بیانه:
"ارواح چون از عالم اشباح نجات یابند تحقیقی دیگر دارند حقیقتی ملکوتیه گردند و مقدّس و منزّه از عوارض ناسوتیه اما این کرات نا متناهیّه جمیع در عالم عناصرند و کائناتش اسیر ترکیب و تحلیل"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۸

و نیز می‌فرمایند، قوله الاعزّ :

"و اما تساوی ارواح در عالم اعلیٰ مقصود اینست که ارواح مؤمنین در وقت ظهور در عالم جسد متساویند و کلّ طیب و طاهر اما در این عالم امتیاز پیدا خواهند کرد بعضی مقام اعلیٰ یابند و بعضی حدّ اوسط جویند و یا در بدایت مراتب این تساوی در مبداء وجود است و این امتیاز بعد از صعود"

مکاتیب جلد ۲ صفحه ۴۰۵

و نیز می‌فرمایند، قوله المنیع :

"در خصوص مسئله اکتشافات روحیه بیان نموده بودید روح انسانی قوه محیطه بر حقائق اشیاء است جمیع آنچه مشاهده میکنی از صنایع و بدایع و آثار و کشفیات وقتی در حیّز غیب بوده و امر مکنون روح انسانی کشف آن سرّ مکنون نموده و آنرا از حیّز غیب به عالم شهود آورده مثلاً قوه بخاریّه فتوغراف، فنّگراف، تلغراف، مسائل ریاضیه جمیع اینها وقتی سرّ مکنون و رمز مصون بوده روح انسانی کشف این اسرار پنهان نموده و از غیب به شهود آورده پس معلوم شد روح انسانی قوه محیطه است و تصرف در حقایق اشیاء دارد و کشف اسرار مکنون در حیّز ناسوت می‌کند اما روح الهی کشف حقایق الهیه و اسرار کونیه در حیّز لاهوت می‌نماید امیدوارم که موفق به روح الهی گردی تاکاشف اسرار لاهوت شوی و واقف به اسرار ناسوت"

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۶۶

و نیز می‌فرمایند، قوله الاحلی :

”و اما جمله‌ای که نوشته است که روح ترقی می‌کند به معاونت جسد مراد این است که چون جسد بخدمت عالم انسانی پردازد یعنی مثلاً پرستاری مریضان کند و تقویت ضعیفان نماید و در سبیل الهی شهید شود و فداء گردد این سبب ترقی روح است و همچنین چشم جسمانی چون مشاهده روی احباء کند و گوش جسمانی چون وصایا و نصایح جمال مبارک استماع نماید و ندای آسمانی بشنود این سبب ترقی روح است و وسیله اصلیّه ترقی روح ایمان و ایقان و عرفان است گفتار و رفتار بموجب تعالیم بهاءالله و اما بعد از صعود از این جسد وسیله ترقی ارواح دعای یاران و تضرع دوستان است و همچنین فضل و موهبت حضرت رحمن“

مکاتیب جلد ۲ صفحه ۴۴۰

و نیز می‌فرمایند، قوله جلّت عظمته :

”در جهان دیگر حقیقت انسانیه صورت جسمانی ندارد بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوت است نفوسیکه منزّه و مقدّسند چون قالب عنصری متلاشی شود به جهان الهی شتابند و آن جهان در این جهان است ولی اهل این جهان از آن بی‌خبر مانند جماد و نبات که از جهان حیوان و جهان انسانی بی‌خبرند“

گلزار تعالیم بهائی صفحه ۱۵۸

در مقام دیگر می‌فرمایند، قوله الاحلی :

”روح از حقائق سجرده است و حقیقت سجرده مقدّس از زمان و مکان است . . . روح مکان ندارد بلکه لامکان است و زمین و آسمان نسبت به روح یکسانست . . . زیرا در وجود انسانی اگر فحص کنی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پیدا نکنی چه که ابدأ روح مکان ندارد اما تعلق باین جسم دارد“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۲۸

و از آن حضرت در خطابه‌ای است، قوله العزیز :

”این واضح است که از برای روح توقف نیست تدنی نیست چون تدنی نیست لابد رو به ترقی است و هر چند مراتب محدود است ولی فیوضات ربّانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی لهذا از برای روح ترقی دائمی است زیرا اکتساب فیض مستمرّ است ملاحظه فرمائید روح و عقل انسان از بدایت حیات رو به ترقی است علم رو به تزاید است لهذا معلومات تناقص ننماید بلکه در تزاید است“

امر و خلق و جلد ۱ صفحه ۲۲۷

و قوله عزّبیانه :

”و اما سؤال از کشف ارواح بعد از خلع اجسام نموده بودید البتّه آن عالم عالم کشف و شهود است زیرا حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق و مادون و

همرتبه را نماید مثالش وقتی که انسان در عالم رحم بود حجاب در بصر داشت و جمیع اشیاء مستور و چون از عالم رحم تولّد شد باین جهان این عالم بالنسبه به عالم رحم عالم کشف و شهود است لهذا مشاهده جمیع اشیاء را به بصر ظاهر می نماید بهمنین چون از این عالم به عالم دیگر رحلت کرد آنچه در این عالم مستور بوده در آن عالم مکشوف گردد در آن عالم بنظر بصیرت جمیع اشیاء را ادراک و مشاهده خواهد نمود اقران و امثال و مافوق و مادون خویش را مشاهده خواهد کرد

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۹۰

و نیز می فرمایند. قوله المنیع :

”روح انسانی به جهان پر فتوح البتّه کشف عالم جسمانی را می نماید زیرا هر رتبه عالی کشف رتبه سافل نماید لکن رتبه سافل کشف رتبه علیا نکند مثلا انسان از عالم خاک به عالم انسان آمده و عالم انسانی کاشف جهان خاک است و هم واقف به عالم نبات و همچنین مطلع به عالم حیوان جمیع را کشف می نماید ولی عالم خاک از عالم پاک انسان خبر ندارد“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۹۲

و نیز :

”انسان باقی است و حیّ و ابدیست لکن آنهایی که مؤمن بالله اند و محبت الله و ایقان دارند حیاتشان طیّبه است

یعنی ابدیّه گفته می شود اما آن نفوسی که محتجب از حق هستند با وجود اینکه حیات دارند اما حیاتشان ظلمانیست و نسبت به حیات مؤمنین عدم است مثلا چشم زنده است و ناخن نیز زنده است اما حیات ناخن نسبت به حیات چشم عدم است این سنگ وجود دارد و انسان نیز وجود دارد بهمنین نفوس محتجبه از حق هرچند در این عالم و عالم بعد از موت وجود دارند اما بالنسبه بوجود قدسی ایناء ملکوت الهی معدومند و مفقود“

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۷۱

و در مقام دیگر در باره تنزّه روح از عوارض مادیّه حضرت بهاء الله می فرمایند. قوله الجلیل :

”و اما الفصل والوصل والمفارقة واللقاء فهذه امور جسمانیّه فالروح مقدّس عن المقارنة والمفارقة والقرب والبعد والاتصال والانفصال هذه شأن الاجسام ومن لوازم الحقایق العنصریّه واما الروح لازال فی مرکز سموه وعلوه كالشمس المستقرّه دائما فی فلکها انما غیابها و حضورها عبارة عن صفاء المحلّ ولطافة الجسم المتقابل لها وبمجرد تصقیل الصّفحة لمقابلها يظهر فیها انوار الشمس وبمجرد تکثیف الصّفحة تغیب عنها انوارها ان عرفنا القرب والبعد عبارة عن الصّفاء واللطافة والصداء والکدر والکثافة“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۲۹

و نیز قوله الجمیل :

”ای ناطق به ثنای جمال قدم در انجمن عالم عوالم الهیّه چون ذات احدیّه من حیث الحقیقه الغیبیّه العمائیّه از ابصار جسمانی و انظار ترابی مخفی و مستور و غیر متناهی است و چون کشف غطاء گردد و بصر بصیرت بگشاید و مشام از زکام بیاساید آن عوالم غیر متناهیّه چهره بنماید و مشام از نفحات قدسیّه اش معطر آید ملاحظه فرمائید يك عالم از عوالم عالم روحانی انسانیت اگر چه بحسب بصر ظاهر مشهود نیست و معلوم نه ولكن من حیث البصیره ظهور و بروز و احکام و آثارش و افعال و شئونش و حکم و نفوذش چون آفتاب مشهود و موجود و عیان و نمیتوانی بگوئی که آن روح لطیف در این جسم کثیف داخل و حال است چه که آن از مجردات است و این از متحیّزات و دخول و خروج و صعود و نزول و وقوع و طلوع و ولوج و حلول و امتزاج و امتشاج از خصائص جسم است نه ارواح با وجود این آثار باهره و آیات ساطعه و احکام ظاهره و شئون واضحه مکنون و مخفی و مستور است و مرکزش غائب و مبدأش مکنون است لکن تعلقش باجسام مشهود چون تعلق آفتاب به مرآت چون رشته تعلق بگسیخت جسد محروم شد و مرآت محجوب گشت“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۱۹۶

حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات خود در پاریس می‌فرمایند، قوله العزیز :

”انسان به جسم انسان نیست انسان به روح انسانست زیرا در جسمانیّات انسان با حیوان شریک است اما به روح ممتاز از حیوان ملاحظه کنید چنانچه شعاع آفتاب زمین را روشن می‌کند همینطور روح اجسام را روشن می‌کند روح است که انسان را آسمانی می‌کند روح است که انسان را از نفثات روح القدس مستفیض نماید روح است که حقایق اشیاء را کشف کند روح است که این همه آثار ظاهر نموده روح است که همه علوم را تأسیس کرده روح است که حیات ابدی بخشیده روح است که ملل مختلفه را متحد نماید روح است که شرق و غرب را جمع کند روح است که عالم انسانی را عالم ربّانی نماید لهذا نفوسیکه مستفیض از قوه روح هستند سبب حیات عالمند . . . پس معلوم شد که از برای روح دو تصرّف است يك تصرّف بواسطه آلات اجسام مانند چشم و گوش و غیره و يك تصرّف بدون آلات و همچنین جسم در غرب است ولی روح حالات شرق را کشف می‌کند و در آنجا تدبیر و تمشیّت امور می‌نماید پس ثابت و محقق می‌شود که روح عظیم است و جسم نسبت به روح حقیر جسم مانند بلور است و روح مانند نور هر چند بلور در نهایت صفاست اما ظهور و جلوه بلور به ضیاء نور است نور محتاج به بلور نیست روشن است لکن بلور محتاج به نور است تا روشن شود همینطور روح محتاج به جسم نیست جسم محتاج

به روح است روح به جسم زنده نیست جسم به روح زنده است ملاحظه کنید جسم هر قدر تناقص پیدا کند روح بر عظمت و قوت خود باقیست مثلاً دست انسان اگر قطع شود روح بقدرت و سلطنت خود باقیست چشم اگر کور شود روح به بصیرت برقرار اما اگر فیوضات روح از جسد منقطع شود فوراً جسد معدوم است پس ثابت شد که انسان به روح انسان است نه به جسد این روح فیضی از فیوضات الهیست اشراقی از اشراقات شمس حقیقت است ولی این روح انسانی اگر موید بنفثات روح القدس شود آنوقت روح حقیقی گردد نفثات روح القدس تعالیم الهیست آنوقت حیات ابدی یابد نورانیت آسمانی جوید عالم انسانی را به فضائل رحمانی منور نماید

خطابات مبارک جلد ۱ صفحه ۱۳۲

و نیز بیاناتی در منزل جناب دریفوس در ترقی روح و بقای آن می‌فرمایند:

«هو الله اشب باید زکری از ترقی و بقای روح بشود هر شئی موجودی لابد براینست یا در ترقی است یا در تدنی در کائنات توقف نیست زیرا جمیع کائنات حرکت جوهری دارند یا از عدم بوجود آیند یا از وجود به عدم روند انسان از بدایت وجود رو به ترقی است تا بدرجه توقف رسد بعد از توقف تدنی است این شجر از بدایت وجود رو به نشو و نما است تا بنهایت ترقی رسد لابد بعد از ترقی تدنی است مثلاً

این مرغ پرواز دارد تا رو به اوج می‌رود در ترقی است چون توقف نماید رو به تدنی است پس معلوم شد که حرکت جوهری از برای جمیع کائنات است لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقی نباشد توقف است زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد یا حرکت ذاتیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیّه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه این واضح است که از برای روح توقف نیست تدنی نیست چون تدنی نیست لابد رو بترقی است و هرچند مراتب محدود است ولی فیوضات ربّانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی لهذا از برای روح ترقی دائمی است زیرا اکتساب فیض مستمر است ملاحظه فرمائید روح و عقل انسان را، از بدایت حیات رو به ترقی است علم رو به تزاید است لهذا معلومات تناقصی ننماید بلکه در تزاید است همچنین روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو به ترقی است چه که کمالات نامتناهی است اینست که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرات است زیرا سبب علو درجاتست و طلب عفو و مغفرت است اگر ترقی روح بعد از وفات مستحیل این گونه امور عبث است دیگر چرا دعا می‌کنی چرا خیرات و مبرات می‌نمائی چرا علو درجات می‌طلبی

خطابات مبارک جلد ۱ صفحه ۱۴۲

و نیز در خطابه دیگر می‌فرمایند، قوله اللمیع :

"دلیل رابع - مردن چه چیز است مردن اینست که قوای جسمانی انسان مختل شود چشمش تبیند گوشش نشنود قوای درآکه نماند وجودش حرکت ننماید با وجود این مشاهده می‌نمائی که در وقت خواب با وجود آنکه قوای جسمانی انسان مختل می‌شود باز می‌شنود ادراک می‌کند می‌بیند احساس می‌نماید این معلوم است که روح است که می‌بیند و جمیع قوای را دارد و حال آنکه قوای جسمی مفقود است پس بقای قوای روح منوط به جسد نیست

دلیل خامس - جسم انسان ضعیف می‌شود فربه می‌شود مریض می‌گردد صحت پیدا می‌کند ولی روح بر حالت واحد خود برقرار است چون جسم ضعیف شود روح ضعیف نمی‌شود و چون فربه گردد روح ترقی ننماید جسم مریض شود روح مریض نمی‌شود چون جسم صحت یابد روح صحت نیابد پس معلوم شد که غیر از این جسم يك حقیقتی دیگر در جسد انسانی هست که ابداً تغییر نیابد"

خطابات مبارک جلد ۲ صفحه ۱۸۷

و نیز قوله الاحلی :

"از این گذشته در عالم رؤیا انسان سیر می‌کند و حال آنکه جسم اینجاست اما روح سائر در شرق و غرب دنیا آنکه سیر می‌کند کیست حقیقت ثانویه است شخص مرده است جسمش زیر خاک است ولی روح انسان با او در خواب

سؤال و جواب می‌نماید آن کیست که انسان با او سؤال و جواب می‌کند او حقیقت ثانویه است پس در انسان غیر از جسم حقیقت دیگر است مثلاً جسد ضعیف می‌شود اما آن حقیقت بر حالت واحد است ... جسم انسان در خواب مثل مرده است ولی آن حقیقت در سیر و حرکت است ادراک دارد گفتگو می‌نماید و اکتشاف امور می‌کند آن حقیقت قالب مثالی است و هیکل ملکوتی نه جسم عنصری کاشف حقایق است و مدرك اشیاء اکتشاف علوم و فنون و صنایع می‌کند قوه برقیّه و سائر قوای را تسخیر می‌نماید و با شرق و غرب عالم در آن واحد مخابره می‌کند واضح است که این جسم و جسد نیست اگر جسد بود بایستی در حیوان هم نمونه این کمالات باشد زیرا حیوان با انسان در جمیع قوی مشترک است پس آن قوه حقیقت ثانویه ای است که کاشف حقایق اشیاء است محیط بر کائنات است واقف اسرار است هادی ملکوت است و رهبر اهل ناسوت آن حقیقت است که انسان را از حیوان ممتاز نماید لکن این حقیقت مابین عالم الهی و رتبه حیوانی است اگر قوه ملکوتیه غلبه نماید حقیقت انسانیّه اشرف مخلوقات شود و دارای صورت و مثال الهی گردد و اگر جهت حیوانیه غالب آید از حیوان پست تر شود چه که حالات و شئونات حیوانیه در انسان ظهورش بیشتر و مضراتش شدیدتر است"

خطابات مبارک جلد ۲ صفحه ۲۲۶

و نیز در باره حیات ابدیه و دخول در ملکوت می‌فرمایند،
 قوله جلّ کبریائه :

”سؤال از حیات ابدیه و دخول در ملکوت می‌نمائید ملکوت
 باصطلاحی ظاهری آسمان گفته می‌شود اما این تعبیر و
 تشبیه است نه حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موقع جسمانی
 نیست مقدّس است از زمان و مکان جهان روحانی است و
 عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی است مجرد از جسم و
 جسمانی است و پاک و مقدّس از اوهام عالم انسانی چه که
 محصوریت در مکان از خصائص اجسام است نه ارواح و
 مکان و زمان محیط بر تن است نه عقل و جان ملاحظه
 نمائید که جسم انسان در موضع صغیری مکان دارد و تمکن
 در دو وجه زمین نماید و احاطه بیش از این ندارد ولی روح
 و عقل انسان در جمیع ممالک و اقالیم بلکه در این فضای
 نامتناهی آسمان سیر نماید و احاطه بر جمیع کون دارد و
 در طبقات علیا و بعد بی منتهی کشفیات اجراء کند این از
 این جهت است که روح مکان ندارد بلکه لامکان است و زمین
 و آسمان نسبت به روح یکسانست زیرا اکتشافات در هر دو
 نماید ولی این جسم محصور در مکان و بی خبر از دون آن و
 اما حیات دو حیاتست حیات جسم و حیات روح اما جسم
 عبارت از حیات جسمانیست اما حیات روح عبارت از هستی
 ملکوتی است و هستی ملکوتی استفاضه از روح الهیست و
 زنده شدن از نفحه روح القدس و حیات جسمانی هر چند

وجودی دارد ولی در نزد مقدّسین روحانی عدم صرف است و
 موت محض . . . مقصد اینست که حیات ملکوت حیات روح
 است و حیات ابدی است و منزّه از زمان و مکان است مثل
 روح انسان که مکان ندارد زیرا در وجود انسانی اگر فحص
 کنی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پیدا نکنی چه که
 ابدأ روح مکان ندارد و مجرد است اما تعلق به این جسم
 دارد مثل تعلق این آفتاب به این آئینه مکانی ندارد اما به
 آئینه تعلق دارد همینطور عالم ملکوت مقدّس است از هر
 چیزی که به چشم دیده شود و یا به حواسّ سائره مثل سمع
 و شمّ و ذوق و لمس احساس گردد این عقل که در انسانست
 و مسلم الوجود است آیا در کجای انسانست اگر در وجود
 انسان فحص نمائی به چشم و گوش و سائر حواسّ چیزی
 نیابی و حال آنکه موجود است پس عقل مکان ندارد اما
 تعلق به دماغ دارد ملکوت هم چنین است و همچنین محبّت
 نیز مکان ندارد اما تعلق به قلب دارد بهمچنین ملکوت مکان
 ندارد اما تعلق به انسان دارد اما داخل شدن در ملکوت به
 محبّت الله است به انقطاع است به تقدیس و تنزیه است به
 صدق و صفاست و استقامت و وفاست به جان فشانیست پس
 باین بیانات واضح گشت که انسان باقیست وحی و ابدیست

کتاب مستطاب مفارضات صفحه ۱۶۱

و نیز در خطابه در نیویورک می‌فرمایند، قوله الاحلی :

در بدایت حیاتش انسان در عالم رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقّی به این عالم حاصل کرد و قوائی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود چشم لازم داشت در این عالم در عالم رحم حاصل نمود گوش لازم داشت در این عالم در عالم رحم پیدا کرد جمیع قوائی که در این عالم لازم بود در عالم رحم تحصیل کرد در عالم رحم مهبّای این عالم شد و به این عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهیا است جمیع اعضاء و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نمود پس در این عالم نیز باید تهیّه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیّه و تدارک آن در اینجا بیند همچنان که در عالم رحم قوائی که در این عالم محتاج به آنست پیدا نمود همچنین لازمست که آنچه در عالم ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکند در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم محتاج به چه چیز است و محتاج به چه قوائی است چون آن عالم عالم تقدیس است عالم نورانیّت است لهذا لازم است که در این عالم تحصیل تقدیس و نورانیّت کنیم و آن نورانیّت را باید در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم روحانیّت لازم آن روحانیّت را باید در این عالم تحصیل نمائیم در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبّت الله لازم جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی

انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدیست حاصل نموده است واضح است که آن عالم عالم انوار است لهذا نورانیّت لازم است آن عالم عالم محبّت الله است لهذا محبّت الله لازم است آن عالم عالم کمالاتست لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کرد آن عالم عالم نفثات روح القدس است در این عالم باید درک نفثات روح القدس نمود آن عالم عالم حیات ابدی است در این عالم باید حیات ابدی حاصل نمود انسان به تمام همّت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای روحانی را به اعلیٰ درجه کمال باید بدست آورد و آن این است .

اول معرفت الله ثانی محبّت الله ثالث ایمان رابع اعمال خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البتّه از حیات ابدیه محروم است " خطابات مبارک جلد ۲ صفحه ۱۷۰

و همچنین در لوحی می فرمایند، قوله المنیع :

" ارواح ابناء ملکوت بعد از انفکاک از این جسد به عالم وجود ابدی عروج نمایند اما اگر سؤال از مکان شود بدان که عالم وجود عالم واحد است ولی مراتب متفاوت مثلا وجود جمادی را مرتبه ای ولی کائن جمادی را از عالم نبات خبری نه بکلی بی خبر بلکه بحسب حال منکر آن . . . و همچنین اهل ناسوت از عالم ملکوت بکلی بیخبر و منکر آن چنانکه

بر زبان رانند و گویند ملکوت کجاست و ربّ الملکوت کو
این نفوس مانند جماد و نباتند که از عالم حیوان و انسان
بکلی بی خیر نبینند و نیابند امّا جماد و نبات و حیوان و
انسان کل در عالم وجود موجود“
منتخباتی از مکاتیب
جلد ۱ صفحه ۱۸۸

و نیز می‌فرمایند، قوله الشّریف :

”وَأَمَّا سَأْلكَ أَنْ النّفوسَ كلّها لها حياةٌ ابدیةٌ اعلم أنّ الحیات
الابدیةً لنفوسٍ نفخ فیهم روح الحیات من اللّٰه وما عداهم
اموات غیر احياء كما صرّح به المسیح فی نصوص الانجیل
وكلّ من فتح اللّٰه بصيرته يرى النّفوس فی مقاماتهم بعد
الانفكاك عن الاجسام أنّهم احياء عند ربّهم یرزقون و یرون
الارواح المیّتة فی غمرات الهلاك یخوضون ثمّ اعلم أنّ
النّفوس كلّها مخلوقة علی فطرة اللّٰه وکلّها طیّبة عند ولادتها
ولكن من بعد تختلف بما تکتسب من الفضائل والرذائل مع
ذلك الموجودات لها مراتب فی الوجود من حیث الایجاد لانّ
الاستعدادات متفاوتة ولكن كلّها طیّبة طاهرة ثمّ تتدنّس من
بعد ذلك ولو أنّ مراتب الوجود متفاوتة ولكن كلّها خیر“

منتخباتی از مکاتیب جلد ۱ صفحه ۱۸۴

و نیز قوله العزیز :

”ای طالب ملکوت الهی این جهان مانند جسم انسان است و
ملکوت اللّٰه مانند روح حیات ملاحظه نما که عالم جسمانی

انسان چقدر تنگ و تاریک است و به علل و امراض مبتلاء و
عالم روحانی انسان چقدر لطیف و نورانیست به این مثال
ادراک نما که جهان ملکوت چگونه در این عالم ناسوت جلوه
نموده و احکامش چگونه جاری گشته روح هرچند پنهان
است ولی احکامش در عالم جسد ظاهر و باهر بهمچنین
ملکوت الهی هرچند از بصر این خلق نادان مستور ولکن در
نزد اهل بصیرت واضح و مشهود پس تو بکلی ملکوتی شو
تا ناسوت را فراموش نمائی و در احساسات رحمانیّه چنان
مستغرق گردی که از عالم بشریّت بی خبر شوی“

منتخباتی از مکاتیب

جلد ۱ صفحه ۱۸۶

و در باره روح ایمانی و روح قدسی در خطابه ای در پاریس
می‌فرمایند، قوله العزیز :

”ولی در عرف روحانیین روحی که گفته می‌شود مقصد این
روح نیست بلکه مقصود آن روح ابدیست آن حیات ایمانیست
آن روحی است که حضرت مسیح می‌فرماید باید به آن روح
انسان تعمید بشود و تا به آن روح تعمید نشود در ملکوت
الهی داخل نگردد و همچنین در انجیل می‌فرماید آن کسی که
متولّد از جسد شده جسد است و آن مولودی که از روح
تولّد یافت روح است و همچتین می‌فرماید بگذار مرده ها را
تا مرده ها دفن کنند زیرا آن نفوس که مؤمن باللّٰه نیستند

هرچند روح انسانی دارند اما از روح حقیقی ایمانی محرومند لهذا در حکم امواتند هرچند حیات ناسوتی دارند ولی از حیات ملکوتی محرومند انبیاء مبعوث شدند تا این روح انسانی را به روح ملکوتی زنده کنند این روحی است که سبب حیات ابدیست این روحی است که سبب سعادت سرمدیست این روحی است که سبب دخول در ملکوت الله است این روحی است که انسان ناسوتی را لاهوتی می‌کند این روحی است که ظلمانی را نورانی می‌کند این روح چون مویّد به نفثات روح القدس شود نفوذ پیدا کند و عالم را زنده نماید عالم انسانی را عالم آسمانی کند نادانان را دانا نماید ظلمات را مبدّل بنور کند تعالیم الهی را مجری دارد

خطابات مبارکه جلد اول صفحه ۱۰۱

و نیز می‌فرمایند، قوله الجمیل :

"بدانکه قیام بر دو قسم است قیام و تجلّی صدوری و قیام و تجلّی ظهوری قیام صدوری مثل قیام صنع به صانع است یعنی کتابت به کاتب حال این کتابت از کاتب صادر گشته و این نطق از این ناطق صادر گشته بهمچنین این روح انسانی از حقّ صادر شده نه اینست از حقّ ظاهر شده یعنی جزئی از حقیقت الوهیت انفکاک نیافته و در جسد آدم داخل نشده بلکه روح مانند نطق از ناطق صادر شده و در جسد آدم ظاهر گشته و اما قیام ظهوری ظهور حقیقت شئی است

به صور دیگر مثل قیام این شجر به دانه شجر است و قیام این گل به دانه گل زیرا نفس دانه به صور شاخه و برگ و گل ظاهر شده است این را قیام ظهوری گویند ارواح انسانی به حقّ قیام صدوری دارند مثل اینکه نطق از ناطق و کتابت از کاتب یعنی نفس ناطق نطق نمی‌شود و نفس کاتب کتابت نمی‌شود بلکه قیام صدوری دارند زیرا ناطق در کمال قدرت و قوتست ولی نطق از او صادر گردد مثل اینکه فعل از فاعل صادر می‌شود و ناطق حقیقی ذات احدیت لم یزل بر حالت واحده بوده تغییر و تبدیل ندارد تحویل و انقلابی نجوید ابدی سرمدی است لهذا قیام ارواح انسانی به حقّ قیام صدوری است و اینکه در تورات می‌فرماید که خداوند روحش را در آدم دمید این روحی است که مانند نطق است از ناطق حقیقی صدور یافته و در حقیقت آدم تاثیر نموده اما قیام ظهوری اگر مقصد تجلّی باشد نه تجزّی گفتیم آن قیام و تجلّی روح القدس و کلمه است که به حقّ است در انجیل یوحنا می‌فرماید در بدو کلمه بود و آن کلمه نزد خدا بود پس روح القدس و کلمه تجلّی حقّ است و روح و کلمه عبارتست از کمالات الهی که در حقیقت مسیح تجلّی نموده و آن کمالات نزد خدا بود مثل آفتاب که در آئینه بتمام ظهور جلوه نموده زیرا مقصود از کلمه جسد مسیح نیست بلکه مقصد کمالات الهیه است که در مسیح ظاهر شده چه که مسیح مانند آئینه

صافی بود که مقابل شمس حقیقت بود و کمالات شمس حقیقت یعنی ضیاء و حرارتش در آن آئینه ظاهر و عیان بود چون در آئینه نظر کنیم آفتاب مشاهده کنیم و گوئیم این آفتاب است پس کلمه و روح القدس که عبارت از کمالات الهیّه است تجلی الهیست اینست معنی آیه انجیل که می‌فرماید کلمه نزد خدا بود و خدا کلمه بود

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۴۵

مطلب سوّم

نفس ناطقه

حضرت بهاء الله جلّ ذكره الاعلی می‌فرمایند. قوله جلّت عظمته: "اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید انّها آیه الهیّه وجوهرة ملکوتیّه الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها وکلّ ذی عرفان عن معرفتها انّها اول شیئی حکى عن الله موجوده واقبل الیه وتمسک به وسجد له در این صورت به حقّ منصوب و باو راجع و من غیر آن به هویّ منسوب و باو راجع الیوم هر نفسی شبهات خلق او را از حقّ منع ننمود و ضوضاء علماء و سطوت امراء او را محجوب نساخت او از آیات کبریّ لدى الله مالک الوریّ محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلیّ مسطور طوبیّ لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها در مراتب نفس از امّاره و لوّامه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلیّ اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و به او متمسک کلّ الاسماء اسمائها وکلّ المقامات مقاماتها و در حین نوم تعلّق به شیئی خارج

نداشته و ندارد و در مقام خود ساکن و مستریح و جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف می‌شود در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کلّ را مشاهده می‌نماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الاسباب و تعالی من علّق الامور بها کلّ شیئی من الاشیاء باب لمعرفة و آیه لسلطانة و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمته و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم . . . انّ النّفس علی ما هی علیه آیه من آیات اللّٰه و سرّ من اسرار اللّٰه اوست آیت کبری و مخبری که خبر می‌دهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آنرا نداشته و ندارد ان انظر الی نفس اللّٰه القائمه علی السّنن و النّفس الاماره الّتی قامت علی الاعراض و تنهى النّاس عن مالک الاسماء و تأمرهم بالبغی و الفحشاء الا أنّها فی خسران مبین

منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله

صفحه ۱۰۷

و نیز در شرح حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه می‌فرمایند،
قوله الکریم :

"ملاحظه در نفس ناطقه که ویدیعه ربّانیّه است در انفس انسانیّه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و

شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن مقطوع شود جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیّه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر به او ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده می‌شود که سمع بتوجه باو مذکور و كذلك دون آن از کلّ مایجری علیه الاسماء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیّه ظاهر و مشهود و لکن او بنفسها و جوهریّتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است و اگر الی مالانهایه بعقول اولیّه و آخریّه در این لطیفه ربّانیّه و تجلّی عزّ صمدانیّه تفکّر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ بعرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیّه و شمس عزّ قدیمیّه بعین سرّ و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر

عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد
است و منتهی بلوغ عباد

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله

صفحه ۲۰۱

و همچنین در لوح رئیس می فرمایند، قوله عزّیانه :

"اعلم أنّ النّفس الّتی یُشارک فیها العباد أنّها تَجَدُّثُ بعد امتشاج الأشياء وبلوغها كما ترى النّطفة أنّها بعد ارتقائها الى المقام الذی قدر فیها یُظهرُ الله بها نفسها الّتی كانت مكنونة فیها انّ ربّك یفعل ما یشاء ویحكم ما یرید والنّفس الّتی هی المقصود أنّها تُبعثُ من كلمة الله وانّما لهی الّتی لو اشتعلت بنار حبّ ربّها لا تُخمدُها میاه الاعراض ولا بحور العالمین وانّما لهی النّار المشتعلة الملتهبة فی سدره الانسان وتنطق أنّه لا إله الا هو والذی سمع نداءها أنّه من الفائزین ولما خرجت عن الجسد یبعثها الله علی أحسن صورة و یدخلها فی جنّة عالیة انّ ربّك علی كلّ شیء قدير ثمّ اعلم أنّ حیاة الانسان من الرّوح وتوجّه الرّوح الى جهة دون الجهات أنّه من النّفس فکّر فیما ألقینا الیک لِتَعْرِفَ نفسَ الله الذی أتى من مشرق الفضل بسُلطان مبین واعلم أنّ للنّفس جناحین ان طارت فی هواء الحبّ والرّضا تُنسبُ الى الرّحمن وان طارت فی هواء الهوى تُنسبُ الى الشیطان أعاننا الله وایاکم منها یا ملاء العارفین وانّما اذا اشتعلت بنار محبّة الله

تُسمى بالمطمئنة والمرضية وان اشتعلت بنار الهوى تُسمى
بالأمارة" مجموعة الواح مبارکه حضرت بهاء الله صفحه ۹۸

و نیز در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند، قوله الاحلی :

"خاصّه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست اینست که فرموده الانسان سرّی وانا سرّه. و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است"

کتاب مستطاب ایقان صفحه ۷۰

در لوحی می فرمایند، قوله المنیع :

"کینونت و حقیقت هر شیئی را به اسمی از اسماء تجلّی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و رحمت قدیم خود اختصاص نمود"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۱۲

و نیز می فرمایند، قوله الجلیل :

"همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن به افاضه و اشراق آن نور روشن و مضمی"

امر و خلق جلد صفحه ۲۱۲

مبین آیات الهی در مورد نفس ناطقه می‌فرمایند، قوله الکریم :
 "بعضی را گمان چنین که جسد جوهر است و قائم بالذات است
 و روح عرض و قائم به جوهر بدن و حال آنکه نفس ناطقه
 جوهر است و جسد قائم به آن اگر عرض یعنی جسم متلاشی
 شود جوهر روح باقی و ثانیاً آنکه نفس ناطقه یعنی روح
 انسانی قیام حلول باین جسد ندارد یعنی در این جسد داخل
 نه زیرا حلول و دخول از خصائص اجسام است و نفس ناطقه
 مجرد از آن از اصل داخل در این جسد نبوده تا بعد از
 خروج محتاج به مقرّی باشد بلکه روح به جسد تعلق داشته
 مثل تعلق این سراج در آئینه چون آئینه صافی و کامل نور
 سراج در آن پدیدار و چون آئینه غبار برداشت یا آنکه
 شکست نور مخفی ماند از اصل نفس ناطقه یعنی روح
 انسانی در این جسد حلول ننموده بود و باین جسد قائم نبود
 تا بعد از تحلیل این ترکیب جسد محتاج به جوهری گردد
 که قائم بآن باشد بلکه نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم
 بآن شخصیت نفس ناطقه از اصل است بواسطه این جسد
 حاصل ننماید منتهی اینست این تعیینات و تشخیصات نفس
 ناطقه در این عالم قوت یابد و ترقی کند و مراتب کمال
 حاصل نماید یا آنکه در اسفل درکات جهل ماند و از مشاهده
 آیات الله محجوب و محروم گردد."

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۶۸

و نیز می‌فرمایند، قوله المتین :
 "... و اما در عالم انسانی باختلافات مراتب انسانی ادراکات
 متنوع و متفاوت است در رتبه اولیه در عالم طبیعت
 ادراکات نفس ناطقه است و در این ادراکات و در این قوه
 جمیع بشر مشترکند خواه غافل خواه هشیار خواه مؤمن
 خواه گمراه و این نفس ناطقه انسانی در ایجاد الهی محیط
 و ممتاز از سائر کائناتست و چون اشرف و ممتاز است لهذا
 محیط بر اشیاء است از قوه نفس ناطقه ممکن که حقایق
 اشیاء را کشف نماید و خواص کائنات را ادراک کند و به
 اسرار موجودات پی برد این فنون و معارف و صنایع و
 بدایع و تأسیسات و اکتشافات و مشروعات کلّ از ادراکات
 نفس ناطقه حاصل و در زمانی سرّ مصون و راز مکنون و
 غیر معلوم بوده و نفس ناطقه به تدریج کشف کرده و از
 حیّز غیب و خفا به حیّز شهود آورده و این اعظم قوه ادراک
 در عالم طبیعت است و نهایت جولان و طیرانش اینست که
 حقایق و خواص و آثار موجودات امکانیه را ادراک نماید..."
 کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۵۲

و نیز می‌فرمایند، قوله الکریم:
 "اما روح انسانی که ما به الامتیاز انسان از حیوانست همان
 نفس ناطقه است و این دو اسم یعنی روح انسانی و نفس
 ناطقه عنوان شیئی واحد است و این روح که به اصطلاح

حکماء نفس ناطقه است محیط بر کائنات سائره است و بقدر استطاعت بشریّه اکتشاف حقائق اشیاء نماید و بر خواصّ و تاثیر ممکنات و کیفیّت و خصائص موجودات اطلاع یابد ولی تا بروح ایمانی مویّد نگردد مطلع به اسرار الهیّه و حقایق لاهوتیّه نشود مانند آئینه است هرچند صاف و لطیف و شفّاف است ولی محتاج به انوار است تا پرتوی از آفتاب بر او نتابد اکتشاف اسرار الهی ننماید اما عقل قوّه روح انسانی است روح بمنزله سراج است عقل بمنزله انوار که از سراج ساطع است روح بمنزله شجر است و عقل بمثابه ثمر عقل کمال روح است و صفت متلازمه آنست مثل شعاع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است این بیان هرچند مختصر است ولی مکمل است دیگر شما فکر در آن نمائید انشاءالله مطلع بر تفصیل آن خواهید شد.

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۴۸

و در مقام دیگر می‌فرمایند، قوله العزیز:

”و اما در عالم انسانی نیز کیفیّتی است که از ترکیب عناصر منبعث می‌شود ولی منضم به نفس ناطقه و قوّه عاقله است این روح انسانی که نفس ناطقه و قوّه عاقله است محیط بر اشیاء است و کاشف اشیاء و مدرك اشیاء این آن قوه است که جمیع صنایع و علوم و فنون مادی را از حیّز غیب به حیّز شهود می‌آورد این قوه هرچند غیر محسوس است به حواسّ

ظاهره دیده نمیشود لکن به حواسّ باطنه احساس می‌شود.

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۱۸۶

و نیز می‌فرمایند، قوله الاحلی:

”در رتبه اولیّه در عالم طبیعت ادراکات نفس ناطقه انسانی است و در این ادراکات و در این قوه جمیع بشر مشترکند و این نفس ناطقه در ایجاد الهی محیط و ممتاز از سائر کائنات است چون اشرف لذا محیط بر اشیاء است“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۱۷

و نیز:

”روح نباتی قوه نامیه است که از تأثیر کائنات سائره در دانه حاصل می‌شود اما روح حیوانی يك قوه جامعه حسّاسه است که از ترکیب و امتزاج عناصر تحقّق یابد و چون این ترکیب تحلیل جوید آن قوه نیز محو و فانی گردد مثلش مثل این سراج است که چون روغن و فتیل و آتش جمع و ترکیب گردد این سراج روشن شود و چون ترکیب تحلیل گردد یعنی اجزاء مرکبه از یکدیگر جدا شود این سراج نیز خاموش گردد و روح انسانی همان نفس ناطقه به اصطلاح حکماء و محیط بر کائنات سائره و بقدر استطاعت اکتشاف حقایق اشیاء نماید.“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۲

و نیز می‌فرمایند، قوله المجید:

”همین قسم نطفه از بدایت دارای جمیع کمالات است مثل روح و عقل و بصر و شامه و ذائقه مختصر جمیع قوی لکن ظاهر نیست بعد بتدریج ظاهر می‌شود همین قسم کره ارض از اول با جمیع عناصر و مواد و معادن و اجزاء و ترکیب خلق شده اما بتدریج هر یک از اینها ظاهر گشت اول جماد و بعد نبات و بعد حیوان و بعد انسان ظاهر شد اما از اول این اجناس و انواع در کمون کره ارض موجود بوده است و بعد بتدریج ظاهر شد زیرا قانون اعظم الهی و نظام طبیعی عمومی که محیط بر جمیع کائنات است و کل در تحت حکم آن چنین است و چون به آن نظام عمومی نظر نمائی ببینی که کائنی از کائنات به محض تگون به حد کمال نرسد بلکه بتدریج نشو و نما نماید پس به درجه کمال رسد.“

کتاب مستطاب مفاوضات

صفحه ۱۴۱

مطلب چهارم

رجعت و تسخیر ارواح

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند، قوله المنیع:

”... جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر اینست اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیاء هستم صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل ... در هر ظهور بعد انفسیکه سبقت یافتند به ایمان از کل من علی الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و به اعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل به این مراتب فائز شده‌اند بر این اصحاب ظهور بعد می‌شود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد

قبل ظاهر شد از این عباد بعد به عینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می شود دیگر در این مقام نظریه حدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر بر ائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است . . . قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما . . . که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می فرمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده . . . باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجر روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه . . . اگر در آخر لآخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت لا اول هرآینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود . . .

کتاب مستطاب ایقان صفحه ۱۱۹

و در لوحی از آن حضرت است، قوله الاحلی :

”بدء كل من الله بوده و عود كل الى الله خواهد بود مفرّی از برای احدی نیست رجوع كلّ به سوی حقّ بوده بعضی الی رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره . . . و همچنین مشاهده در بدء خود نما که من الله بوده و الی الله خواهد بود کما بداتم تعودون والیه ترجعون.“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۷

و در لوحی خطاب به حاجی محمد کریم خان است، قوله الکریم :
”شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی نهایت آنست که در آن ایام با اسم دیگر موسوم بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حقّ اعتراض نمی نمودی.“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۷

در لوحی دیگر می فرمایند، قوله الاعلی :

”بسم الله الامنح الاقدس بدان که خداوند عالم جلّ و عزّ روح مؤمن را قبض فرموده در اعلی علیین صاعد خواهد گردانید در این مقام عزّ روحانی ارواح مؤمنین یکدیگر را به طریقی که خداوند عالم قبلاً مقدر فرماید خواهند شناخت و با هم مستعرج به اعلی علو خواهند شد و راجع به عالم جسمانی نخواهند شد تا زمانیکه مشیت لایزالی تعلق به عود خلق گیرد و عالمی دیگر شود و در این عالم آنچه به کون آیند ارواحی دیگر است نه آنکه روح قبل حلول در نفسی نماید و شخصی نفس شخص سابق شود بل آنچه نسبت به مظاهر است یعنی در مقام نفس او خواهد بود نه آنکه نفس او حلول نماید یا آنکه هیئت روح مجسم گردد بل لم یزل و لایزال خلق در مقام خود و حقّ در مقام خود و روح مؤمن و منافق در مقام خود و کلّ فی فلك یسبحون درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود هرآنچه در قوه خیالیّه دست دهد آن

عالم سوای آنست در این اجساد فانیه درك عوالم باقیه نتوان نمود الا ما انتم من الرؤیا تشهدون فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلمکم ترجمون. امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۸

و نیز می‌فرمایند، قوله عزّیانه:

”حال حکم رجوع را ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه می‌فرمائید اگر می‌فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد می‌شود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائحست و اگر انکار کنند برخلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هوّیه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد صافیّه منیره به عین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را به آب رحمت علم رحمانی پاک و منزه نمائی ...“

کتاب مستطاب ایقان صفحه ۱۱۷

و نیز می‌فرمایند، قوله المنیع:

”پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امریکه قیام نمود بر آن طلعت اوّل لا اوّل هرآینه صدق طلعت اوّل بر طلعت آخر می‌شود زیرا که

طلعت آخر لاآخر قیام نمود به همان امر که طلعت اوّل لااوّل بر آن قیام نمود اینست که نقطه بیان روح ما سواه فداه شمس احدیه را به شمس مثال زده اند که اگر از اوّل لااوّل الی آخر لاآخر طلوع نماید همان شمس است که طالع می‌شود حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اوّلیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضاً صحیح است. “

کتاب مستطاب ایقان صفحه ۱۲۵

در مقام دیگر می‌فرمایند:

”... زیرا که جمیع حکم يك ذات و يك نفس و يك روح و يك جسد و يك امر دارند و همه مظهر بدئیّت و ختمیّت و اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و سازج السّوانج ازلیند...“

کتاب مستطاب ایقان صفحه ۱۲۹

حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی می‌فرمایند:

”در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقائد قدیمه اکثر امم و ملل است حتّی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آثوریان عظیم و لکن در نزد حقّ جمیع این اقوال و اوهام مزخرف و برهان اعظم تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی اینست که اعطای کلّ ذیحقّ حقّه شود حال هر انسان به بلائی مبتلاء شود گوئیم که کوتاهی نموده است و لکن طفلی که هنوز در

رحم مادر است و نطفه اش تازه انعقاد گردیده است و کور و کر و شل و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است که به چنین جزائی گرفتار شده است پس این طفل اگرچه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده و لکن پیش از این در قالب اول جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده ولی این نفوس در این نکته غافل گشته اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار می شد و حق چگونه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید می گشت باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقائق انواری است که در هر کور عود می نماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است مثلاً گفته می شود که این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه گل پارسال امسال باز در گلستان رجوع کرده است در این مقام مقصود حقیقت شخصیّه و عین ثابتّه و کینونت مخصوصه آن نیست بلکه مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود. یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است در این مقام نظر بلطافت و طراوت و نضارت و حلاوت آن ثمره است و الاً البتّه آن حقیقت متعیّنه و عین مخصوصه رجوع ننموده آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متّصلاً

عود و رجوع و تکرّر خواهند آیا یک مرتبه این مصائب و بلاهای و رزایاء و صدمات و مشکلات کفایت نمی کند که مکرّر این وجود را در این عالم خواهند این کأس چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تقابح و تکرّر شود.

منتخباتی از مکاتیب جلد ۱ صفحه ۱۷۹

و نیز درمفاوضات در مسئله تناسخ می فرمایند، قوله الاحلی: آنچه گفته میشود ما را مقصد بیان حقیقت است توهین عقائد ملل دیگر نیست مجرد بیان واقع است و بس والا به وجدان نفسی تعرّض ننمائیم و اعتراض رواء نداریم پس بدان تناسخیان بر دو قسمند قسمی معتقد به عقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا برآنند که انسان به تناسخ و رجوع به این عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند و به جهان دیگر قائل نیستند و این فرقه ایضاً بر دو قسمند بعضی برآنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان درآید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره به عالم انسان آید و این را تواسخ نامند و قسم دیگر برآنند که از عالم انسان به عالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و اینرا تناسخ گویند و هر دو فرقه به جهانی غیر این جهان قائل نیستند و فرقه دیگر از اهل تناسخ به عالم اخروی قائل و

تناسخ را واسطهٔ تکامل شمرند که انسان به نهاب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه به مرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرّر به این عالم آید ماده ترقی نماید و صفاء و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد قوت که عبارت از روح است به جمیع کمالات در آن تحقق یابد اینست مسئله اهل تناسخ و تواسخ مختصراً بیان شد اگر به تفصیل پردازیم اوقات تعطیل شود همین مجمل کفایت است و دلایل و براهین عقلیه بر این مسئله ندارند مجرد تصوّر و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصوّر و وجدان ولی شما از من دلائل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع باید نمود اول برهان امتناع اینست که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرّر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات به دیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه آیت توحید در جمیع اشیاء موجود و پدید اگر خزائن وجود مملوّ از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیایی لابد فرق و تمایزی در میان چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیّت و فردانیّت حقّ

در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرّر تجلی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرّر ظهور روح واحد به ماهیّت و شئون سابق در این جهان تجلی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرّر به تجلی واحد محال ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرّر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوتست ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النّوع عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه ثمر و نموده بودند در سنهٔ لاحق نیز به عینه همان اوراق و ازهار و اثمار ببار آوردند این را تکرّر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آن ورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و از عالم نبات به عالم جماد تنزّل نمود دوباره از عالم جماد به عالم نبات آمد پس تکرّر یافت جواب اینست که شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شده و آن عناصر مرگبه تحلیل گشت و در این فضاء تفریق شد آن اجزاء مرگبه برگ و ثمر پارسال به عینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود ننموده بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیّت عود کرده و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرگبه تفریق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و یا نبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرگبه انسان سابق نبوده آن عناصر تحلیل شد و تفریق

گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود اما آن اجزاء به تمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و مصون مانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و استدلال شود به اینکه این جسم به تمام اجزاء عود نموده و شخص اول شخص ثانی شده بناء علیه تکرر حاصل گردیده و روح مانند جسم به عینه عود و تکرر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین عالم فرموده و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمال است تا ماده کسب صفاء نماید و شفاف گردد و پرتو روح به منتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصوّر محض است . . .

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۹۶

و باز می‌فرمایند، قوله الاحلی:

"... باری بر سر اصل مطلب رویم در کتب مقدّسه و صحف الهیّه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفاتی است یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالات است در انجیل می‌فرماید که یحیی بن زکریّا حضرت ایللیاست از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایللیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد

اینست کمالات و صفات حضرت ایللیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود سراجی که شب گذشته در این محفل برافروخت چون در شب آینده سراج دیگر برافروزد گوئیم چراغ دیشب باز روشن شد آب از چشمه ای جاری بود بعد انقطاع یافت چون باز جریان کند در جریان ثانی گوئیم این آب آن آبست دوباره جاری شد و این سراج بعینه آن سراج و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار بار آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و رجوع نمود از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرکبه گل پارسال به عینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحظت و رائحه طیبه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل امسال مشهود و واضح است خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیّه مذکور اینست . . .

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۲۰۱

و در مقام دیگر می‌فرمایند، قوله الجلیل:

"... و قسم دیگر از کشفیات روحانیّه اوهام صرف است ولی این اوهام چنان تجسم نماید که بسیاری ساده دلان گمان نمایند که تحقق دارد و دلیل واضح بر این اینست که از این تسخیر ارواح ابدأ نتیجه و ثمری حاصل نشود بلکه

مجرد حکایت و روایت است بدان که حقیقت انسانیه محیط بر حقایق اشیاست... و نوع دیگر از مکالمات و احضار ارواح و مخابرات اوهام است و محض خیال است و لکن چنین به نظر می‌آید که حقیقت دارد عقل و فکر انسان گاهی اکتشاف حقایق نماید و از آن فکر و اکتشاف آثار و نتایج حاصل کرده این فکر اساس دارد ولی بسیار امور به خاطر انسان آید که مثل امواج بحر اوهام است ثمری ندارد و نتیجه ای بر آن ترتب نیابد و همچنین در عالم خواب رویائی بیند که به عینه ظاهر می‌شود وقتی خوابی بیند که ابدأ ثمری ندارد مقصود اینست که این حالتی که می‌گوئیم مخابرات ارواح یا مخاطبات ارواح يك قسم از آن اوهام محض است و قسم دیگر که عبارت از رویاهای مذکور در کتاب مقدس مثل رؤیای یوحنا و اشعیاست و مثل ملاقات مسیح با موسی و ایلیا حقیقت دارد و آثار عجیبه در عقول و افکار حاصل گردد و انجذابات عظیمه در قلوب پدید شود

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۷۷

و نیز قوله الکریم :

"عالم انسان از عالم ملکوت خبر ندارد بکلی جاهل است لکن ارواح ملکوتیه درعالم انسان تأثیر دارند ملاحظه کن که چقدر مسئله واضحست با وجود این اغلب علماء و دانایان عالم بکلی از این معنی بی خبر و لکن این مستخّرین ارواح از

عالم تفکر صحبت می‌دارند ولی نفس ملکوتی که از عالم الهی باخبر دیده بصیرتش باز و ازعالم طبیعت منسلخ و بقوه معنویه فائز آن ازعالم الهی و ازعالم ارواح با خبر و حقیقت روح مجرد است جسم نیست متحیّز نیست محلی را اشغال نمی‌کند.

امر وخلق جلد ۱ صفحه ۲۲۹

و قوله العزیز :

در خصوص تسلط ارواح شریره سؤال نموده بودید ارواح شریره از حیات ابدیه محروم چگونه تأثیر خواهند داشت اما ارواح مقدسه را چون حیات ابدیه محتوم لهذا فیوضاتشان در جمیع عوالم الهی موجود... و ارواح را بعد از تجرد از اجساد تجسم به جسم عنصری نیست آنچه تخیل می‌شود این اکتشاف خود انسانست که استمداد و استفاضه از ارواح مقدسه نماید و چون در آن حالت از خود غائب گردد و در بحر توجه مستغرق شود کیفیتی روحانی که مقدس از جسم و جسمانیست به نظر او جلوه نماید گمان کند که این جسم است مثلش مانند رویاست انسان درعالم رؤیا صور مختلفه مشاهده کند و مکالمه نماید و استفاضه کند و در عالم رؤیا گمان کند که آنها هیاکل مجسمه هستند و جلوه جسمانیست و حال آنکه صرف روحانیست خلاصه حقیقت روح از جسم و جسمانیات مقدس و منزّه است ولی مانند عالم رؤیا فیوضاتش به صور و اشکال جسمانیست بهمچنین در حالت

اگتشافیّه ارواح را به صور و رسوم جسمانی مشاهده کند . . . اما تجسم ارواح بواسطه مدیوم شخصی که مثل حالت غش از برایش دست میدهد در آن حالت مانند انسان نیست که در خواب است آنچه احساس و ادراک می کند تصوّر می نماید که جسم و جسمانیست و حال آنکه به حقیقت آنچه می بیند روحانیست.

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۲۰

و نیز می فرمایند، قوله اللمیع:

”زیرا جوهر نقص به عود و رجوع حقیقت کمال نگردد ظلمت صرف به عود و رجوع مصدر نور نشود حقیقت عجز به رجعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیّه به عود و رجوع حقیقت ملکوتیّه نشود شجره زقوم آنچه تکرّر یابد ثمر شیرین نهدد و شجره طیبه هرچه عود کند میوه تلخ ببار نیارد پس معلوم شد که تکرّر و رجوع به عالم ناسوتی مورث کمال نشود و این تصوّر را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار.“

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۹۹

مطلب پنجم

نعیم و جحیم، مجازات و مکافات

جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در لوحی می فرمایند، قوله المنیع: “وَأَمَّا الْجَنَّةُ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ وَهِيَ الْيَوْمَ فِي هَذَا الْعَالَمِ حَبِيٌّ وَرِضَائِي وَمَنْ فَازَ بِهِ لِيَنْصِرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَبَعْدَ الْمَوْتِ يَدْخُلُهُ فِي جَنَّةٍ أَرْضُهَا كَأَرْضِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَخْدُمُهُ حُورِيَّاتُ الْعِزِّ وَالتَّقْدِيسِ فِي كُلِّ بَكُورٍ وَأَصِيلٍ وَيَسْتَشْرِقُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ حِينٍ شَمْسُ جَمَالِ رَبِّهِ وَيَسْتَضِيئُ مِنْهَا عَلَى شَأْنٍ لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ وَلَكِنَّ النَّاسَ هُمْ فِي حِجَابٍ عَظِيمٍ وَكَذَلِكَ فَاعْرِفِ النَّارَ وَكُنْ مِنَ الْمُوقِنِينَ وَلِكُلِّ عَمَلٍ جِزَاءٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ نَفْسُ أَمْرَاللَّهِ وَنَهْيِهِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْأَعْمَالِ جِزَاءٌ وَثْمَرٌ لِيَكُونَ أَمْرُهُ تَعَالَى لَغَوَا فِتْعَالَى عَنْ ذَلِكَ عَلَوًا كَبِيرًا وَلَكِنَّ الْمُنْقَطِعِينَ لَنْ يَشْهَدَنَّ الْعَمَلَ إِلَّا نَفْسُ الْجِزَاءِ وَأَنَا لَوْ نَفَّصَلُ ذَلِكَ يَنْبَغِي أَنْ نَكْتُبَ الْوَاخَا عَدِيدًا.“

مجموعه الواح مبارک بعد از نزول کتاب اقدس صفحه ۱۱۷

و نیز قوله الاعلی:

”ولكن مقصود الهی از حشر و نشر و جنّت و نار و امثال این

انکار که در الواح الهیّه مذکور است مخصوص است به حین ظهور مثلاً ملاحظه فرما که در حین ظهور لسان الله به کلمه تکلم می فرماید و از این کلمه مخرجه من فمه جنّت و نار و حشر و نشر و صراط و کلّ ما انت سألت و ما لاسألت ظاهر و هویدا می گردد هر نفسی که به کلمه بلی موافق شد از صراط گذشت و به جنّت رضاء فائز و همچنین محشور شد در زمره مقربین و مصطفین و عندالله از اهل جنّت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجین و در ظلّ مشرکین محشور ... باری جنّت و نار در حیات ظاهره اقبال و اعراض بوده و خواهد بود.

امر و خلق جلد ۲ صفحه ۲۲۶

و در لوح خطاب به پارسیمان می فرمایند. قوله الکریم :

"بهشت و دوزخ را خرد و دانائی تصدیق نموده و می نماید چه که و جود این دو از برای آن دو لازم در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حقّ است هر نفسی به رضای او فائز شد او از اهل جنّت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز می شود به آنچه که آیه و خامه از ذکرش عاجز است صراط و میزان و همچنین جنّت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کلّ در یک مقام واقف و حقّ نطق می فرماید به آنچه اراده

می فرماید هر یک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنّت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است.

امر و خلق جلد ۲ صفحه ۲۲۹

و در توقیعی از حضرت نقطه است. قوله الاحلی :

"انّ اهل الجنّة یترقّی فی الجنان بفضل الله الی ما لانهایة بما لانهایة لها لانّ فیض الله لازوال له وانّ الله لن یفنی ابدأ فی شأن وانّ الله قد خلق الاشیاء للبقاء و ماکان لفیضه تعطیل و لافناء وانّ سبب ترقّی دار الاخرة للعبدان یخلّص نیّته فی عمله لله بالدوام الازلیة ربّه فاذا خلّص نیّته بذلك الشان یترقّی فی مقام الجنان بامرالله و لانفاد له وکان الله ربّك علی کلّ شیء قدیراً"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۹۴

حضرت عبدالبهاء جلّ اسمہ در باره نعیم و جحیم می فرمایند:

"و اما بعد از صعود انسان از حیرت امکان به جهان لامکان جمیع شئون نعیم و جحیم امر روحانی است اگر چه آن جهان منفصل از این جهان نه ولی معنأ و حقیقتاً منفصل است مثل اینکه عالم انسانی معنأ و حقیقتاً منفصل از عالم جماد است و عالم جماد از عالم انسانی خبر ندارد."

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۸۱

و نیز قوله العزیز:

”همچنانکه ثمرات و نتایج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود چون انتقال به این عالم وسیع نماید فوائد نشو و نمای آن عالم واضح و مشهود می‌گردد بهمچنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشاء حاضره در نشاء اُخری عالم بعد از این مشهود و معلوم می‌گردد و همچنان که اگر نشاء و حیات رحمی محصور در همان عالم رحم بود حیات و وجود عالم رحمی مهمل و نامربوط می‌گشت بهمچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال و ثمراتش در عالم دیگر نشود بکلی مهمل و غیر معقول است پس بدان که حق را عوالم غیبی هست که افکار انسانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصوّرش قاصر چون مشام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهر فرمائی نفعات قدس حدائق رحمانیّه آن عوالم به مشام رسد والبهاء علیک وعلی کلّ ناظر ومتوجه الی الملكوت الابهی الذی قدسه الله عن ادراك الغافلین و ابصار المتکبرین.“

منتخباتی از مکاتیب جلد ۱ صفحه ۱۸۱

و نیز در لوحی می‌فرمایند، قوله الکبیر:

”هو الله ای بنده حقّ نامه مفصل رسید و از روایات مذکوره نهایت استغراب حاصل گردید و معلوم شد که بعضی ملتفت بیانات الهی نشده اند لهذا گمان چنان گشته که نفوس

موقفه را جز در عالم اسماء مقامی نه و مکافات و فوز و فلاحی نیست سبحان الله این چه تصوّر است و چه تفکر اگر چنین باشد جمیع در خسران مبینیم و ذلّ و هوان عظیم آیا جمیع این بلایا و محن و رزایا به جهت مقامی در عالم اسماء است استغفرالله عن ذلك بلکه در نزد اهل حقیقت عالم اسماء را مقامی نه و شأنی نیست سائرین از عدم تفکر و تبصّر مقام اسماء را اهمّیت دهند اما در نزد اهل حقیقت از قبیل اوهام شمرده شود بلی در بیانات الهیّه این ذکر موجود که جنّت عرفان حقّ است و نار احتجاب از ربّ الارباب از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیض نامتناهی نیست استغفرالله عن ذلك بلکه مقصد چنین است که عرفان و احتجاب بمنزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیّه به منزله ثمر در هر رتبه از مراتب نعمت و نقمت موجود در عالم فرّاد عرفان نعمت و احتجاب نقمت است زیرا اساس هر نعمت و نقمت در عوالم الهیّه این دو است ولی در جهان حقّ نفوس مقبله را ما لارأت عین ولا سمعت اذن ولا خطر بقلب بشر موجود زیرا این عالم فانی مانند عالم رحم است که کمالات و نقائص جسمانیّه انسان در عالم رحم معلوم نه چون از عالم رحم به این عالم آمد نقائص و کمالات جسمانیّه ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحم از هر دو بی‌خبر ... حال اگر عالم نبات از عالم انسان به کلی بی‌خبر باشد دلیل بر عدم وجود انسانست لا

والله . . . حال منکرین را اعظم شبهات اینست که آن عالم کجاست و هر شیئی که وجود عینی خارجی ندارد اوهام است و حال آنکه عالم وجود عالم واحد است ولی بالنسبه بحقائق متعدده تعدد یابد مثلاً عالم وجود جماد و نبات و حیوان عالم واحد است ولی عالم حیوان بالنسبه به عالم نبات حقیقت روحانیّه و جهانی دیگر است و نشأه دیگر.

امر وخلق جلد ۱ صفحه ۲۰۰

و باز در مورد نعیم و جحیم می‌فرمایند، قوله عزّبیانه:
 "نعیم روح قرب جمال قدیم است و جحیم بعد از آن نور مبین کمال و نقص است و علویّت و اسفلّیت و نورانیّت و ظلمانیّت هرچند روح مجرد است ولی تجرّدش از عالم جسمانیست اما من حیث هی هی دارنده مراتب و مقام عالی و دانی هر چند از رنگ امکان آزاد است و لکن بحسب عالم خود او را مراتب و مقامات و شئون نامتناهی و همچنین رجوعش الی الله رجوع جزء الی الكلّ مانند قطره و دریا نه بلکه این رجوع مانند رجوع طیور بگلشن عنایت ربّ غفور ملاحظه نمایند که ارواح در اوقات تعلق به اجسام در جمیع شئون از یکدیگر ممتازند بعضی در علو ادراک و کمالات و بعضی در ادنی درجه نقص و مذلات همچنین بعد از رجوع به عوالم الهیّه این فرق و امتیاز موجود."

مائده آسمانی جلد ۲ صفحه ۱۶

و اما در باره مجازات و مکافات حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند،
 قوله الاعلیّ:

"در کتب سماویّه ذکر بقای روح است و بقای روح اس اساس ادیان الهیّه است زیرا مجازات و مکافات بر دو نوع بیان کرده اند يك نوع ثواب و عقاب وجودی و دیگری مجازات و مکافات اخروی اما نعیم و جحیم وجودی در جمیع عوالم الهیّه است چه این عالم و چه عوالم روحانی ملکوتی و حصول این مکافات سبب وصول به حیات ابدیه است اینست که حضرت مسیح می‌فرماید چنین کنید و چنان کنید تا حیات ابدیه بیابید و تولّد از ماء و روح جوئید تا داخل در ملکوت شوید و این مکافات وجودی فضائل و کمالاتیست که حقیقت انسانیّه را تزیین دهد مثلاً ظلمانی بود نورانی شود جاهل بود دانا گردد غافل بود هشیار شود خواب بود بیدار گردد مرده بود زنده شود کور بود بینا گردد کر بود شنوا شود ارضی بود آسمانی گردد ناسوتی بود ملکوتی شود از این مکافات تولّد روحانی یابد خلق جدید شود مظهر این آیه انجیل گردد که در حقّ حواریّین می‌فرماید که از خون و گوشت و اراده بشر موجود نشدند بلکه تولّد از خدا یافتند یعنی از اخلاق و صفات بهیمی که از مقتضای طبیعی بشریست نجات یافتند و به صفات رحمانیّت که فیض الهیست متّصف شدند معنی ولادت اینست و در نزد این نفوس عذابی اعظم از احتجاب از حقّ نیست و عقوبتی

اشدّ از رذائل نفسانی و صفات ظلمانی و پستی فطرت و انهمک در شهوات نه چون به نور ایمان از ظلمات این رذائل خلاص شوند و باشراق شمس حقیقت منور و بجمیع فضائل مشرف گردند این را اعظم مکافات شمرند و جنّت حقیقی دانند بهمچنین مجازات معنویّه یعنی عذاب و عقاب وجودی را ابتلای به عالم طبیعت و احتجاج از حقّ و جهل و نادانی و انهمک در شهوات نفسانی و ابتلای به رذائل حیوانی و اتّصاف به صفات ظلمانی از قبیل کذب و ظلم و جفاء و تعلق به شئون دنیا و استغراق در هواجس شیطانی شمرند و این را اعظم عقوبات و عذاب دانند اما مکافات اخرویّه که حیات ابدیّه است و حیات ابدیّه مصرّح و در جمیع کتب سماویّه و آن کمالات الهیّه و موهبت ابدیّه و سعادت سرمدیّه است مکافات اخروی کمالات و نعمی است که در عوالم روحانی بعد از عروج از این عالم حاصل گردد اما مکافات وجودی کمالات حقیقی نورانیست که در این عالم تحقق یابد و سبب حیات ابدیّه شود زیرا مکافات وجودی ترقی نفس وجود است و مثالش انسان از عالم نطقه بمقام بلوغ رسد و مظهر (فتبارک الله احسن الخالقین) ^{۱۶:۲۳} گردد و مکافات اخروی نعم و الطاف روحانیست مثل انواع نعمت های روحانی در ملکوت الهی و حصول آرزوی دل و جان و لقای رحمن در جهان ابدی همچنین مجازات اخرویّه یعنی عذاب اخروی محرومیّت از عنایات خاصّه الهیّه و مواهب لاریبیّه و سقوط در اسفل

درکات وجودیّه است و هر نفسی که از این الطاف الهی محروم ولو بعد از موت باقی است ولی در نزد اهل حقیقت حکم اموات دارد." کتاب مستطاب مفارضات صفحه ۱۵۷

و نیز در مورد مجازات اخلاف به اعمال اسلاف می فرمایند.
قوله المنیع :

"و اما مسئله ثانیه که پسر به مجازات پدر گرفتار می شود یا نه بدانکه این بر دو قسم است يك قسم تعلق به روحانیات دارد يك قسم تعلق به جسمانیات آنچه تعلق به روحانیات دارد پسر بجرم پدر مؤخذه نمیشود زیرا پسر سعید است و پدر شقیّ یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی (روم ۱۹) لاتزر وازرة و زر اخرى (ناظر ۱۹) و آنچه تعلق به جسمانیات دارد لابد است که ظلم و تعلل و اعمال قبیحه پدر سبب مضرت پسر میشود در این مقام در قرآن می فرماید ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریّه ضعیفاً (نساء ۱۱) یعنی باید انسان رحم بر ایتام بکند که مبادا ذرّیتی ایتام از او بماند و سوء رفتار او یعنی ظلم به ایتام سبب ذلت اولاد خود شود مثلاً ملاحظه بفرمائید که شخصی ظلماً و عدواناً خون جمعی بریزد و اموال ناس را تالان و تاراج نماید هزار دودمان و خاندان را بر باد دهد البتّه این شخص شقیّ بعد از رجوع باسفل جحیم سبب نکبت و ذلت و عدم

رستگاری اولاد و احفاد شود و مظلومان به انتقام برخیزند و به انواع وسائل در هدم بنیانش کوشند این است که گفته می‌شود الجزاء من جنس العمل. " امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۹۹

و نیز در مورد جزای روح قاتل می‌فرمایند، قوله الکریم: "و اما مسئله روح قاتل سئوال کردند که جزای قاتل چه چیز است در جواب گفته شد که قصاص بر قاتل یعنی اگر قاتل را بکشند این قتل جزای اوست بعد از قتل دیگر عدالت الهی جزای ثانی بر او مرتب نخواهد کرد زیرا عدل الهی قبول نمی‌نماید که دو جزاء به بیند."

منتخباتی از مکاتیب جلد ۱ صفحه ۱۷۴

مطلب ششم

اجل، قضاء و قدر، جبر و اختیار

جمال قدم و اسم اعظم در باره اجل می‌فرمایند، قوله المنیع: "بسمی المشفق الکریم یا محمد قبل علی ... در اجل محتوم محبوب تسلیم و رضاست در سراج ملاحظه نما مادام که دهن و فتیل موجود میشود او را از اریاح عاصفه و شئونات اخری باید حفظ نمود این مقام هر نفسی آنچه ذکر شد قرائت نماید البتّه محفوظ ماند و به شفاء فائز گردد و اینست اجل معلق که از قبل و بعد ذکرش مابین عباد بوده و اما چون دهن و فتیل به انتها رسد دیگر اسباب و آلات ثمر نداشته و نخواهد داشت اینست مقام اجل محتوم اگرچه حقّ جلّ جلاله قادر است بر تغییر آن ولکن ضرر آخر ظاهر لذا اگر انسان به روح و ریحان و توکل و تسلیم در این مقام فائز شود لعمرالله از اهل فردوس اعلیٰ مذکور گردد و در آن مقام اعلیٰ مسکن نماید اگر ذکر این مقامات به تفصیل از قلم اعلیٰ جاری شود کلّ قبل از حتم قصد مقصد اقصیٰ و ذروره علیا نمایند اکثری مصلحت خود را نمیدانند عیسی ابن

مریم میگوید تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک انت
العلیم الخبیر“
امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۷۰

و نیز می‌فرمایند، قوله الاعزّ :

”به قضایای محتومۀ سلطان لایزالی راضی شده دلتنگ
نباشید و ما هوا لمحتوم عند ربّک لایبدله شیء عمّا خلق بین
السّموات والارض چنانچه مابین عباد مذکور است دو اجل
فرض نموده‌اند از برای هر شیئی الاول معلق والثانی محتوم
ولکن آنچه در این دو مقام ذکر نموده‌اند لایسمن و لایغنی
بوده چه که از اصل علم الهی و حکم بالغه صمدانی محرومند
الآن شاء ربّک و اکثری از ناس بعدم بلوغ بعرفان این دو
مقام مقرّ و معترفند در بیان این مطلب مثلی ذکر میشود که
شاید آن جناب بحقیقت آن عارف شده ناس را به حفظ الله
و قوّته از آجال معلقه حفظ نمایند که شاید بنفس محتوم و
عرفان او فائز شده موقن شوند در شمع ملاحظه نمائید که
مشتعّل است اجل محتوم آن منتهی شدن پیه و فتیل است
چه که تا این دو باقی شمع مشتعّل و منیر است و چون این دو
منتهی شد حتم است اطفای او و البتّه منطفی خواهد شد و
ابداً تغییر و تبدیل در این دو مقام راه ندارد و آنی تقدیم
نجوید و آنی تغییر نپذیرد چنانچه مشهود است و مشاهده
می‌شود ولکن باین حتم مرزوق شود اگر آجال اکوانیه که در

نفس اکوان بقدرت رحمن خلق شده او را اخذ ننماید و فانی
نسازد و این آجال نظر بعدم انقطاع قدرت الهیه بر کلّ شیء
مشهود آمده فهنیئاً لمن بلغ الی منبع العرفان و یكون فی
آثار ربّه لمن المتفکّرين وبلغ الی مراد الله فی کلماته فطوبی
للوّاقفین و البالغین مثلاً همین شمع بسا می‌شود که به انتها
نرسیده اریاح بر او مرور می‌نماید و یا باسباب دیگر عمّا خلق
منقطع می‌گردد و خاموش میشود“
امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۷۱

و نیز قوله الجلیل :

”یا ثمرتی و یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی محزون مباش
از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم نظر نمائی مشاهده کنی
آنچه را که هم و غم را رفع نماید یا ثمرتی دو امر از امر
حقیقی ظاهر و این در مقامات قضاء و قدر است اطاعتش
لازم و تسلیم واجب اجلیست محتوم و همچنین اجلیست
بقول خلق معلق اما اول باید به آن تسلیم نمود چه که حتم
است ولکن حقّ قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست
ولکن ضرّش اعظم است از قبل لذا تفویض و توکل محبوب
و اما اجل معلق بمسئلت و دعاء رفع شده و میشود انشاء
الله آن ثمره و من معها از آن محفوظند قولی الهی اودعت
عندی امانه من عندک و اخذتها بارادتک لیس لامتک هذه ان
تقول لم ویم لأنک محمود فی فعلک و مطاع فی امرک ای ربّ ان

امتک هذه متوجهة الى فضلك وعطائك قدر لها ما يقربها اليك وينفعها في كل عالم من عوالمك انك انت الغفور الكريم لا اله الا انت الامر القديم" منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله صفحه ۹۱

حضرت عبدالبهاء در این مقام می‌فرمایند، قوله الاحلی :
 "قضاء دو قسم است یکی محتوم است و دیگری مشروط که معلق گفته می‌شود قضای محتوم آنست که تغییر و تبدیلی ندارد و مشروط آنست که ممکن الوقوع است مثلاً قضای محتوم در این چراغ آنست که روغن بسوزد و تمام گردد پس خاموشی آن حتم است تغییر و تبدیل ممکن نیست چه که قضای محتوم است همین قسم در هیکل انسانی قوه‌ای خلق شده که چون آن قوه زائل گردد و منتهی شود البتّه متلاشی گردد مثل این روغن در این چراغ چون بسوزد و منتهی شود چراغ یقیناً خاموش شود و اما قضای مشروط اینست که هنوز روغن باقیست ولی باد شدید وزد و چراغ را خاموش کند این قضاء مشروط است احتراز و محافظه و ملاحظه و احتیاط از این مثمر و مفید است اما قضاء محتوم که اتمام روغن چراغ است تغییر و تبدیل و تأخیر نباید لابد از وقوع است و چراغ البتّه خاموش گردد"

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۷۲

و نیز درباره تأثیر دعاء در اجل معلق نه محتوم می‌فرمایند،
 قوله العزيز:
 "و اما سئوالی که نموده بودید که با وجود تلاوت مناجات و قرائت دعای شفاء چگونه این نفوس وفات یافتند بدانکه این ادعیه و مناجات به جهت شفای از اجل معلق است نه قضای محتوم و مبرم زیرا اجل بر دو قسم است اجل معلق و اجل محتوم اجل محتوم را تغییر و تبدیلی نه و اگر چنین باشد که از برای مریض تلاوت مناجات شود شفاء یابد دیگر نفسی ترك قالب عنصری نکند و از این جهان به جهان دیگر صعود و ترقی ننماید زیرا هر وقتی نفسی علیل گردد ترتیل مناجات شود و شفاء یابد و این مخالف حکمت بالغه الهیه است بلکه مقصد از طلب شفاء اینست که از اجل معلق محفوظ ماند و از قضایای غیر محتوم مصون گردد مثلاً ملاحظه نمائید که این سراج را مقداری از دهن موجود و چون بسوزد دهن تمام گردد یقیناً خاموش شود و لکن ادعیه خیریه مانند زجاج است که این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید تا به قضای معلق خاموش نگردد"
 امر و خلق جلد ۲ صفحه ۲۹

در مورد جبر و اختیار می‌فرمایند، قوله الجلیل :
 "و همچنین سکون و حرکت انسان موقوف به تائید حضرت یزدان است اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر نه بر شر توانا

بلکه چون مدد وجود از ربّ جود رسد توانائی بر خیر و شرّ هر دو ندارد اما اگر مدد منقطع گردد بکلی عاجز ماند اینست که در کتب مقدّسه ذکر تائید و توفیق الهیست مثل این مقام مثل کشتی است کشتی را محرک قوّه باد و قوّه بخار است اگر این قوّت منقطع ابداً حرکت نتواند با وجود این سگان کشتی به هر طرف متمایل قوّه بخار کشتی را به آن سمت راند اگر متمایل به شرق به شوق رود و اگر متمایل به غرب به غرب رود این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است و همچنین جمیع حرکات و سکنات انسان مستمدان مدد رحمان ولکن اختیار خیر و شرّ راجع به انسان . . . مقصود اینست که اختیار خیر و شرّ راجع بانسان و در هر صورت موقوف بمدد وجودی از پروردگار سلطنت الهی عظیم است و کلّ در ید قدرت اسیر بنده باراده خود توانائی بر امری ندارد پروردگار مقتدر و تواناست و مدد بخش جمیع کائنات"

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۷

و نیز می‌فرمایند، قوله المنیع :

"و آن این است که اموری در تحت اختیار انسانست مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصراً اعمال خیریه و افعال شرّیه این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد و اما اموریست که انسان بر آن

مجبور و مجبور است مثل خواب و سمات و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان این امور در تحت اراده انسان نیست و مسئول از آن نه زیرا مجبور بر آنست اما در اعمال خیریه و افعال شرّیه مخیر است و باختیار خویش ارتکاب آن نماید مثلاً اگر خواهد به ذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد بیاد غیر مألوف شود ممکن است که از نار محبت الله شمعى برافروزد و میسر است که محبّ عالم گردد و یا مبعض بنی آدم شود و یا به حبّ دنیا پردازد و یا عادل شود و یا ظالم گردد این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسانست لهذا مسئول از آن اما مسئله دیگر در میانست و آن اینکه بشر عجز صرف است و فقر بحت توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علوّ و دنوّ بسته به مشیّت و اراده جناب کبریاء چنانکه در انجیل مذکور که خداوند مانند کوزه گر قدحی عزیز بسازد و ظرفی ذلیل صنعت نماید حال ابریق ذلیل حقّ ندارد که اعتراض بر کوزه گر نماید که چرا مرا جام عزیز نساختی که از دست به دست می‌گردد"

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۷۴

و نیز در مناجاتی می‌فرمایند:

بواسطه جناب میرزا مهدی ولد حکیم آقا جان امة الله هاجر
 علیه بهاء الله الابهی
 "هو الله ای امة الله راضی بقضاء باش و هر نوع که تقدیر

مجری می‌نماید خشنود گرد همچو گمان منما که آنچه آرزوی انسانست خیر انسانست چه بسیار که آرزو عدوّ جانست و سبب نلت و هوان پس امور را بید قدرت تسلیم نما از خود خواهشی مدار البتّه فضل شامل گردد و آنچه سبب خیر تو است حاصل شود و عليك التّحيّة والقّناء ع

مکاتیب جلد ۷ صفحه ۵۵

و نیز می‌فرمایند، قوله الکریم :

” ای راضی بقضای الهی مصائب و رزایا هر چند مصاعب و بلااست لکن اگر تفکر و تدبّر رود ملاحظه می‌گردد که جمیع مبنی بر حکمت الهیه و مبتنی بر اسرار خفیه است زیرا حکیم قدیر تقدیر عبث و امر عسیر بی سبب و تأثیر نمی‌فرماید پس لابدّ جهتی دارد و حکمتی در امر است لو کشف الغطاء لاخترتم الواقع و از این گذشته بعد از مصیبت کبری صعود الی الله موهبت عظمی است فوالله الذی لا اله الا هو اگر پرده از میان برداشته شود کلّ تمنای این می‌نمایند که خود و عزیزترین بستگان و دوستانشان در نهایت سرعت و تعجیل رجوع الی الله نمایند و لکن حکمت الهیه این سرّ مکنون را مستور نموده لیهلک من هلك عن بینه (الانفال ۴۵) ولیبلوکم ایکم احسن عملاً (الملك ۲) باری امید چنانست که آن جناب به بشارات الهیه مطمئن باشید محزون و دلخون مباشید والجهاء عليك عبدالجهاء ع

بشارة النور صفحه ۴۶۵

و باز در مورد قضاء و قدر می‌فرمایند، قوله الجمیل :
 ” علم به شیء سبب حصول شیء نیست زیرا علم ذاتی حق محیط بر حقایق اشیاء قبل وجود اشیاء و بعد وجود اشیاء یکسانست سبب وجود شیئی نگردد این کمال الهیست و اما آنچه که بوحی الهی از لسان انبیاء اخبار از ظهور موعود تورات شد این اخبار نیز سبب ظهور حضرت مسیح نگشت بر انبیاء اسرار مکنونه استقبال وحی گشت و واقف بر وقایع مستقبله شدند و اخبار نمودند این اطلاع و اخبار سبب حصول وقایع نگشت مثلاً امشب جمیع خلق میدانند که بعد از هفت ساعت آفتاب طلوع کند این علم جمیع خلق سبب تحقّق و طلوع آفتاب نگردد پس علم الهی در حیّز امکان نیز حصول صور اشیاء نیست بلکه از زمان ماضی و حال و مستقبل مقدّس و عین تحقّق اشیاست نه سبب تحقّق اشیاء“
 کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۰۰

و از آن حضرت در سفرنامه اروپاست، قوله العزیز :

” انسان در اموری که راجع بحسن صفات و تعدیل اخلاق است و سبب صعود به مقامات عالیّه متعالیه مختار است . . . اما در امور کلیّه و قانون قدرت انسان مداخله نتواند“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۸۱

و نیز قوله المجید :

"سلسله موجودات بیک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جمیع کائنات بهم مرتبط نمی‌شود حلقه از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط به آن ارتباط و نظام عمومی است آنچه واقع می‌شود از مقتضیات آنست و مبنی بر حکمت بالغه زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی برآید آخر پژمرده می‌شود و هر زراعت سبز و خرمی خشک میگردد و هر ترکیبی تشتیب می‌یابد اینها همه از مقتضیات آن نظام و رابطه کلیه است که به تقدیر الهی تعبیر شده"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۸۲

و در خطاب به آقا میرزا یوسف بروجردی در عراق است
قوله عزّبیانه :

"اما مسئله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویّه صحیحیه که در بین اجزاء کائناتست هر امری مرتبط به جمیع امور است و هر قضیه از روابط ضروریّه جمیع قضایا"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۸۲

حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع در مورد جبر و اختیار می‌فرمایند :

"و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که

خالقی جز او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض به خلق در کلّ شیء بیرون نرود که کفر محض است بل هر شیئی که اسم شیئیّت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده به علت خصال سببعه با اختیار خود شیء و فرقی در خلق حقایق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض بل امرالله سوای این دو امر است و این امر اوسع از ما بین سماء مشیّت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوایل است و سرّ امر اینست که خداوند عالم اختیارات کلّ شیء را عالم است و بر سبیل اختیارات کلّ کلّ را خلق می‌فرماید و جزاء میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هرگاه شیئی بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم باو کرده"

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۷۵

حضرت عبدالجبار جلّ ذکره الاعلی در باره جبر و تفویض می‌فرمایند :

"و اما مسأله لاجبر و لاتفویض . . . فاعلم ان القدرة القدیمه محرکه للأفاق مقلبه للقلوب والابصار ومدخل الانسان فی الافعال هو الارادة والمیلان والقابلیة والاستعداد فالبشر والشجر متحرکان والمحرک لهاتین الحركتین هو الله ولكن حركة الانسان مباينة لحركة الاشجار لان الحركة الاولى

بالاختیار والارادة والمیلان والثانیة بالاضطرار وعدم الاختیار والمحرک هو العزیز الجبار

امر وخلق جلد ۱ صفحه ۸۰

و از آن حضرت در جواب سئوالات میزرا محمد ناطق است :
 "سؤال مکرر مجرب و مشهود افتاده که اولاد پاداش اعمال نیک و بد اجده را می‌یابند و یک سلسله بعد از ستم و طغیان کیفر می‌یابند در صورتیکه آحاد و اشخاص کیفر بران غیر از اشخاص ستمگران اند در صورتیکه می‌فرماید لاتجزی عن نفس شیئاً (بقره ۱۱۷) پدري ظلم کرد پاداش نیافت پسری ظلم نکرده گرفتار جرم پدر شد حکمت چیست جواب فرصت نیست پاداش دو قسم است خصوصی آن جزای اعمال خصوصی است مانند ظلم و طغیان لاتجزی نفس عن نفس شیئاً لاتزر وازره و زر اخری و شمولی است نظیر انسانی که خود را بمرض مبتلاء نماید که ساری است"

امر وخلق جلد ۱ صفحه ۷۴

و نیز در مورد قضاء و قدر می‌فرمایند، قوله المجید :

"ای بنت ملکوت نامهات رسید از قضاء و قدر و اراده سؤال نموده بودی قضاء و قدر عبارت از روابط ضروریّه است که منبعث از حقایق اشیاست و این روابط بقوه ایجاد در حقیقت کائنات ودیعه گذاشته شده است و هر وقوعات از

مقتضیات آن روابط ضروریّه است مثلاً رابطه ئی خدا در میان آفتاب و کره ارض ایجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمین برویاند این روابط قدر است و قضاء ظهور آن در حیث وجود و اراده عبارت از قوه فاعله است که این روابط و این وقوعات در تحت تسلط اوست این مختصر بیان قضاء و قدر است"

منتخباتی از مکاتیب جلد ۱ صفحه ۱۹۲

و نیز می‌فرمایند، قوله الاحلی :

"سؤال از حرکت و سکون اشیاء نموده بودید که به اراده حق است یقین است زیرا مدد وجود از فائض الجود است اگر بوجود امداد از حق نرسد کائناتی از کائنات بحرکت نیاید ولی مقصد و مراد این نیست که جبری در میان است بلکه مراد این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از حرکت باز ماند"

امر وخلق جلد ۱ صفحه ۷۹

مطلب هفتم

در مقام رضاء و تسلیم، توکل و تفویض

حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرمایند، قوله الاحلی: "ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید"

و نیز:

"اگر مرا خواهی جز مرا نخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا که اراده من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب ننگند"

و نیز:

"ای مغروران به اموال فانیه بدانید که غنا سدیدست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوش هرگز غنی بر مقرر قرب وارد نشود و به مدینه رضاء و تسلیم در نیاید مگر قلیلی"

و در کلمات مکنونه عربی می فرمایند:

"یا ابن الروح لا تطلب منی ما لانحبه لنفسک ثم ارض بما قضینا لوجهک لان ما ینفعک هذا ان تکن به راضیا"

و باز می فرمایند،

"یا ابن الوجود استشهد فی سبیلی راضیا عنی و شاکراً لقضائی لتستریح معی فی قباب العظمة خلف سرادق العزة"

و در لوح اصل کل الخیر می فرمایند، قوله العزیز:

"اصل کل الخیر هو الاعتماد علی الله والانقیاد لامره والرضاء لمرضاته"

و نیز:

"اصل الحب هو اقبال العبد الی المحبوب والاعراض عما سواه ولم یکن مراده الا ما اراده مولاه"

و نیز:

"رأس الفطرة هی الاقرار بالافتقار والخضوع بالاختیار بین یدی الله الملك العزیز المختار"

و نیز:

"رأس الکفر هو الشک باله والاعتماد علی سواه والفرار عن قضایاه"

و نیز می فرمایند، قوله الکریم:

"بگوای مردمان به رضای دوست راضی شوید چه آنچه را او برگزیده اوست پسندیده"

و در لوح مدینه الرّضاء می‌فرمایند، قوله المنیع :

”ومن رضى عن الله ربه يرضى عن عباده الذين هم آمنوا به وبآياته في يوم الذي انصعقت فيه كل من في السموات والارض لان رضاء العبد عن بارئه لن يثبت الا برضاء احباء الله الذين انقطعوا اليه وكانوا من المتوكلين“

امر و خلق جلد ۳ صفحه ۴۰۲

در لوحی دیگر می‌فرمایند، قوله الجمیل :

”ای سلمان در هر امور اقتداء به حق کن و به قضایای الهی راضی باش . . . اگر نفسی در این بیان مذکور تفکر نماید مشاهده می‌نماید که ذره‌ای از ذرات حرکت نمی‌کند مگر به اراده حق و احدی بحرفی عارف نشده مگر به مشیت او تعالی شانه و تعالی قدرته و تعالی سلطنته و تعالی عظمته و تعالی امره و تعالی فضله علی من فی ملکوت السموات والارض“

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله

صفحه ۱۲۴ و ۱۲۰

و نیز می‌فرمایند، عزبیانه:

”ای نبیل حلم حق به مقامی است که بعضی از عباد خود را عالم و عاقل و حق را غافل شمرده‌اند هذا خسران مبین حرکت نمی‌کند شیئی مگر باذن و اراده او و خطور نمی‌نماید در قلوب امری مگر آنکه حق به او محیط و عالم و خبیر است“

مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۱۱۲

و نیز در لوح خطاب به شیخ فرج الله زکی کردی می‌فرمایند، قوله الاحلی :

”بهشت و جهنم هم در این عالم است و هم در آن عالم نفوسی که در این عالم بهر پیش آمدی تسلیم و لازال در حال رضاء و بر مقدرات خود خشنود و قانع باشند و ابدأ چون چرا نکنند و شاکر و صابر باشند این نفوس در جنت نعیمند“

پیام بهائی شماره ۶۱ صفحه ۱۶

و در کتاب عهد می‌فرمایند:

”اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لاعدل له گذاشتیم گنج گذاشتیم و بر رنج نیفزودیم ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون“

و نیز در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند، قوله المنیع :

”و چه نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند مع کل ذلك هر يك از ان وجودات تادم مرگ بذكرالله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضاء طائر و بقسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده‌اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند رضاء به رضایش دادند و دل به خیالش

بستند حال قدری تفکر نمائید آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب منزّه و نفوس مقدّسه بکمال رضاء در موارد قضاء شتافتند و در مواقع شکایت جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلاء جز رضاء از ایشان مشهود نه^۱ کتاب مستطاب ایقان صفحه ۱۸۲

و نیز میفرمایند، قوله الاحلی :

"حقّ ظاهر شده که ناس را بصدق و صفاء و دیانت و امانت و تسلیم و رضاء و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و به اثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدّسه کلّ را مزین فرماید بگو بر خود و ناس رحم نمائید و امر الهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است به ظنون و اوهام نجسه نالایقه نیالائید"^۲

مأنده آسمانی جلد ۸ صفحه ۹

در مقام دیگر میفرمایند، قوله الجمیل :

اصل معنی توحید اینست که نفوس مطمئنّه در جمیع احوال به حقّ وحده متوجّه باشند و به رضای او حرکت نمایند اگر نفسی الیوم به جمیع اعمال خیریه و افعال حسنه عامل شود و به رضای حقّ فائز نشود البتّه ثمر نخواهد داشت اینست که میفرماید جهد نمائید تا به کلمه رضاء فائز شوید^۳

مأنده آسمانی جلد ۸ صفحه ۱۰۶

و نیز قوله عزّ کبریائه:

"... هر نفسی الیوم به رضای حقّ جلّ فائز شد او از اهل فردوس اعلیٰ و جنّت علیا مذکور و محسوب است و در جمیع عوالم الهی ثمرات او را بیابد لعمرالمقصود قلم از ذکر این مقام عاجز است و از وصف این بیان قاصر طوبی لمن فاز بالرضاء و ویل للغافلین"^۴ مأنده آسمانی جلد ۷ صفحه ۱۶۷

و نیز میفرمایند، قوله جلّ و عزّ:

هو الله

"یا علی عالم از عرف بیان الهی معطر و بکمال ذوق و شوق به تسبیح و تهلیل مشغول از حقّ میطلبیم عباد خود را فائز فرماید به آنچه جماد به آن فائز گشت سجان الله کلمه قبول و رضاء تصرفات عجیب و غریب در عالم ظاهر نموده بکلمه قبول بیت ترابی مطاف عالم واقع و حجر سیاه مقبل ام قدرتش در هر حین ظاهر فرموده آنچه را که سببی است اعظم از برای ایقان و ایمان طوبی لبصیر رأی و لسمیع سمع نداء الله من سجن عکاّ أنّه من الفائزین فی هذا المقام المنیر یا علی حمد کن سلطان وجود را که در ساختش مذکوری و به او معروف انشاء الله قلوب به دریای فرح الهی متصل شود تا از کدورت و احزان عالم فارغ و آزاد گردد... آنچه بر کلّ الیوم لازم و واجب آنکه کمال جدّ و جهد را در تحصیل رضای الهی مصروف دارند تا به این نعمت کبریٰ و عطیه

عظمی فائز شوند و این مقام حاصل نشود مگر به فنای محض در اراده و مشیت حق انشاء الله کلّ به تسلیم و رضاء موفّق شوند و بما امره الله شاکر: مقصود از اعمال و افعال رضایت حقّ جلّ جلاله است و شکی نیست که رضایت عند ظهور اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه موجود و در امورات ظاهره از قبل و بعد به مشورت معلقّ شده رضایت حقّ جلّ جلاله فی الحقیقه در رضایت خلقش مستور

پیام بهانی شماره ۸۸ صفحه ۱ و ۲

نیز در صلوة کبیر می فرمایند:

"ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اکون حاضرّاً قائماً بین ایدی مشیتک و ارادتک و ما اريد الا رضائک اسألك ببحر رحمتک و شمس فضلک بان تفعل بعبدک ما تحبّ و ترضی و عزّتک المقدّسة عن الذکر و الثناء کما یظهر من عندک هو مقصود قلبی و محبوب فوادی الهی الهی لا تنظر الی آمالی و اعمالی بل الی ارادتک الّتی احاطت السّموات و الارض و اسمک الاعظم یا مالک الامم ما اردت الا ما اردته و لأحبّ الا ما تحبّ"

در مقام دیگر می فرمایند: قوله العزیز:

"ای سلمان دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الارض از آنچه مشاهده مینمائی به تراب راجع خواهند شد از خدا می طلبیم که جمیع احبّای خود را موید فرماید که استنشاق

طیب گلزار معنوی نمایند و هر نفسی به آن فائز شد ابداً به غیر الله ناظر نبوده و نخواهد بود و به قضایای او راضی و صابر و شاکر خواهد شد . . . و بعد هر جمعی را تفریقی و هر وصلی را فصلی و هر قربی را بعدی در عقب و از پی است ذلك تقدیر من لدن حکیم علیم و لکن این مراتب اگر در سبیل رضای الهی واقع شود مطلوب و محبوب و محبّ صادق راضی است در جمیع احوال و شاکر است در موارد قضایا و هذا لهو المقصود در اینصورت صبر باید اختیار نمود و از رضای خود برضای دوست پیوست و الله هو الکافی و انه خیر معین و رقیب" از لوح سلمان نازل از مخزن قلم ابهی

و نیز در یکی از الواح می فرمایند: قوله الاحلی:

"بنام آنکه بیم از اوست و امید از او نخستین گفتار کردگار اینست . . . قل الهی الهی اشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و بعزّک و عظمتک و سلطانتک انا عبدک و ابن عبدک قد اقبلت الیک منقطعاً عن دونک و راجياً بدایع فضلک اسئلك بامطار سحاب سماء کرمک و باسرار کتابک ان تویدنی علی ما تحبّ و ترضی ای ربّ هذا عبد اعرض عن الاوهام مقبلاً الی افق الايقان و قام لدى باب فضلک و فوّض الامور الیک و توکل علیک فافعل به ما ینبغی لسماء جودک و بحر کرمک انک انت المقتدر العلیم الحکیم"

دریای دانش صفحه ۱۱۲

و نیز در لوح احمد فارسی می‌فرمایند. قوله عزّ کبریائه:
 "ای عباد اگر در این ایّام مشهود و عالم موجود فی الجمله
 امور برخلاف رضاء از جبروت قضاء واقع شود دلتنگ
 مشوید که ایّام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی
 جلوه نماید و شما را در جمیع این ایّام و عوالم قسمتی مقدر
 و عیشی معین و رزقی مقرر است البتّه به جمیع آنها رسیده
 فائز گردید اگر قمیص فانی را به قمیص باقی تبدیل نمائید
 و بمقام جنّت ابهیّه که مقرّ خلود ارواح عزّ قدسیّه است وارد
 شوید جمیع اشیاء دلیل بر هستی شماست اگر از غبار تیره
 نیستی بدرائید از زحمت ایّام معدوده دلتنگ مباشید و از
 خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید چه که بعد
 هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت
 مستور"
 مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله صفحه ۲۲۹

و نیز می‌فرمایند. قوله الاحلی:

"لعمر الله این حزب از صبر و سکون و تسلیم و رضاء مظاهر
 عدل شده اند و در اضطبار به مقامی رسیده اند که کشته
 شده اند و نکشته اند مع آنکه بر مظلومیهای ارض وارد شد
 آنچه که تاریخ عالم شبه آنرا ذکر ننموده و چشم امم مثلش
 را ندیده آیا سبب آنکه این بلایای عظیمه را قبول نموده
 اند و در دفع آن دست در نیاورده اند چه بوده و علت تسلیم
 و سکون چه"
 لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی
 مجتهد اصفهانی صفحه ۵۰

و نیز می‌فرمایند. قوله العزیز:

"ای اهل بهاء بشنوید وصیّت قلم اعلی را از اراده خود
 بگذرید و به اراده او ناظر باشید چه که نفسی به ضرر و نفع
 خود آگاه نبوده و نیست و لکن حقّ تعالی شأنه عالم و محیط
 بوده و هست آنچه مصلحت است البتّه جاری خواهد فرمود"

نفحات قدس صفحه ۱۰

و نیز می‌فرمایند. قوله الاعزّ:

"یا اسمی باید مشیّتت به ما شاء الله متّصل شود و اراده ات
 در اراده او فانی گردد یعنی اراده الله را مراد خود دانید و
 مشیّة الله را مقصود خود شمرد این بسی واضحست که
 احوال کلّ لدی العرش مشهود و معلوم است و لازال طرفش
 به احبّایش ناظر بوده و خواهد بود"

مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۴۷

حضرت عبدالبهاء در باره تسلیم و رضاء می‌فرمایند. قوله عزّ
 بیانه:

هو الابهی ط جناب اقا میرزا رضاخان علیه بهاء الله الابهی گمرك
 "هو الابهی ای عاشق جمال ذوالجلال در مراسله این بیت
 مسطور غیر تسلیم و رضاء کو چاره — در کف شیر نر خون
 خواره ولی من میگویم خوش بود تسلیم خوشتر زان رضاء
 — پیش یار مهربان با وفاء زیرا آنچه کند جوهر صفاست
 و روح وفاء باری چون آتش عشق در هویت قلب برافروزد

قصور و فتور و ذنوب و کروب را بکلی بسوزد در آن مقام حکومت سلطان محبت نماید و سلطنت شهریار عشق راند از فضل حق امید گشایش است و حصول آسایش آن ربّی کریم کریم ع ع استخراج از اخبار محفل ملی ایران

و نیز می‌فرمایند، قوله جلّ جلاله:

”هوالابهی ای اسمعیل جلیل جمیع یاران الهی باید ذبیح الهی باشند یعنی جمیع شئون خویش را فداء و قربانی جمال یزدانی نمایند تا به مقام فناء فی الله که قربانی کلی ربّانیست فائز گردند و آن ترک اراده و رضاء و خواهش خود و عبودیت بندگان جمال ابهی روحی لاحیائه الفداست“

استخراج از اخبار محفل ملی ایران

و نیز قوله جلّت عظمته:

”ای مظهر تسلیم و رضاء پاکان آزادگانند و عاشقان آرزوی جفای دلبر مهربان نمایند یعنی به قسمی راضی بقضایند که جام بلاء را عسل مصقی شمرند و زهر ابتلاء را شهد بقاء دانند زیرا بدون آن به مقام تسلیم و رضاء فائز نگردند مقصد از رضاء اینست تلخ شیرین باشد و زهر شکر گردد و سمّ نقیع شهد و انگبین شود الحمدلله یاران الهی به آن فائز و در سبیل حق جان فشانی نمایند و به جان فشانی کامرانی کنند شکر کن خدا را که چنین نفعه مشکبار در مشام داری و چنین دلبر موهبت در کنار گرفتی وعلیک التّحیة والثناء“

پیام بهائی شماره ۸۸

و نیز:

”ای یار مهربان الحمدلله که به اسم رضائی و به دل راضی به قضاء مقام رضاء از اعظم مقاماتست و حالت تسلیم از بهترین حالات تا توانی راضی شو و تسلیم گرد و تفویض کن جز روی او مجو و بغیر از راه او مپو و دون ثنای او مگو تا که نفس مطمئنّه گردی و راضیه مرضیه شوی و در درگاه احدیت مقبول و محبوب گردی وعلیک التّحیة والثناء“

پیام بهائی شماره ۸۸

و نیز:

”ای رضاء راضی به قضاء شو و سر تسلیم بنه تا از چشمه تسنیم نوشی از هیچ حالی دلگیر مشو و به هیچ بندی زنجیر مگرد و هیچکس را اسیر مشو دل به دلبر بی نظیر بند تا امیر اقلیم عشق گردی و بر سریر اثیر محبت الله استقرار یابی وعلیک الجاهءالابهی“

پیام بهائی شماره ۸۸

و نیز:

”ای طالب رضای الهی در این جهان فانی کسی را بقائی نه و نفسی را ثبات حیاتی نیست عنقریب ملوک ارض در بستر خاک بخشبند و مملوک نیز تجات نیابند کلّ در زیر این خیمه یکرنگ آیند نه مستمند مانند نه ارجمند نه امیر مانند نه فقیر نه وزیر مانند و نه اسیر بینایان کور گردند و زنده گان

اسیر گور شوند خوشا بحال کسی که رضای الهی جوید و راه هدایت پوید و اسرار حقیقت گوید تا نفس آخر که خاتمه مطاف است فاتحه الطاف گردد این شخص بزرگوار است و این جان پاك تابناك پس شکرکن خدا را که ابواب جهانی باقی گشود و نفوس را به نفس رحمان کامرانی داد و ترا به شریعه هدی هدایت کرد و به موهبت عظمی دلالت فرمود تا زندگی آسمانی یابی و از حیات ابدی نصیب بری و عليك التَّحِيَّةُ وَالتَّنَاءُ"

پیام بهائی شماره ۸۸ (مأخذ مرکز جهانی بهائی)

وقوله اللطيف در لوحی خطاب به آقا غلامرضا در زواره :
 "ای طالب رضای حق مقام رضاء بسیار مشکل است و اعظم آرزوی اهل بهاء، سالک در این مقام بکلی از خود بی خبر است و آنچه واقع دردش را درمان و زخمش را مرهم سریع الالتيام است در این مقام جفاء را وفاء یابند و بلاء را اعظم آلاء شمارند مصیبت را موهبت دانند و کربت را مسرت شمرند فرح و سرورش دائمی گردد و فیض حبورش ابدی بر سریر سلطنت و استقلال جلوس نمایند و به اعظم آمال مأنوس شوند ذلك من فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم"
 ع ع
 امر و خلق جلد ۲ صفحه ۴۰؛

و نیز:

"جوهر کلّ خیر رضاست باید احبّای الهی جز به رضاء حرکت نکنند و بغیر از راه خدا نپوینند از باده تسلیم سرمست باشند و در اقلیم تفویض حرکت نمایند"

امر و خلق جلد ۲ صفحه ۴۰؛

و نیز می‌فرمایند، قوله المنیع :

"ای بنده راضی بقضاء حقیقت رضاء اعظم موهبت جمال ابهی است ولی تحقق این صفت که اعظم منقبت عالم انسانست مشکل است چه که بسیار صعب و سخت است حین امتحان معلوم و واضح گردد اسئل الله ان یوفّقك علی هذا الفضل العظیم والحمد لله ربّ العالمین"

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۱۲۴

و نیز می‌فرمایند:

"هو الله ای امة الله راضی بقضاء باش و هر نوع که تقدیر مجری می‌نماید خوشنود گرد همچو گمان منما که آنچه آرزوی انسانست خیر انسانست چه بسیار که آرزو عدو جانست و سبب نلت و هوان پس امور را بید قدرت تسلیم نما از خود خواهشی مدار البتّه فضل شامل گردد و آنچه سبب خیر توست حاصل شود و عليك التَّحِيَّةُ وَالتَّنَاءُ" ع ع

مکاتیب جلد ۷ صفحه ۵۵

توکل و تفویض

جمال قدم جَلّ ذکره الاعظم در لوحی می فرمایند، قوله الاحلی: "توکلوا فی کلّ الامور علی الله ربکم وربّ آبائکم انه یسمع ویرى وهو المقتدر القدير قل ان اطمئنوا بفضل الله ورحمته انه معکم ویأخذ من ظلمکم كما اخذ من قبل طوبی للمتفرّسین" امر و خلق جلد ۲ صفحه ۴۰۲

و نیز می فرمایند، قوله المتیع:

"طوبی از برای نفسی که به حبل فضل تمسک نمود و به ذیل توکل تشبّهت اوست از رجالی که می فرمایند لاخوف علیهم ولا هم یحزنون" گلزار تعالیم بهائی صفحه ۴۹

و نیز:

"فتوکل فی کلّ الامور علی الله ربک وانه یکفیک عن ضرّ ما خلق ویخلق ویحفظک فی کنف امره وحصن ولایته"

آثار قلم اعلی جلد؛ صفحه ۶۱

و در لوحی دیگر می فرمایند، قوله اللطیف:

"بنام یکتا خداوند دانا نامهات رسید ندایت را شنیدیم و در سجن اعظم از مالک قدم آنچه مهلت است از برای تو خواستم انسان خود بر خیر و نفع خود آگاه نه علم غیب مخصوص است به ذاته تعالی بسا می شود انسان امری را که به نظرش

پسندیده است از حقّ جلّ جلاله مسئلت می نماید و بعد کمال ضرّ از او حاصل لذا قلم اعلی مقام توکل و تفویض را القاء فرمود بر هر صاحب بصر و ادراکی معلوم و واضح است که از حقّ جلّ جلاله آنچه ظاهر می شود از مقتضیات حکمت بالغه بوده و هست و اگر کسی تفویض نماید و توکل کند آنچه مصلحت اوست ظاهر شود باید به اسباب تمسک نمود متوکلاً علی الله مشغول گشت" امر و خلق جلد ۲ صفحه ۴۰۴

و نیز می فرمایند، قوله الکریم:

"یا علی علیک سلام الله و عنایته ذکر اول آنکه باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور این مقام محال بوده و هست مگر به ذیل توکل کامل توسّل نمائی اینست شفای امم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات و توکل حاصل نشود مگر به ایقان مقام ایقان را اترهاست و ثمرها"

امر و خلق و جلد ۲ صفحه ۱۲۰

و نیز در زیارتنامه حضرت سید الشهداء می فرمایند،

قوله الجمیل:

سبحانک اللهم یا اله الظهور والمجئى علی غصن الطور اسألك بهذا النور الذى سطع من افق سماء الانقطاع وبه ثبت حکم التوکل والتفویض فی الابداع وبالاجساد التى قطعت فی

سبيلك وبالاكباد التي ذابت في حبك وبالدّماء التي سفكت في ارض التّسليم امام وجهك ان تغفر للذين اقبلوا الي هذا المقام الاعلى والذّروة العليا وقدّر لهم من قلمك الاعلى ما لاينقطع به عرف اقبالهم وخلصهم عن مدائن ذكرك وثنائك . . .

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله

صفحة ۲۰۹

و نیز:

"توکل فی کلّ الامور علی الله وفوضها اليه انه يعطيك اجراً کان فی الكتاب عظيماً" لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی صفحه ۵۱

و نیز می‌فرمایند، قوله العظیم :

"ای بنده الهی در مقابل تقادیر ربّانی جز تسلیم و رضاء چارهئی نه تدبیر اگر موافق تقدیر آید ثمر و نتیجه بخشد اما اگر تقادیر با تدابیر مقیده انسانی مطابق نیاید بنده ضعیف چه تواند برگ کاهی در مقابل عواصف و قواصف چه کند و پشه ضعیف چون در دست گردباد افتد چه تواند پس بهتر و خوشتر آنست که سبیل رضاء پوید و آنچه خدا خواسته است جوید تنگ دل نگردد و سنگ دل نشود"

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

جلد ۲ صفحه ۱۲۵

و نیز در لوحی به افتخار جناب مشهدی مهدیقلی علیه بهاء الله الابهی می‌فرمایند، قوله العزیز:

"هو الابهی ای متوکل علی الله توکل را معنی حقیقی اینست که چون در سبیل الهی قدم نهی از هر قیدی برهی و عیال معیل حقیقی شوی از هر شغلی و عملی کلال یابی و ملال جوئی شب و روز را در نشر انفاس طیب معرفت الله حصر نمائی و اوقات را بايقاد نار محبت الله صرف رزق بی وسائط از او برسد" عبدالبهاء عباس

و نیز در یکی از مناجاتها می‌فرمایند:

"هو الله ای متوجه الی الله چشم از جمیع ماسوی بر بند و به ملکوت ابهی برگشا آنچه خواهی از او خواه و آنچه طلبی از او طلب بنظری صد هزار حاجات روا نماید و به التفاتی صد هزار درد بی درمان دوا کند و به انعطافی زخمها را مرهم نهد و به نگاهی دلها را از قید غم برهاند آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است پس سر تسلیم نه و توکل بر رب رحیم به والبهاء علیک" ع ع

و نیز در باب من لم یرض بقضائی می‌فرمایند:

"ای طالب رضای الهی در حدیث است من لم یرض بقضائی فلیطلب رباً سوائی رضای بقضاء عبارت از اینست که در راه خدا هر بلائی را به جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را بکمال

سرور تحمّل نمائی سمّ نقیعی را چون شهد لطیف بجشی و زهر هلاهل را چون عسل مصفیّ بطلبی زیرا این بلاء اگر چه تلخ است ولی ثمر شیرین دارد و حلاوت بی منتهی بخشد این است معنی لم یرض بقضائی فلیطب ربّاً سوائی والبهاء علیک " ع ع

مائده آسمانی جلد ۷ صفحه ۲۶۲

حضرت ولیّ عزیز امرالله در یکی از الواح خطاب به حاجی محمد سمنانی خوروش میفرمایند. قوله العزیز:

"از جمله معنی عبودیت محضه آنکه نزد آن اراده مطلقه جز تسلیم و رضاء نخواهیم و غیر توکل و اعتماد به آن مشیّت محیطه نجوئیم چه بسعی و اهتمام قوانین کلیّه عوالم غیب و شهود تفسیر نیابد و آن مقدرات عظیمه و میزان قضای لایتنهای هستی و وجود تبدیل نجوید پس از برای نوع انسان سعی و تدبّر از این دو لازم که اقوال و اعمال خویش را با قانون قدرت کامله مطابقت نماید و کمال تدبّر آنکه شخص بصیر حرکات و سکونات خود را به آن مصدر مطلق و ناموس اعظم معاینه فرماید (نه آنکه غیر آنرا بخواهد) تا افکار بر محور اعتدال دوران کند و آمال مایه کدورت و ملال نگرده و قلب مبارک حضرت انسان و سرور ذاتی و غنای فطری محجوب و مهجور نشود بی گمان یکی از نتایج مهمّه شرایع الهیه اینست که انسان در آنچه دست قدرت و نظم الهی به او عنایت فرموده راضی باشد و آنرا به موقع و

اعتدال بکار برد و در آن خوش ماند و یقین نماید که هرگاه از آن مقام مقدر تجاوز خواهد و رو به عدم اعتماد و توکل نهد به جای سرور کدورت یابد و به عکس اطمینان و سکون اضطرار و فتور بیند بناء علیهذا مظاهر الهیه امر به توکل و اعتماد به اراده غالبه فرمودند

مائده آسمانی جلد ۲ صفحه ۷

و قوله الاعز الاعظم :

"ولکن اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله والقناعة بما قدر له والصبر فی البلیاء بل الشکر فیها والتوکل علیه فی کلّ الاحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر باقی احکام فروعیه در ظلّ آن چه مذکور شد بوده و خواهد بود انشاءالله به آن جناب می‌رسد و بما نزل فی الالواح عامل خواهند شد"

امر و خلق جلد ۲ صفحه ۲۸۶

و نیز در لوح احمد فارسی می‌فرمایند. قوله المنیع .

آی بندگان من از مدینه وهمیه ظنیّه بقوه توکل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مایوس مباشید که

همهٔ היאکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملك هستی آوردم"

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه می‌فرمایند:

"ای بندهٔ جمال قدم در جمیع امور متوسّل به حیّ قیوم شو و متوکل به ربّ و دود قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیاید بلی سعی و کوشش و جهد و ورزش لازم و واجب و فرض و قصور و فتور مذموم و مقذوح بلکه شب و روز مهمل نباید بود و دقیقه‌ای نباید از دست داد چون کائنات سائره باید لیلاً و نهاراً و چون شمس و قمر و نجوم و عناصر و اعیان ممکنات در خدمات مداومت کرد ولی باید اعتماد بر تأییدات نمود و اتکاء و اتکال بر فیوضات کرد زیرا اگر فیض حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگردد زحمت ثمر نبخشد کوشش فائده ندهد و هم چنین تا باسباب تمسک نشود و بوسائل تشبّث نگردد ثمری حاصل نشود ابی الله ان یجری الامور الاّ باسبابها وجعلنا لكلّ شیء سبباً ربّ افتح علیه ابواب العطاء وارزقه الرّفاه ووسّع علیه الضنک ویسر له العسر باعظم اللطاف انک انت الواهب الکریم" ع ع
امر و خلق جلد ۲ صفحه ۴۰۳

مطلب هشتم

ادعیه، خیرات و مبرّات، شفاعت

حضرت بهاء الله در لوح شهیر پارسی می‌فرمایند، قوله اللّٰمیع: "براستی می‌گویم روان از کردار پسنیدیده خشنود میشود و داد و دهش در راه خدا به او میرسد."

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله صفحه ۲۴۶

و نیز می‌فرمایند، قوله عزکبریائه:

"هو السّامع المجیب قل اشهد یا الهی بما شهد بأنبیائک و اصفیائک و بما انزلته فی کتبک و صحفک اسألك باسرار کتابک و بالذی فتحت به ابواب العلوم علی خلقک و رفعت رایة التّوحید بین عبادک بان ترزقنی شفاعة سیّد الرّسل و هادی السّبل".
امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۲

و قوله جلّ ثنائه:

"اسئلك یا فالق الاصباح و مسخر الرّیاح بأنبیائک و رسلک و اصفیائک و اولیائک الذّین جعلتهم اعلام هدایتک بین خلقک

ورایات نصرتک فی بلادک وبالنورالذی اشرق من افق الحجاز
وتنوّرت به یثرب والبطحاء ومافی ناسوت الانشاء بان تؤید
عبادک.

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۴

حضرت عبدالجبهاء جلّ ثنائه می‌فرمایند:

«و اما خیرات و مبرات البتّه از برای اموات سبب تهوین
سیئات و تزئید حسنات گردد زیرا نفوس از آن خیرات
مستفید شوند و آن مانند استغفار است و چون ثمر استغفار
مسلم خیرات و مبرات احسن و اعظم و معنی آیه مبارکه لم
حشرتنی اعمی و کنت بصیرا (طه: ۱۲۶) اینست کلّ نفوس بر
فطرت اصلی مخلوق لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت وکلّ
مولود یولد علی فطرة الاسلام و انما ابیواه یهودانه وینصرانه
ویمجسانه این حدیث برهان واضح بر طهارت فطرت در بدء
ایجاد است ولی به سبب ارتکاب مناهی و خوض در بحور
ذنوب نامتناهی استعداد اصلی و قابلیت اساس از میان رود
و بصیرت به کوری تبدیل گردد و لم حشرتنی اعمی و کنت
بصیرا تحقق یابد مثلاً استعداد اصلی جمیع بشر اینست
که از شهد منتفع شوند و از سم متضرّر نفسی از این
قابلیت و استعداد مستثنی نه ولی بعضی اندک سم تناول
نمایند و قلیلاً قلیلاً معتاد گردند تا بدرجه ای رسد که شهد
فائق فائده نبخشد و سمّ نقیع سبب حیات شود . . .»

مائده آسمانی جلد ۲ صفحه ۱۰۶

و نیز قوله العزیز:

«چون روح انسانی بعداز خلق این قالب عنصری حیات
جاودانی دارد البتّه شیء موجود قابل ترقیست لهذا از برای
انسان بعداز وفات طلب ترقی و طلب عفو و طلب عنایت و
طلب مبرات و طلب فیوضات جائز است چه که وجود قابل
ترقیست اینست که در مناجاتهای جمال مبارک به جهت آنان
که عروج کرده‌اند طلب عفو و غفران شده است و از این
گذشته همچنان که خلق در این عالم محتاج به حق هستند
در آن عالم نیز محتاج هستند همیشه خلق محتاج است و
حقّ غنی مطلق چه در این عالم و چه در آن عالم و غنای آن
عالم تقرب به حق است در این صورت یقین است که مغربان
درگاه الهی را شفاعت جائز و این شفاعت مقبول حقّ اما
شفاعت در آن عالم مشابهت به شفاعت این عالم ندارد
کیفیتی دیگر است و حقیقتی دیگر که در عبارت نگنجد و
اگر انسان توانگر در وقت وفات به اعانت فقراء و ضعفاء
وصیت کند و مبلغی از ثروت خویش را انفاق بایشان نماید
ممکن است این عمل سبب عفو و غفران و ترقی در ملکوت
رحمن گردد و همچنین پدر و مادر نهایت تعب و مشقت به جهت
اولاد کشند و اکثر چون بسن رشد رسند پدر و مادر به جهان
دیگر شتابند نادراً واقع که پدر و مادر در مقابل مشقات و

زحمات خویش در دنیا مکافات از اولاد بینند پس باید اولاد در مقابل مشقّات و زحمات پدر و مادر خیرات و مبرّات نمایند و طلب عفو و غفران کنند مثلاً شما در مقابل محبّت و مهربانی پدر باید به جهت او انفاق بر فقراء نمائید و در کمال تضرع و ابتهال طلب عفو و غفران کنید و رحمت کبری خواهید حتّی کسانیکه در گناه و عدم ایمان مرده اند ممکن است که تغییر نمایند یعنی مظهر غفران شوند و این بفضل الهیست نه به عدل زیرا فضل اعطاء بدون استحقاق است و عدل اعطاء به استحقاق چنانچه ما در اینجا قوه داریم که در حقّ این نفوس دعاء نمائیم همینطور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستند پس در آن عالم هم میتوانند ترقّی کنند همچنانکه در اینجا میتوانند بتضرع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم میتوانند طلب غفران نمایند به تضرع و رجاء اقتباس انوار کنند پس چون نفوس در این عالم بواسطه تضرع و ابتهال یا دعای مقدّسین تحصیل ترقّی می نمایند به همچنین بعد از فوت نیز بواسطه دعاء و رجاء خود می توانند ترقّی کنند علی الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدّسه گردند.

کتاب مستطاب مفاوضات

و نیز می فرمایند، قوله عزّ بجانّه:

”ترقّی روح انسانی بعد از قطع تعلق از جسد ترابی در عالم الهی یا به صرف فضل و موهب ربّانی و یا به طلب مغفرت و ادعیّه خیریه سائر نفوس انسانی و یا به سبب خیرات و مبرّات عظیمه که بنام او مجری گردد حاصل شود.“

کتاب مستطاب مفاوضات صفحه ۱۶۹

و نیز قوله الکبیر:

”در این دور رحمانی تضرع و زاری و شفاعت بدرگاه احدیّت از برای جمیع نوع انسانی جائز و مثمر ثمر زیرا این دور جمال مبارک است و رحمت برای جمیع وجود از غیب و شهود.“

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۲

و نیز می فرمایند، قوله المجید:

”به همچنین روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو به ترقّیست چه که کمالات نامتناهیست اینست که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرّاتست زیرا سبب علو درجاتست و طلب عفو و مغفرت است اگر ترقّی روح بعد از وفات مستحیل این گونه امور عیث است دیگر چرا دعاء می کنی چرا خیرات و مبرّات مینمائی چرا علو درجات می طلبی در جمیع کتب الهی مذکور است که به جهت اموات خیرات و مبرّات کنید دعاء و نماز و نیاز نمائید طلب مغفرت کنید این برهان کافی است.“

خطابات مبارک جلد ۱ صفحه ۱۴۴

مطلب نهم

در باره وضع روح در هنگام بیماری و
شفاء دادن آن

نقل از مکتوب مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۴۲ که از طرف حضرت ولیّ امرالله توسط منشی بیکی از احبّاء نوشته شده است :

"راجع به سؤال شما در باره وضعیّت روح در هنگام بیماری فقراتی در منتخبات الواح به صراحت مدّل بر آن است که بیماری جسمانی هرچند شدید و وخیم باشد بالذّاته تغییری در موقعیّت روح نمی‌تواند پدید آورد همچنان که حضرت بهاءالله جلّ نکره فرموده اند "روح در مقام خود قائم و پا برجاست" (ترجمه) حجاب مابین روح و بدن در هنگام بیماری جسمانی همانا نفس ناخوشی است ناخوشی ایجاد عدم تعادل در ارگانیسم بدن انسان می‌نماید یعنی عدم توازن در نیروهای اساسی (اولیّه) که برای انجام وظیفه طبیعی بدن انسان ضروری است."

در باره وضع روح در هنگام بیماری و شفاء دادن آن ۱۲۱

در باره شفاء دادن روحی بیمار حضرت ولیّ عزیز امرالله در نامه‌ای که بوسیله منشی خطاب به یکی از احبّاء مورخ ۸ مارچ ۱۹۲۶ نگاشته شده است می‌فرمایند:

"راجع به سؤال شما در باره شفاء دادن گرچه ایرادی بکمک شما نسبت به دیگران برای اعاده صحّت آنان وارد نیست حضرت ولیّ محبوب امرالله مایلند که شما بنام بهائی ارتباطی به این کار خود ندهید زیرا موجب سوء تفاهم خواهد گردید ما بهائیان شفاء دهنده بدان صورت که در عالم مسیحیّت و سایر فرقه‌های مذهبی وجود دارد نداریم شما يك بهائی و يك شفاء‌دهنده هستید و این کاملاً فرق میکند."

و نیز نقل از نامه مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ که از طرف حضرت ولیّ امرالله بوسیله منشی بیکی از افراد احبّاء نوشته شده است :

"حضرت ولیّ محبوب امرالله دلیلی نمی‌بینند که شما را از ارائه کمک به افراد بیمار باز دارد همچنانکه قبلاً نیز در این باره به بعضی از یاران مرقوم فرموده اند تا آنجا که شما اظهار ننمائید که افراد را بعنوان اینکه بهائی هستید شفاء می‌دهید یا چون شما بهائی هستید مبادرت باین کار میکنید زیرا ما در امر (شفاء‌دهنده) بدین مفهوم نداریم البتّه ایراد بر عمل شما وارد نیست برعکس کمک به فردی که در رنج و الم باشد از نعمای بزرگ الهی محسوب است."

و نیز نقل از نامه مورّخ ۵ اکتبر ۱۹۵۰ که از طرف حضرت ولیّ امرالله بوسیله منشی خطاب بیکی از افراد احبّاء نوشته شده است :

"حضرت ولیّ امرالله در باره نوع شفاء دادن شما اطلاعی ندارد و تمایلی بدانستن جزئیات آن نیز ندارد لکن میتواند برای راهنمایی شما اصول خاصّ و وسیعی را مطرح فرمایند در دیانت بهائی شفاء دهنده بدان معنا یا یک نوع بهائی شفاء دهنده وجود ندارد حضرت بهاءالله جلّ ذکراه الاعظم در کتاب مستطاب اقدس امر فرموده اند که باطبّای حاذق مشاوره کنیم به سخن دیگر دکتورها هستند که سیستم علمی پزشکی را مطالعه کرده اند هرگز حضرت بهاءالله از ما نخواسته اند که به این امر که خود ایشان ما را بواسطه (شفاءدهنده) دیگر شفاء دهنده معتقد باشیم بلکه اعتقاد ما باید بر این باشد که شفاء را از طریق دعاء و مساعدت طبّ و معالجات مورد قبول بدست آوریم. اکنون تا آنجا که شفاء دادن شما مغایرتی با این اصول نداشته باشد و تا آنجا که شما کوشش نکنید در شفاء دادن خود جای طبیب عادی را بگیریید بلکه فقط هدف این باشد که شما از طریق ارائه پیشنهادهای مفید یا هر چیز دیگر نوعی کمک ارائه کنید نه آنکه این کمک خود را چنان بنمائید که شما واسطه مستقیم فیوضات حضرت بهاءالله هستید حضرت ولیّ مقدّس امرالله رادع و مانعی در ارائه کمک شما ب دیگران نمی بینند اما شما باید با وجدان

در باره وضع روح در هنگام بیماری و شفا دادن آن ۱۲۲

بیدار و با در نظر گرفتن مطالب فوق قضاوت کنید که آیا واقعاً ادامه اینکار برای شما صحیح است یا خیر."

و نیز نقل از مکتوب مورّخ ۸ جون ۱۹۴۸ که از طرف حضرت ولیّ امرالله بوسیله منشی خطاب بیکی از احبّاء نوشته شده است :

"حضرت بهاءالله يك لوح یا بیشتر خطاب به اطباء نازل فرموده اند در بسیاری از الواح جمال قدم جلّ ثنائیه در مورد عوامل مادی و معنوی برای شفای امراض توصیه و تأکید فرموده اند مستخرجات چاپ شده که شامل متن بخصوصی در این مورد میگردد ظاهراً چنین سینماید که محتوای نامه است خطاب به يك طبیب در صورتی که در واقع مجموعه ایست از بیانات مبارکه نه تنها از يك لوح بلکه از منابع متعدّد البتّه تأیید در باره درستی و دقت ترجمه ها بدون تحقیق و بررسی کافی امکان پذیر نخواهد بود."

و نیز نقل از نامه مورّخ ۲۱ نوامبر ۱۹۵۵ که از طرف حضرت ولیّ امرالله توسط منشی بیکی از یاران نوشته شده :

"لوح طبّ خطاب بشخصی بود که خود دانشجوی همان مکتب قدیمی و رایج در شرق برای معالجه امراض بوده و آشنا با اصطلاحات متداول آن زمان از این رو حضرت بهاءالله جلّ ثنائیه نیز بر حسب همان اصطلاحات مورد استفاده اطباء

آنزمان وی را مخاطب قرار داده‌اند این اصطلاحات کاملاً با آنچه در طبّ امروزه متداول است تفاوت دارد و دانش و آگاهی عمیق در باره این مکتب قدیمی لازم است تا توضیحات حضرت بهاء‌الله را در باره مسائلی که عنوان گردیده درک نمود حضرت ولیّ امرالله هرگز وارد موضوعات تکنیکی نمی‌شوند زیرا حرفه ایشان نیست حضرت بهاء‌الله توصیه فرموده‌اند که افراد از کمک و دستورات متخصصین و اطباء استفاده کنند و فرموده‌اند این اطباء باید به کدام مکتب تعلّق داشته باشند همچنین در تعالیم مبارکه اشاره بر این مطلب نگردیده که آیا باید مردم غذای خود را خام یا پخته تناول نمایند ورزش بکنند یا نکنند به فلان معالج دردهای استخوانی مراجعه بکنند یا نکنند و خوردن گوشت هم منع نشده حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند "تعلیم اطفال بزرگترین خدمات است ولی منظور مبارک این نیست که طبابت را رها نموده به تعلیم و تربیت پردازند."

و نیز نقل از نامه مورّخ اول جون ۱۹۲۲ که از طرف حضرت ولی امرالله بوسیله منشی خطاب به یکی از افراد احباء نوشته شده است :

"عطف به سنّوال شما در باره شفای روحانی بطوری که محققاً واقفید اهمّیت آنرا حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه

در باره وضع روح در هنگام بیماری و شفادادن آن ۱۳۵

بسیار تأکید فرموده و در واقع آنرا به عنوان بخش اساسی و روش معالجه جسمانی منظور داشته‌اند شفای جسمانی کامل برقرار نمیگردد مگر به مدد شفای روحانی و بهترین طریقه وصول باین شفای روحانی اطاعت از اوامر و احکام الهیست که بوسیله مظاهر مقدسه برای ما نازل گردیده است. معهدا افراد احباء می‌توانند بوسیله القای شفاء به دیگران خدمت مفیدی انجام دهند اما توفیق در این مساعی کاملاً منوط بمتابعت آنان از تعالیم الهیه و اتّخاذ رویه ایست که بوسیله آن بدیگران شفاء القاء مینمایند طبق نص صریح حضرت بهاء‌الله جلّ اسمه الاعظم انسان قادر نیست مستقیماً تحت هدایت کامله الهیه قرار گیرد بلکه باید بواسطه پیامبران این رابطه با حق برقرار گردد.

حضرت ولیّ مقدس امرالله مانعی نمی‌بینند که احباء بتوانند بوسیله شفای روحانی به دیگران مثمر ثمر واقع شوند مشروط بر آنکه این اصل را به وضوح ادراک نموده و برای آنان تشریح شده باشد هر شفائی که از این طریق حاصل گردد باید بنام حضرت بهاء‌الله جلّ ذکروه الاعظم و بنا بر تعالیم حضرتش باشد زیرا تنها خداوند طبیب قادر متعال بوده و جمیع ممکنات فقط وسیله‌ای هستند در ید او."

و نیز نقل از نامه مورّخ ۱۹ آپریل ۱۹۲۲ که بوسیله منشی از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از یاران نوشته شده است :

"حضرت بهاءالله جلّ ذکره الاعلیٰ در کتاب مستطاب اقدس از ما خواسته‌اند که در مواقع بروز هرگونه عارضه جسمانی به طبیب حاذق مراجعه نموده و خود را در اختیار تصمیمات او قرار دهیم قوای فیزیکی و روحانی هر دو باید برای معالجه و تسریع بهبود حال بیماران بکار رود یکی بدون دیگری کافی نیست از اینرو شما باید برای سلامت پسرستان دعاء و مناجات کنید و همچنین از راهنمایی‌های اطباء که مساعی خود را در جهت اعاده صحّت فرزندان بکار می‌برند متابعت نموده و به آنها ایمان داشته باشید. حضرت بهاءالله جلّ ثنائه از ما خواسته‌اند که در هنگام بیماری به دعاء و مناجات توسّل نموده و در عین حال به طبیب حاذق مراجعه نمائیم و خود را در اختیار تصمیمات و نظرات مطالعه شده آنان قرار دهیم بنابر این حضرت ولی امرالله ابراز علاقه فرمودند که شما ابتداء اطمینان حاصل نمائید که فرزندان حقیقتاً دچار بیماری گردیده و اگر بیمار باشد از دستورات پزشک پیروی کنید اطبای متبحّر و ماهر در علوم پزشکی حتی بهتر از مادر مهربان قادرند بیمار را امداد نمایند کمک شما به بیمار از طریق دعاء و مناجات و در عین حال مساعدت به پزشک برای معالجه وی می‌باشد.

در باره وضع روح در هنگام بیماری و شفادادن آن ۱۲۷

نقل از نامه مورّخ ۲۲ می ۱۹۲۵ که بوسیله منشی از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از افراد احباء نگاشته شده است :

"در تعالیم دیانت ما در باره روان پزشکی و روش آن اشاره نگردیده است تردیدی نیست که معالجات روانپزشکی بطور اعم سهم موثّری در پزشکی دارد ولی باید بدانیم که این علم هنوز کامل نشده و مراحل رشد و پیشرفت خود را طی میکند از آنجا که حضرت بهاءالله جلّ اسمه موکّداً از ما خواسته‌اند که خود را در اختیار اطبای حاذق قرار دهیم مسلماً احباء نه تنها آزادند که به روان پزشکی روی آورند بلکه باید در صورت امکان این کار را بکنند البتّه این بدان معنی نیست که روان پزشکان همیشه درست عمل می‌کنند یا آنکه همیشه حقّ با آنهاست بلکه مراد آنست که ما مختاریم که خود را در اختیار بهترین طریقه پزشکی ارائه شده قرار دهیم."

نقل از مکتوب ۱۵ جون ۱۹۵۰ که از طرف حضرت ولی عزیز امرالله خطاب به محفل ملی جزائر بریطانیا نگاشته شده :

"در تعالیم دیانت بهائی در باره عمومی کردن طبّ (بهداشت عمومی) مطلبی عنوان نگردیده است تصمیم در باره تمام این جزئیّات به بیت العدل اعظم راجع است."

نقل از مکتوب مورّخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۱ که از طرف حضرت ولیّ امرالله یوسیلّه منشی به یکی از افراد نگاشته شده :

”راجع به سؤال شما در باره واکسناسیون این موضوعات جنبه تکنیکی داشته و صراحتاً در الواح و آیات مقدسه اشاره به آنها نگردیده است در نتیجه حضرت ولیّ عزیز امرالله نمی‌توانند در این باره بیانیّه صادر فرمایند تردیدی نیست که علم طب با گذشت زمان پیشرفت حیرت انگیز خواهد نمود و معالجه امراض کاملتر خواهد شد.“

در باره سقط جنین

نقل از مکتوب بیت العدل اعظم الهی مورّخ ۱۷ می ۱۹۷۴ خطاب به محفل ملیّ آلاسکا در باره سقط جنین :

”یاران عزیز مکتوب مورّخ ۱۰ اگست ۱۹۷۱ آن یاران الهی واصل و از مفاد آن مبنی بر مسئله ای که یکی از احبّای هلند بمحفل شما ارجاع نموده آگاهی حاصل گردید. مشکلی که اطبّای این دوره در مورد مسئله سقط جنین که در چنین سطح گسترده ای مورد قبول قرار گرفته با آن مواجه هستند بسیار عظیم است و ما بیشترین مراتب همدردی و دلسوزی خود را نسبت بآنها که در چنین مشکل بزرگی قرار گرفته‌اند ابراز میداریم. این امر کاملاً حقیقت دارد که بنا بر تعالیم این آئین نازنین روح انسان در هنگام تشکیل نطفه ظاهر

و بارز میگردد و عمل سقط جنین بمنظور رهائی از اطفال ناخواسته مطلقاً در دیانت بهائی منع شده است هرچند ممکن است شرائطی بوجود آید که سقط جنین توجیه پذیر گردد. از آنجا که در مورد جنین وضعیتی در آیات و الواح اشاره نگردیده و بیت العدل اعظم الهی مایل نیستند در حال حاضر حکمی در این باره صادر فرمایند هرگاه لازم باشد که افراد احبّاء در این باره تصمیمی اتخاذ نمایند باید اصول کلی فوق را که در واقع بهترین راهنمای عملی و وجدان آنان میباشد مطمع نظر قرار دهند.“ (ترجمه)

در مورد کنترل موالید (جلوگیری) یکی از احبّاء در سال ۱۹۲۵ سؤال مشابهی حضور حضرت ولیّ مقدّس امرالله معروض داشته که منشی در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۲۵ از طرف هیکل مبارک پاسخ زیر را نوشت :

”در باره مسئله کنترل موالید حضرت بهاءالله و حضرت عبدالجباء مطلبی در این باره مستقیماً و صریحاً نازل نفرموده‌اند ولی اگر تعالیم دیانت بهائی بدقت مورد مطالعه قرار گیرد معلوم میگردد که این آراء و عقاید رایجه نظیر کنترل موالید اگر هم لزوماً خطاء و یا در اصل غیر اخلاقی نباشد معهنذا بایستی ردّ شود زیرا ایجاد خطر واقعی برای مبانی حیات اجتماعی ما می‌نماید زیرا حضرت بهاءالله جلّ ثنائه در کتاب حدود و احکام خود در این باره به صراحت

فرموده‌اند که "غرض از از دواج تولید نسلی است که چون به ثمر رسند و بمرحله بلوغ آیند قادر به شناسائی حق گردند فرامین و احکام الهی را بشناسند و به آنها عامل باشند همچنان که این امر توسط انبیای سلف نیز نازل گردیده" (ترجمه) بنا بر این طبق تعالیم دیانت بهائی ازدواج در مرحله نخست يك عمل اجتماعی و اخلاقی است هدف ازدواج بمراتب برتر و بالاتر از نیازها و علائق شخصی در جامعه می‌باشد. یکی دیگر از احبّاء پس از مطالعه نامه فوق از حضرت ولیّ امرالله سؤال نمود که آیا تمام رویه‌های کنترل موالید به هر دلیل و غرضی مطلقاً در دیانت بهائی منع گردیده است. منشی از طرف حضرت ولیّ امرالله نامه زیر را در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۲۷ در پاسخ فرد مزبور نوشت :

"حضرت ولیّ امرالله توجه کامل خود را به سؤال شما در مورد کنترل موالید از دیدگاه دیانت بهائی معطوف فرمودند فرمودند "در الواح و آیات اشاره بر این مطلب نگردیده است آنچه می‌توانیم بگوئیم از طریق مراجعه بآیات و الواح جمال قدم جلّ ذکرة الاعظم میباشد که در رابطه با ماهیت هدف و سیره از دواج نازل گردیده است بنا بر این ما بعنوان افراد بهائی در موقعیتی نیستیم که عمل کنترل موالید را ردّ یا تأکید نمائیم بهر صورت کنترل موالید هنگامیکه صرفاً برای جلوگیری از هرگونه تولید نسل اعمال گردد بر خلاف روح

تعالیم حضرت بهاءالله بوده که نخستین هدف ازدواج را پرورش و تعلیم روحانی آنان در ظلّ امر مقرر فرموده‌اند بیت العدل اعظم الهی باید این موضوع را مورد بررسی قرار داده و حکم خود را در باره آن صادر نماید."

بیت العدل اعظم احساس می‌نمایند که هنوز موقع آن نرسیده که در باره این موضوع حکمی صادر نمایند و در حال حاضر دستورات فوق برای راهنمایی یاران کفایت میکند.

جنبه‌های دیگر مطلب فوق در نامه‌ای از طرف بیت العدل اعظم خطاب به یکی از احبّاء بتاريخ ۲۱ جولای ۱۹۷۰ یاد آوری گردیده است

"ما در آیات و الواح هیچگونه اشاره صریحی در باره مشکل انفجار جمعیت و رابطه آن با کنترل موالید پیدا نکردیم البتّه این مسئله مطلبی است که مستمراً مورد علاقه و تفحص بسیاری از مردم میباشد بهر صورت مطالعه و دقت در تعالیم دیانت ما اشاره بر آن دارد که بی شک در آینده بهبود کلی در استانداردهای زیست و بهداشت و سلامتی پدید خواهد آمد لکن بهره برداری کامل از منابع دست نخورده و منابعی که هنوز به اندیشه بشر خطور ننموده توأم با کنترل بهره برداری از این منابع و موادّ خام همراه با افزایش عظیم سطح تولید بر روی کره خاک میسر خواهد گردید. اما در باره خواست شما و همسران برای احتراز از هر عملی که منجر به

بجه دار نشدن دائمی گردد تنها نصی که تاکنون توانسته ایم در باره این موضوع بیابیم در نامه‌ای از حضرت ولیّ امرالله خطاب به یکی از افراد احبّاء مندرج میباشد از حضور مبارک سؤال شده بود که آیا پس از داشتن چند فرزند مجاز است که بوسیله عمل جراحی از داشتن فرزندان بعد جلوگیری نماید؟ پاسخ حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه این بود که ارتکاب به چنین عملی غیر قابل قبول و فاقد ارزش بوده و افرادی که بدان مرتکب شوند در پیشگاه حقّ مسئول خواهند بود وقتی که از حضرت ولیّ امرالله سؤال شد که کنترل موالید در صورتی که تعداد فرزندان مانع انجام وظائف و مسئولیتهای پدری از جمله تعلیم و تربیت آنان گردد آیا گناه بشمار میرود؟ فرمودند وظیفه احبّاء اینست که در جمیع امور اعتدال را رعایت نموده و از ارتکاب به روش های غیر قانونی اجتناب ورزند.

نامه بیت العدل اعظم الهی خطاب به محفل مقدّس روحانی ملی ایران مکتوب مورّخ ۷ شهر الشرف شماره ۸۱۰۲ آن محفل واصل شد اصولاً استنباط آن محفل صحیح است و صواب است و سقط جنین جهت محدودیت موالید به نصّ صریح توقیعات مبارکه باسان انگلیسی قطعاً مذموم و نهیش ثابت زیرا روح انسانی در حین تکوین در جنین موجود اما اینکه در حین ضرورت یعنی وقتی که اطباء اقدام به سقط جنین

را وجداناً واجب ببینند چه حکمی دارد این هیئت هنوز قوانینی در این باب تشریح ننموده و تصمیم در این موارد فوق العاده یا خود افراد ذی مدخل و طبیب است که بحکم وجدان و با ملحوظ داشتن حرمت قطعی سقط جنین جهت تحدید موالید تصمیم بگیرند آنچه اطباء بهائی و مؤسّسات طبّی منسوب باحبّاء باید مواظبت نمایند اینست که برخلاف دستورات مبارکه ابدأ قدمی برندارند و نیز آراء شخصی خود را در اموری از این قبیل که ما به الاحتیاج است ابراز ندارند و جز در مواردیکه راجع بموضوع بتوانند از نصوص مبارکه استشهاد نمایند چیزی در کتب و جرائد ننویسند زیرا استنباط غلط ایشان ممکن است سوء تعبیر شود و در نظر عامّه از تعالیم مبارکه در موضوع معینه محسوب گردد آن محفل باید در جمیع این قبیل موارد افراد بهائی را بدون ادنی ملاحظه متذکّر دارند.

در باره تلقیح مصنوعی

یاران عزیز بیت العدل اعظم الهی نامه مورّخ ۱۲ جولای ۱۹۷۴ شما را که در باره تلقیح مصنوعی سؤال کرده بودید دریافت فرمودند دستور فرمودند باطلاع شما برسانیم که حضرت ولیّ مقدّس امرالله در نامه که از طرف ایشان نگاشته شده بود خطاب به یکی از افراد احبّاء که همین سؤال را مطرح نموده بود فرموده‌اند:

در تعالیم دیانت بهائی اشاره در باره این موضوع نشده است بنابراین به داشتن فرزندی از طریق تلقیح مصنوعی ایرادی وارد نیست مشروط به آنکه شوهر شما پدر طفل باشد بنا براین تلقیح مصنوعی در دیانت بهائی مجاز بوده مشروط بر آنکه دهنده نطفه شوهر آن زن باشد.

یا تحیات ابدع ابهی از طرف دارالانشاء

بیت العدل اعظم الهی

حسب الامر فرمان مطاع بیت العدل اعظم الهی در پاسخ سؤالات مربوط به تسریع مرگ بیمار (برای راحت کردن وی) که توسط پزشک شما مطرح گردیده دو مطلب زیر را با شما در میان می‌نهم البته شما مجاز خواهید بود که آنها را در اختیار دکتر گرانث قرار دهید:

از نقطه نظر دیانت بهائی درباره جدا کردن یا قطع دستگاه نگهدارنده حیات در الواح مقدسه اشاره مشخصی راجع به آن وجود ندارد در چنین مواردی تصمیم نهائی بر عهده افراد مسئول از جمله شخص بیمار میباشد.

نقل از نامه دارالانشاء بیت العدل اعظم

۲۱ می ۱۹۷۹ خطاب بیکی از یاران

نامه مورخ ۱۸ مارچ ۱۹۷۴ شما که در آن جویای نقطه نظر دیانت بهائی در زمینه تسریع مرگ بیمار بوسیله قطع دستگاه نگهدارنده حیات (دستگاه تنفس مصنوعی و تنظیم

گردش خون) که در موارد پزشکی با کمک وسایل فیزیولوژیکی باعث طول عمر در بیماری‌های فلج کننده میگردد واصل گردید تعالیم دیانت ما عموماً اشاره بر آن دارد که تنها اعطاء کننده حیات یعنی خداوند قادر به اخذ آنست هرگاه اراده فرماید و ما در الواح و آیات مبارکه اشاره مشخصی در باره این موضوع نیافتیم اما در نامه‌ای که از طرف حضرت ولی محبوب امرالله بیکی از یاران در باره کشتن (قتل) ترحم آمیز و یا تسریع مرگ موجه ذکر شده چنین آمده است " این نیز موضوعی است که بیت العدل اعظم الهی باید در آینده در باره آن حکمی وضع نمایند تا آن زمان که بیت العدل اعظم موضوع تسریع مرگ بیمار را به منظور صدور حکم مقتضی مورد بررسی قرار دهند هرگونه تصمیم در باره مواضع مذکوره باید به وجدان افراد مسئول واگذار گردد.

نقل از مکتوب بیت العدل اعظم الهی

مورخ ۱۷ می ۱۹۷۴ خطاب بمحفل ملی آلاسکا

مطلب دهم

ادای حقوق در عالم بعد

لوح مبارک جمال قدم جلّ ثنائه در جواب سائل که کیفیت ادای حقّ النّاس در عالم بعد چگونه است. قوله تعالی:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذی وفیّ بما اوحیٰ علی کافّة انبیائه ورسله وبشّر الکلّ بایامه ومنها یوم الذی وعدنا به فی محکم کتابه بقوله جلّ سلطانه . . . و بعد معروض میرود که مکتوب آن محبوب مشهود رفت و مایه بهجت و سرور شد انشاء الله همیشه این توفیق رفیق باشد و این تائید مستدام ماند که گاهگاهی از حال آوارگان بیدای ناکامی و گمنامی آگاهی خواهند و تفقّد نمایند فجزاک الله احسن الجزاء ووفّقک لما یحبّ ویرضیٰ و اینکه سنّوال نموده بودید که چگونه احقاق حقّ در عالم بعد موت و ادای حقوق النّاس در قیامت کبریٰ که بیوم الجزاء تعبیر شده بتصویر آید و امکان پذیرد و حال آنکه این زخارف و اموال و حقوق که در حیات باطله

مطلوب و مشهود در عوالم بعد موت وجودی ندارد و بر فرض وجود بصاحبان حقوق نفعی نمیدهد و ثمری نمی‌بخشد پس چگونه در آن عوالم احقاق حقوق گفته می‌شود چنانچه در السنه معروف که خداوند رحمن گاه می‌شود که از حقّ خود میگذرد و عفو نماید و لکن از حقوق النّاس نمیگذرد تا آنکه ادای حقّ آنها شود.

یا حبیب قلبی از امری سنّوال نمودی که بغایت صعب و مستصعب است چه که فهم این مقام موقوف بفهم و ادراک ایام بعد موت و عرفان یوم القیام است و ادراک این دو مقام قلب فارغ می‌خواهد و گوش طاهر لازم هر گوش لایق اصفاء این سروش نه گوش که نعره صور و نعره ناقور را از سماء ظهور اصفاء ننماید دیگر چگونه زمزمه طیور را شنود ولی چون در اجابت فرمان آن حبیب مکرم ناچارم لهذا باختصار مجملی اظهار میدارم و به ذکر بعضی اشباح و امثال اقتصار می‌نمایم و لاحول ولاقوة الا بالله الواحد القهار پس عرض می‌نمایم که آنچه در این عالم ناسوت و عالم حدود به هر اسم و رسم و به هر صورت و وصف دیده و شنیده در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم با آن عالم دارد و به اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر جلوه می‌نماید و رخساره می‌گشاید این فنائی که از عالم شنیده راجع به صورت و قمیص است نه به حقیقت و ذات و البتّه حقایق اشیاء بجلوه های مختلفه و ظهورات متغایره حقایقاً

بعد حقائق در هر عالمی جلوه نمایند و رخساره گشایند حکمای بالغین که از حقیق معانی آشامیده‌اند بتجسم اعمال قائل شده‌اند ولله در من قال حضرت ذوالجلال می‌فرماید سیجریههم وصفهم مطلع وحی رحمن فرموده الناس مجزیون باعمالهم ان خیراً فخیر وان شراً فشرّ پس معلوم می‌شود که عمل باقی خواهد بود و هر وصف هستی خواهد داشت تا آنکه به نفس وصف و عمل جزاء داده شوند پس هر وصفی و هر عملی از هر عاملی ظاهر شود در هر عالمی صورتی دارد و جلوه می‌نماید لیجزی کلّ نفس بما کسبت و آنه سریع الحساب و هرگاه بخواهیم از برای تفهیم این مطلب و تشریح کیفیت ظهورات اشیاء را در عوالم لاتحصی ذکر می‌نمایم و مثلی آرم که اقرب به فهم و ادراک باشد بهتر از عالم نوم مثلی بنظر ندارم تا ذکر نمایم النوم اخ الموت گفته شد تا برادر را به مشابهت برادر بشناسی پس ملاحظه نمائید که در عالم رؤیا امری مشاهده می‌کنید و بعد از بیداری در این عالم او را به اسمی دیگر و صورت و وصفی دیگر تعبیر می‌کنید و تفسیر می‌نمائید و بعد هم بمرور ایام همان قسم که تعبیر گشته و تفسیر شده مشهود می‌رود پس ای برادر هرگاه خود از اهل رؤیا بوند و در عالم رؤیا چنین امری دیده‌ای که در آنجا اسم دیگر و وصف دیگر داشت و در اینجا هم اسم دیگر و وصف دیگر دارد پس در عالم بعد از عالم موت هم همین

اختلاف صور را تصدیق نما و یقین بدان که حقیقت و ذات واحدیت و صورت و وصف مختلف و هرگاه خود این مقام را به عین شهود ندیده رجوع به تعبیرات عارفین از معبرین نما که از هر فعل و هر قول تعبیری کرده‌اند و از هر شئی تفسیری نموده‌اند اصدق القائلین به ذکر رؤیای حضرت یوسف علی ولی عصرنا و علیه السلام و بذکر تعبیرات و تفسیرات آن حضرت از رؤیای نفسین مذکورین در کتاب ناطق است حال تفکر نمائید که آن چه عالمی است که در آن عالم پدر و مادر بصورت شمس و قمر دیده میشود و برادر به صورت کوکب بنظر می‌آید و این چه عالمی است که بعکس دیده میشود چنانچه شمس و قمر به صورت پدر مادر مشهود رفت و کوکب بصورت برادر ملحوظ شد قوله جل سلطانہ انی رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین و تعبیر این رؤیا وقتی ظاهر شد که آن حضرت بر سریر عزت جالس گردید و حضرت یعقوب علیه السلام با یازده برادر بر قدم او افتادند پس بعد که این مسئله ثابت و محقق شد احقاق هر حقی در هر عالمی به صورتی که در آن عالم داده خواهد شد و البته اگر غیر از این باشد احقاق حق نشده مثلی برای تو میزنم شاید بتعدد امثال آنچه عرض شد بفهم نزدیک گردد و مطلب تصدیق شود ملاحظه کن هرگاه نفسی در فصل ربیع حبه و هسته از نفسی غصب نماید و در بستان خود بذر افشانی کند تا آنکه سبز و خرم شود و بالأخره در

فصل صیف به مقام ثمر و یا شجر برسد و بعد سلطان عادل اراده فرماید که در این فصل که صیف گفته شد اخذ حقّ مظلوم نماید چه نحو معمول میدارد آیا در عوض حبه و یا هسته اخذ می‌فرماید و یا آنکه نفس شجر را با ثمری که با اوست اخذ میکند و تسلیم میدهد البتّه خواهی گفت شجر را و حال آنکه این صورت غیر از آن صورت است و این اسم و وصف غیر آن اسم و وصفی است که در فصل ربیع داشت بلکه آن حبه و هسته در فصل صیف بزعم تو وجود ندارد و بر فرض وجود اگر به عین اداء شود برای صاحب ثمری نمیدهد و نتیجه ندارد چه که فصل ربیع که هنگام بذر افشانی بود منقضی شد و حبه و هسته آلت معطله خواهد بود و این به نظر ظاهر قاصر است که گفته شد که وجود ندارد و ثمر نمیدهد و لکن در حقیقت و واقع این حبه و هسته موجود و به صورت شجر و ثمر که اعلی و اغلی است مشهود و بسا میشود که احقاق حقّ در همین عالم شده باشد و تو آگاه نباشی چنانچه گاه می‌شود که زخارف و اموال قمیص قضایا و بلایا میشود و بلاء و قضاء بصورت مال جلوه می‌نماید چنانچه تلف اموال گاه میشود که سبب و علت رفع بلاء میگردد و در این مقام فرق نمیکند که این تلف اموال به اسباب سماوی باشد و یا آنکه نفسی ظلم کند و به عدوان اخذ نماید پس چنین مالی هرکه غصب کند و اخذ نماید

قضاء و بلاء را از تو رفع نموده و بر خود وارد آورده آیا احقاق حقّی بهتر از این متصوّر است لا وربّ العالمین و اگر بخواهم از ظهورات اعمال و افعال و اقوال که به صورتهای مختلفه غیر محصوره در عوالم الهی جلوه می‌نماید شرح دهم و پرده بردارم بیم آن است که از طرفی نفوس قدسیّه ابدان را بگذارند و به مقاعد عزّ رحمن عروج نمایند و نفوس شریره ظالمه خوفاً عمّا عملوا فی حیات الباطله قالب تهی کنند فیما شوقاً الی اخلاق روحانیّه اعمال طیّبه و اقوال صادقه نافعۀ و ما یظهر منها من سماء سرفوعه و ارض مبسوطه و شمس مشرقه و اقمار لائح و کواکب دریه و عیون صافیه و انهار جاریه و هواء لطیفه و تصور عالیّه و اشجار رفیعه و اثمار جنیّه و قطوف دانیّه و طیور متغرده و اوراق محمّره و اوراد معطره ثم اقول الامان الامان یا ربّی الرحمن من اخلاق سیئه و اعمال شریره و افعال غیر مرضیه و اقوال کذب مضره و ما یظهر منها که در امکان به صورت نیران و جحیم و زقوم و ضریع و به صورت تمامی خبائث و مکاره و اسقام و احزان و سموم و سیوف و سهام و سنان ظاهر می‌شود الله اکبر بیش از این کشف اسرار جائز نه و اقول العظمة ثم العظمة ثم الکبریاء لله الواحد القهار. مثلی دیگر از عالم تشریح الهی که مقابل عالم تکوین است برای تومیآورم و به شرایع الهی مثل را تمام می‌نمایم شاید بقدریکه بر عوالم الهی آگاهی داری تشابه عالم را بدانی و بیابی تا توانی در عوالم لایتناهی

جاری نمائی مثل بشرع اسلام و شرع قبل او میزنم که خود آگاهی داری و نمیتوانی قبول نمائی هرگاه یکی از نصاری بحسب قانون و زاگون کژیی از شراب و یا مقداری از لحم خنزیر از مثل خود مطالب باشد و بعد هر دو بشرف اسلام فائز شوند و نواب شرع اقدس بخواهند احقاق حق مظلوم نمایند چه نحو معمول میدارند و اخذ حق می‌کنند و حال آنکه در شرع اسلام شراب و لحم خنزیر بکار نمیخورد و قیمتی هم ندارد و برای صاحب حق ثمری نمیدهد چاره نداری الا آنکه بگوئی باید از آنچه در شرع اسلام حلال است عوض بدهد و یا آنکه گوئی قیمت او را مطابق آنچه در نزد مستحلین او مقرر و معین است بدهد چنانچه مثل این حکم در بعضی موارد در کتب فقهاء مذکور و مسطور است و اگر بخواهم صد هزار مثل دیگر عارفانه و عامیانه برای تو بیاورم بحول الله و قوته عجزی ندارم و لکن از آن میترسم که بطول انجامد و ترا کسالت اخذ نماید و از آنچه معروض رفت مانی فاختم القول واقول الحمد لله الذی هدینا الی عرفان اسمه الاعظم و عرفنا ما لاعرفه الامم. انتهى"

مائده آسمانی جلد ۷ صفحه ۱۱۸

مطلب یازدهم

در باره کفن و دفن، وصیت نامه

جمال قدم جلّ جلاله در باره و خوب نوشتن وصیت نامه می‌فرمایند:

"قد فرض لكلّ نفس كتاب الوصية وله ان يزين رأسه بالاسم الاعظم ويعترف فيه بوحدانية الله في مظهر ظهوره ويذكر فيه ما اراد من المعروف ليشهد له في عوالم الامر والخلق ويكون له كنزاً عند ربه الحافظ الامين." "

کتاب مستطاب اقدس

و در لوح مورّخ ۱۷ رجب سنه ۹۸ به عنوان علی قبل اکبر از سماء مشیت نازل قوله تعالی:

"سؤال دیگر آن جناب آیا نفسی مختار است در مال خود یا بودن ذریه و سایر ورثه ترکه و مایملک خود را بدیگری و یا بیک نفر از ورثه مصالحه و یا هبه نماید و سایر ورثه را بی بهره کند و یا نمی‌تواند هذا ما نزله الوهاب فی الجواب هر نفسی در مال خود مختار است یفعل فيه کیف یشاء تا حکم عقل بر او صادق اختیار از او سلب نه هذا ما حکم به

اللّه و بعد اختلال واقعی که نزد حاذقین اطباء معین و واضح شود اختیار از او ساقط است بحکم کتاب آنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. انتهی گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۱۴

حضرت عبدالجہاء جلّ ثنائه در لوحی می‌فرمایند، قوله العزیز: "هر نفسی مکلف بر وصیت است بلکه فرض و واجب است و صریح نصوص الهیّه است که در حالت صحّت خویش باید حکماً وصیت نماید و بحسب میل خودش هر نوعی که بخواهد وصیت کند و آن وصیت نامه را مختوم بدارد و بعد از وفاتش باز شود و بموجب آن عمل گردد در این صورت شخص متوفی میدانی وسیع دارد که در زمان حیات خود بهر قسمی که میل دارد وصیت نماید تا مجری شود."

گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۱۵

و نیز جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در باره اختیار تام موصی در اموالش می‌فرمایند، قوله جلّ کبریائه:

"سؤال آیا شخص می‌تواند در کتاب وصیت از اموال خود چیزی قرار بدهد که بعد از وفات او در امورات خیریه صرف شود بغیر اداء حقوق اللّه و حقوق ناس یا آنکه جز مخارج دفن و کفن و حمل نعش حقّی ندارد و مابقی اموال کما فرض اللّه به وراثت میرسد.

جواب، انسان در مال خود مختار است اگر بر ادای حقوق الهی موقّق شود و همچنین حقّ الناس بر او نباشد آنچه در

کتاب وصیت بنویسد و اقرار و اعتراف نماید مقبول بوده و هست قد اذن اللّه له بان یفعل فیما ملّکّه اللّه کیف یشاء." گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۱۶

و نیز در لوحی می‌فرمایند، قوله المنیع:

"از اختیار عبد در اموال مخصوصه خود نمودی که اگر بخواهد در حین حیات اموال خود را به یک نفس بخشد و یا بذل کند مختار است یا باید بما نزل فی کتاب الاقدس عمل شود. از قبل حکم آنچه ذکر نمودی از قلم اعلی جاری و نازل و حال مجدداً ذکر می‌شود فضلاً من لدنا علیک لتفرح و تكون من الحامدین هر نفسی در اموال خود مختار بوده و هست چه اگر اختیار منع شود عزّ وجود محو گردد در یک مقام عزّت عباد باموال بوده و هست."

امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۸

جمال اقدس ابھی در باره کفن و دفن می‌فرمایند، قوله الکریم:

"کلّ ذلك بعد اداء حقّ اللّه والذیون لو تكون علیه وتجهیز الاسباب للكفن والدفن وحمل المیت بالعرّة والاعتزاز كذلك حکم مالک المبدء والمآب" کتاب مستطاب اقدس

و نیز می‌فرمایند، قوله الجلیل:

"قد حکم اللّه دفن الاموات فی البلور والاحجار الممتنعه او الاخشاب الصّلبة اللطیفة ووضع الخواتیم المنقوشة فی

اصابعهم انّه لهو المقتدر العليم . . . وان تکنفوه فی خمسة
اثواب من الحریر او القطن من لم یستطع یکتفی بواحده
منهما كذلك قضی الامر من لدن علیم خبیر.

کتاب مستطاب اقدس

سؤال: وضع خاتم که در کتاب اقدس نازل شده مخصوص
کبار است یا صغار هم داخلند. جواب: مخصوص کبار است
و همچنین صلوة میّت آنهم مخصوص کبار است.

رساله سؤال و جواب

و در مورد نقش خاتم می‌فرمایند:

لوینقش علیها ما نزل فی الحین من لدی الله انّه خیر لهم و
لهن انا کنا حاکمین. قد بدئت من الله و رجعت الیه منقطعاً
عما سواه و متمسکاً باسمه الرحمن الرحیم.

کتاب مستطاب اقدس

و نیز:

سؤال در باب کفن میّت به پنج ثوب امر شده آیا مقصود از این
پنج پنج پارچه است که در قبل معمول می‌شد و یا آنکه مراد
سر تا سری جوف هم است. جواب: مقصود پنج پارچه است.

رساله سؤال و جواب

نامه مورّخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۹ بیت العدل اعظم الهی در جواب
سؤال یکی از احبّاء در مورد نحوه استفاده از پنج ثوب
می‌فرمایند:

هرچند که در کتاب مستطاب اقدس امر با استفاده از پنج ثوب
در مورد کفن میّت شده لکن چون در آثار و الواح مبارکه
اشاره صریحی از نحوه استفاده آن نشده لذا افراد احبّاء
آزادند تا اینکه بیت العدل اعظم قانونی در این باره وضع
نمایند.

در نامه مورّخ اول جولای ۱۹۷۴ حضرت ولیّ عزیز امرالله
می‌فرمایند:

اگر امکان استفاده از پنج پارچه نباشد با یک پارچه از
حریر و یا کتان مجازند استفاده نمایند.

و نیز در نامه مورّخ ۱۰ جون ۱۹۹۰ بیت العدل اعظم الهی
در جواب سؤال یکی از احبّاء در مورد استفاده از انگشتر
اسم اعظم بجای انگشتر مخصوص میّت در صورت عدم دست
رسی چنین می‌فرمایند:

در خصوص عدم دسترسی به انگشتر مخصوص میّت و اینکه
آیا استفاده از اسم اعظم در این مورد برای این منظور جائز
است یا نه، یاران در این خصوص آزاد و مختارند چه که در
این مورد دستورالعملی در آثار مبارکه زیارت نشده است.

در لوحی خطاب به آقا سید نصرالله ع. ط. قوله الاعلیٰ:
اینکه در مزار کفن و دفن ذکر نمودید این فقره در کتاب
الهی با زوج است در صورت استطاعت و الا باموال ضلع تعلق
می‌گیرد.

جمال اقدس ابھی در مورد حمل میت می‌فرمایند قوله الکریم :
 "حرم علیکم نقل المیت ازید من مسافه ساعة من المدینة
 ادفنوه بالروح والریحان فی مکان قریب"

کتاب مستطاب اقدس

سؤال از حمل چنانچه که می‌فرمایند بقدر مسافت يك ساعت
 حمل شود آیا در برّ و بحر هر دو این حکم جاریست یا نه؟
 جواب. در برّ و بحر هر دو این حکم جاری اگر چه ساعت
 کشتی بخار باشد و یا ساعت سگّه حدید مقصد مدت يك
 ساعت است دیگر بهر نحو باشد و لکن هرچه زودتر دفن شود
 احبّ و اولی است.
 رساله سؤال و جواب

رجحان دفن بر سوزاندن و دخمه

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه می‌فرمایند، قوله العزیز:

"جسد انسانی همین قسم که در بدایت بتدریج به وجود آمده
 است همین طور باید بتدریج تحلیل گردد این مطابق نظم
 حقیقی و طبیعی و قانون الهیست اگر چنانچه بعد از مردن
 سوختن بهتر بود داخل ایجاد نوعی انتظام می‌یافت که جسد
 بعد از فوت بخودی خود افروخته شعله زند و خاکستر گردد
 و' نظم طبیعی که به تقدیر الهی تحقق یافته اینست که
 باید بعد از فوت این جسد از حالی به حالی مختلف انتقال
 یابد تا بحسب روابطی که در عالم وجود است با کائنات

سائره منتظماً اختلاط و امتزاج یابد و قطع مراتب نماید
 تحلیل کیمیای وی یابد و بعالم نبات انتقال کند گل و ریاحین
 شود و اشجار بهشت برین گردد و نفحه مشکین یابد و
 لطافت رنگین جوید سوختن مانع از حصول این کمالات به
 کمال سرعت است اجزاء چنان متلاشی گردد که تطوّز در این
 مراتب مختل شود."
 امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۴

و نیز در مورد دخمه در لوحی خطاب به حاجی میرزا محمد
 تقی طبسی در بمبئی است قوله المجید:

"أما قضیه دخمه هرچند در نصوص قاطعه موجود نه و این
 قضیه جواز و عدم جوازش راجع به بیت عدل است تکلیف
 این عبد بیان نصوص قاطعه است و ماعدای آنچه در کتاب
 منصوص جمیع راجع به بیت عدل است هر وقت تشکیل
 شود در آن خصوص قراری خواهند داد ولی اگر اجسام
 متعدده در موقع واحد گذاشته شود قدری از نظافت بعید
 است باید خاک امتصاص رطوبت جسم را بنماید در این
 صورت اگر بر صندوقه ای خاک ریخته شود جسم زودتر
 رطوبتش زائل گردد."
 امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۵

و در مورد تلاوت صلوة میت تلاوت آن در صورتیست که
 شخصی باشد که علم قرائت داشته باشد چنانچه جمال
 اقدس ابھی می‌فرمایند قوله المجید:

"وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْقُرْآنِ لَهُ أَنْ يَقْرَأَ مَا نَزَّلَ قَبْلُهَا وَالْأَعْيُ
اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ لَهْوُ الْعَزِيزِ الْفَقَّارِ." ... کتاب مستطاب اقدس

و نیز حکم جماعت در نماز رفع شده مگر در نماز میّت
می‌فرمایند، قوله العزیز:

"كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ فَرَادَىٰ قَدْ رَفَعَ حُكْمَ الْجَمَاعَةِ الْآفِي
صَلَاةِ الْمَيِّتِ أَنَّهُ لَهْوُ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ." کتاب مستطاب اقدس

سؤال: از وقت نماز میّت قبل از دفن و یا بعد از آن و
توجه بقبله لازم است یا نه

جواب: "ادای صلوة قبل از دفن و اما القبلة فاینما تولّوا
فكَم وَجِهَ اللّٰه."

در اینکه جزع و بیتابی و یا سرور و شادمانی در مصیبات
جائز نیست جمال قدم جلّ ذکره الاعظم می‌فرمایند:

"لَا تَجْزَعُوا فِي الْمَصَائِبِ وَلَا تَفْرَحُوا ابْتِغَاءَ أَمْرٍ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ
هُوَ التَّنْكَرُ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ وَالتَّنْبَهُ عَلَىٰ مَا يَرِدُ عَلَيْكُمْ فِي
الْعَاقِبَةِ كَذَلِكَ يَنْبَغُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ." کتاب مستطاب اقدس

و نیز می‌فرمایند، قوله الجلیل:

"حُرُوفَاتِ عَالِيَاتِ كِه مَخْصُوصِ أَمْوَاتِ از سَمَاءِ مَشِيَّتِ مَنْزَلِ
آيَاتِ نَازِلِ شَدِه . . ."

در باره کفن و دفن، وصیّت نامه

حضرت عبدالبهاء در لوح اعضای محفل خدمت طهران
می‌فرمایند، قوله عزة:

"انسان در محفل ختم عمومی استماع آیات و مناجات کند و
متنبّه و بیدار شود که این جهان فانی پایدار نه سرابست
نه آب سایه است نه آفتاب" گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۴۶

حضرت ولیّ عزیز امرالله در توقیع جناب آقای علی اکبر
فروتن مورخ ۱۶ شهر المسائل سنه ۹۸ مطابق ۲۷ دسامبر
۱۹۲۲ می‌فرمایند، قوله الاحلی:

سؤال: نهم گرفتن هفته و جهلم برای متوفی لازم الاجراء
است یا نه فرمودند "لازم نه"

و در باره نقل اجساد می‌فرمایند، قوله المنیع:

"انتقال اجساد ممنوع نه و محلّ اولی هرچند رسماً از اماکن
متبرکه محسوب نه معذک حتی الامکان حرمت لازم و واجب."
امر خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۴

قروض مقدّم بر تقسیم ترکه است

حضرت بهاء الله جلّ ذکره الاعظم می‌فرمایند قواہ الاحلی

"كُلَّ ذَلِكَ بَعْدَاءِ حَقِّ اللَّهِ وَالدَّيُونِ."

و اینکه سؤال نموده بودند که حقوق الله و دیون میّت و
تجهیز اسباب کدام مقدّم است، حکم الله آنکه تجهیز مقدّم

و اینکه سؤال نموده بودند که حقوق الله و دیون میت و تجهیز اسباب کدام مقدم است. حکم الله آنکه تجهیز مقدم است و بعد اداء دیون و بعد اخذ حقوق الهی آنه یودی دیون احبائه و من اولی به فی ذلك آنه لهو الموقی المودی الکریم و اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است بمقتضای آن قلیلاً و کثیراً قسمت شود امر دین اهم است در کتاب طوبی لمن سعد و لم یکن علیه حقوق الله و عبادہ و معلوم بوده که حقوق الله مقدم است بر جمیع حقوق و لکن محض فضل مطلع الوحی بما نزل فی هذا اللوح من قلمه المحیی العلیم.

امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۱۱

نامه مورخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۹ بیت العدل اعظم الهی در جواب سؤال یکی از احبباء در مورد دفن بیش از یک جسد در یک قبر می‌فرمایند:

در مورد تدفین بیش از یک جسد در یک قبر حضرت ولی عزیز امرالله می‌فرمایند: "بہتر و مناسب تر آنکه هر یک جداگانه دفن شوند" اما این امر به صورت الزام نیست و بیت العدل اعظم در حال حاضر حکمی در این باره صادر ننموده‌اند بنابراین افراد احبباء در این مورد آزادند.

مشخصات کتب و مآخذ

و

فهرست مندرجات

مشخصات کتب و مآخذ

از آثار حضرت بهاءالله

آثار قلم اعلیٰ (طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲ بدیع)
جلد ۴، ۳۵۹ صفحه

آثار قلم اعلیٰ (طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۴ بدیع)
جلد ۷، ۲۶۸ صفحه

مائده آسمانی (طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع)
جلد ۷، ۱۵۵ صفحه

مائده آسمانی (طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع)
جلد ۸، ۱۹۲ صفحه

مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل
شده (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۳۷ بدیع)
۱۷۵ صفحه

روح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (لانگنهاین،
لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۳۸ بدیع)
۱۱۷ صفحه

کتاب مستطاب اقدس

رساله سئوال و جواب (محل چاپ و تاریخ ندارد)

۴۲ صفحه

مجموعه الواح مبارکه (قاهره، مطبعة السعادة ۱۹۲۰ م)

۴۱۲ صفحه

دریای دانش مؤسسه مطبوعات هندوستان

۱۹۲ صفحه

از آثار حضرت عبدالبہاء

- مکاتیب حضرت عبدالبہاء (قاہرہ، کردستان العمیہ ۱۹۱۰ م)
جلد ۱، ۴۸۸ صفحہ
- مکاتیب حضرت عبدالبہاء (قاہرہ، کردستان العمیہ ۱۳۲۰ھ، ق)
جلد ۲، ۲۳۶ صفحہ
- مکاتیب حضرت عبدالبہاء (قاہرہ، کردستان العمیہ ۱۳۴۰ھ، ق)
جلد ۳، ۵۷۶ صفحہ
- مکاتیب حضرت عبدالبہاء (طہران موسسہ ملی مطبوعات امری ۱۳۴۰ھ، ق)
جلد ۷، ۲۵۶ صفحہ
- مجموعہ خطابات حضرت عبدالبہاء (لانگنہاین، لجنہ ملی نشر آثار
بلسان فارسی و عربی ۱۴۰ ب)
جلد ۱، ۲۸۸ صفحہ
- مجموعہ خطابات حضرت عبدالبہاء (لانگنہاین، لجنہ ملی نشر آثار امری
بلسان فارسی و عربی ۱۴۰ ب)
جلد ۲، ۲۴۷ صفحہ
- مائدہ آسمانی (طہران موسسہ ملی مطبوعات امری ۱۳۹ ب)
جلد ۱۱۰۲
- مائدہ آسمانی (طہران موسسہ ملی مطبوعات امری ۱۳۹ ب)
جلد ۵، ۲۹۴ صفحہ
- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبہاء (ویلیمت، موسسہ مطبوعات
امری ۱۹۷۹ م)
جلد ۱، ۳۰۹ صفحہ
- مفاوصات حضرت عبدالبہاء (لیدن مطبعہ بریل ۱۹۰۸ م)
صفحہ ۲۲۱

لوح بافختار خانم ہلن گودال

لوح بافختار جناب مشہدی مہدیقلی

از آثار حضرت ولی امر اللہ

- منتخباتی از آثار حضرت بہاء اللہ (لانگنہاین، لجنہ نشر آثار امری
بلسان فارسی و عربی ۱۴۱ ب)
صفحہ ۲۲۲
- مائدہ آسمانی (طہران موسسہ ملی مطبوعات امری ۱۳۹ ب)
جلد ۳، ۸۰ صفحہ
- مکتوب مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۴۲
- مکتوب مورخ ۸ مارچ ۱۹۳۶
- مکتوب مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵
- مکتوب مورخ ۱۵ اکتبر ۱۹۵۰
- مکتوب مورخ ۸ جون ۱۹۴۸
- مکتوب مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۵۵
- مکتوب مورخ ۱ جون ۱۹۳۳
- مکتوب مورخ ۱۹ اپریل ۱۹۳۳
- مکتوب مورخ ۲۳ می ۱۹۳۵
- مکتوب مورخ ۱۵ جون ۱۹۵۰
- مکتوب مورخ ۲۷ دسامبر ۱۹۳۲
- مکتوب مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۰

بیت العدل اعظم الہی

۱۷ می ۱۹۷۴ خطاب بہ محفل ملی الاسکا

نامہ بیت العدل اعظم الہی خطاب بہ محفل مقدس روحانی ملی ایران

نامہ بیت العدل اعظم الہی مورخ ۲۱ می ۱۹۷۹

مکتوب بیت العدل اعظم الہی مورخ ۱۷ می ۱۹۷۴

آثار سایر نویسندگان بهائی

- امر و خلق (لانگنهاین. لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۴۱) جلد ۱، ۲۲۵ صفحه
- امر و خلق (لانگنهاین. لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۴۱ ب) جلد ۲، ۲۶۰ صفحه
- امر و خلق (لانگنهاین. لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۴۲ ب) جلد ۲، ۵۲۶ صفحه
- امر و خلق (لانگنهاین. لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۴۲ ب) جلد ۴، ۴۹۸ صفحه
- نار و نور (لانگنهاین. لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۲۹ ب) ۱۰۰ صفحه
- بشاره النور لانگنهاین لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی (۱۴۰ ب) ۵۷۲ صفحه
- سفر نامه مبارک (بدایع الآثار) (بمبئی مطبوعه ایکیگیٹ فتولیهتو (۱۹۱۴ م) جلد ۱، ۲۲۴ صفحه
- گلزار تعالیم بهائی (لانگنهاین. لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۴۲ ب) ۱۵۸ صفحه
- پیام بهائی (نشریه محفل ملّی روحانی قرآنسه) شماره ۶۱ و ۸۸
- تفحات قدس (دهلی موسسه ملّی مطبوعات امری ۱۱۳ ب) ۲۱ صفحه
- گنجینه حدود و احکام (دهلی موسسه مطبوعات امری ۱۲۸ ب) ۴۶۶ صفحه
- اخبار امری (نشریه ملّی بهائیان ایران)

مهیمن و محیط اند. سبب و علت ظهورات بدیعه و بروزات منیعه. سبب و علت ظهورات علوم و حکم. ظهورات صنایع بدیعه و بروزات منیعه و بقای آفرینش، شعور و ادراک و قوت و قدرت او خارج از احصای عقول و ادراک است، فناء آنرا اخذ ننماید، مایه عالم. مریی عالم، مریی عالم و ام. وجود قدسی ایناء ملکوت الهی. ۵۱، ۴۱، ۲۶، ۲۲، ۲۱، ۱۹، ۱۸، ۱۷

- اروپا ۹۹
- اشرف مخلوقات [روح انسانی] ۷۸
- اشعیاء ۷۸
- اصحاب عهد نقطه فرقان ۶۷
- اصحاب نقطه بیان ۶۸
- اعتساف ۹۶
- افق ابهی، افق اعلی، افق بقاء [عالم بعداز موت] ۱۲۹، ۱۲۲
- اکتشافات روحیه ۲۷
- اگست (ماه فرنگی) ۱۲۸
- النوم اخ الموت [عالم خواب] ۲۰
- اماره [نفس اماره] ۲۰
- امریکا امر بهائی [دیانت بهائی] ۱۶۱
- انتقال جسد

آئینه تجلی سلطان احدیه [روح

انسانی]

- آپریل (ماه فرنگی) ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۶۵
- آتش ۷۱
- آثوریان آدم (حضرت) ۵۵
- آسمان ایزدی [عالم بعداز موت] ۱۰۳
- آفتاب ۱۴۵، ۱۳۸
- آلاسکا

الف

- ایناء ملکوت الهی [ارواح مجرّده] ۱۲
- ابواب اجل محتوم، محتوم ۹۲، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۹۵
- اجل معلق، معلق ۹۵، ۹۲، ۹۲، ۹۱، ۲۱
- احتضار ۷۸
- احضار ارواح احمد یزدی (آقا میرزا) ۱۴
- ادراکات روحانیّه ۲۰
- ارض طف ۱۱
- ارواح شیریه ۷۹
- ارواح ایناء ملکوت، ارواح لطیفه طیبه، ارواح مستقیمه مجرّده، ارواح مقدسه، ارواح مقدسه مجرّده، بعداز صعود

۹۷. ۸۷. ۷۶. ۵۶. ۵۳. ۵۲	انجیل	بمیٹی	۱۵۹. ۱۴
۵۵	انجیل یوحنا	بهاء اللہ (حضرت) جمال ابھی	
۹۶	انصاف	جمال اقدس ابھی، جمالقدم، جمال	
۶۸	انقطاع	قدم واسم اعظم، جمال مبارک ۱۰	
۱۵۷	انگشتر اسم اعظم	۱۷. ۲۱. ۲۴. ۲۷. ۶۰. ۶۷. ۹۴	
۱۵۸	انگشتر مخصوص میت	۱۰۴. ۱۰۶. ۱۱۲. ۱۲۵. ۱۳۲. ۱۳۳	
۱۴۲	انگلیسی (زبان)	۱۳۴. ۱۳۹. ۱۴۱	
	اهل بہاء، بہائیان	اجل	۹۱
۱۱۶	۲۰. ۲۴. ۱۱۲	ادای حق الناس	۱۴۶
۸۲	اهل جنّت علیا	ادای قروض	۱۶۲
	اهل نغی و سجین، مشرکین	بقای روح	۱۶
۸۲. ۲۲		بیماری و وضعیت روح	۱۳۰
۸۹	ایتام	توکل	۱۲۳. ۱۱۸
۱۴۲. ۱۱۴	ایران	جزع و سرور	۱۶۰
۷۸. ۷۷	ایلیا (حضرت)	حمل میت	۱۵۸
		دوربہائی و تضرع	۱۲۹
		رضا	۱۱۷. ۱۱۶. ۸۱
		روح	۲۷
		شفاء و لوح طب	۱۳۴. ۱۲۳
		صلوة میت	۱۶۰
		طبيب حائق	۱۳۷. ۱۳۶. ۱۳۲
		عفو و غفران	۱۲۷
		ثناء فی اللہ	۱۱۴
		فیوضات حق	۳۴
		کشف عطاء	۴۲
		کفن و دفن	۱۵۵
		موت	۷
		مؤمن	۱۲

۱۰۷. ۸۶. ۸۵. ۸۴. ۸۲	۲۸	تصایح و صایای حق
بیت عدل، بیت العدل اعظم	۵۷	نفس
الہی ۱۳۷. ۱۳۸. ۱۳۹. ۱۴۱. ۱۴۲	۱۵۴	وصیت
۱۶۲. ۱۵۹. ۱۵۷. ۱۴۵. ۱۴۴. ۱۴۳	۱۵۳	وصیتنامہ
۲۵	۱۳۵	مدایت الہیہ
	۱۴۰	هدف از عواج
	۱۱	دوست
	۳۴	شمس حقیقت
	۱۱۱	قلم ابھی
	۱۱۱. ۸. ۱۱. ۱۸. ۵۷. ۱۱۲	قلم اعلیٰ
	۱۵۱. ۱۱۹	
	۲۱	مالک ادیان
	۵۸. ۱۹	مالک اسماء
	۵۷	مالک الوری
	۱۱۸. ۱۲	مالک قدم
	۲۴	محبوب
	۱۲	محبوب امکان
	۱۷	مظلوم
	۸	مولی العالم والاسم الاعظم
	۷۷	بہار
	[اہل بہاء]	بہائیان
		بہشت و جہنم، بہشت و دوزخ
		نعیم و جحیم، بہشت رضای حق
		است، جنّت عرفان حق است،
		نعیم روح قرب جمال قدیم است،
		جحیم بعد از آن نورمبین نار
		احتجاب از رب الارباب ۸۱. ۷۲
		تلخی
		تائید حضرت یزدان، تائید و
		توفیق الہی ۹۶. ۹۵
		تأثیر دعاء در اجل معلق ۵
		تجسم ارواح بواسطہ مدیوم ۸۰
		تجهیز اسباب ۱۶۲
		تساوی ارواح در عالم اعلیٰ ۲۷
		تسخیر ارواح ۷۸
		تسریع مرگ بیمار ۱۴۴. ۱۴۵
		تسلط ارواح شریرہ ۷۹
		تصادم قطار راہ آہن ۳۵
		تصرف برای روح ۴۴
		تعبیر خروج روح از جسد ۳۶
		تقسیم ترکہ ۱۶۲
		تلخی ۲۸

تلفراف	۲۷	جولای (ماہ فرنگی) ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۷
تلقیح مصنوعی	۱۴۴، ۱۴۴	جون (ماہ فرنگی) ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۵۷
تواسخ	۷۲	جَنَّة العلیا، جَنَّت عَلِیَا، جَنَّة عالیہ
تورات	۵۵	[عالم بعداز موت]
تناسخ	۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۱	جوہرہ ملکوتیہ [روح انسانی]
تناسخیان	۷۲، ۷۱	جہان آسمانی، جہان ابدی، جہان الہی، جہان پرفتوح، جہان پنہان، جہان دیگر، جہان رحمانی، جہان روحانی، جہان لامکان، جہان ملکوت، جہانی وسیع و نورانی
ث		[عالم بعداز موت]
ثمرہ خلقت (عرفان حق جل جلالہ)	۱۰	جہان انسانی [عالم انسانی]
ثواب و عقاب وجودی	۸۷، ۸۴	جہان خاک [عالم ناسوت]
ث		
جانان، جمال ابہی، جمال اقدس ابہی		چشم ۱، ۲۵، ۳۰
[بہاء اللہ]		
جبر و اختیار	۹۵، ۹۱	حالت اکتشافیہ ۸۰
جحیم بعد از آن نور سبین [بہشت و جہنم]		حجّت اکبر (قرآن کریم) ۷۰
جزای روح قاتل	۹۰	حجر، سنگ ۴۱، ۲۹
جسمانیات	۸۰	حدیث المؤمن حی فی الدّارین ۲۴
جغرافیا	۲۲	حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه ۵۸
جفاء	۸۸	حرکت جوہری، حرکت جوہریہ ۴۵
جماد	۱۰۹، ۲۹	حرکت ذاتیہ ۴۵
جمال بروجردی	۱۲	حرکت روحیہ ۴۵
جمالقدم، جمالقدم و اسم اعظم، جمال مبارک		حرکت کمیہ ۴۵
[بہاء اللہ]		
جنت، [بہشت و جہنم]		
جنین	۱۴۳	

حرکت کیفیہ	۴۵	حیز لاهوت [لاہوت]
حروفات عالیات	۱۶۱	حیز ناسوت [عالم ناسوت]
حریر	۱۵۶	حیدر قبل علی ۱۳
حشر و نشر	۸۲	حیوان ۷۲
حقایق اشیاء	۶۵	ح
حقوق اللہ	۱۶۲	خاکدان فانی [عالم ناسوت]
حقیقت انسانیہ، حقیقت ثانویہ، حقیقت ملکوتیہ [روح انسانی]		خام خوری ۱۲۴
حکماء، حکمای رومان ۷۱، ۶۵		خامہ (قلم) ۸۲
حکیم آقاخان	۹۷	خواب [عالم خواب]
حمل میت	۱۵۸	خنزیر (خوک) ۱۵۲
حواریین	۸۷	خوردن گوشت ۱۲۴
حواس خمسہ	۳۰	خیرات و میرات ۴۶
حواس باطنہ	۶۴، ۵۹	ح
حواس ظاہرہ	۶۴، ۵۹	دار آخری ۲۲
حوریات العزّ والتّقدیس	۸۱	دارالآخرہ [عالم بعداز موت]
حیات آسمانی [روح ایمانی]		دانہ ۲۹
حیات ابدی، حیات ابدیہ، حیات روح [عالم بعداز موت]		دخمہ ۱۵۹، ۱۵۸
حیات جسمانی	۴۹	دریای دانش ۱۱۱
حیات رحمی [عالم جنین]		دریغوس ۴۵
حیات ملکوت [عالم بعداز موت]		دسامبر (ماہ فرنگی) ۱۳۰، ۱۳۱
حیاتی ملکوتی [روح ایمانی]		۱۶۱
حیز امکان [عالم ناسوت]		دستگاہ نگہدارندہ حیات ۱۴۴
حیز شہود	۶۴، ۶۲	۱۴۵
حیز غیب، حیز غیب و خفاء ۲۷		دعاء، دعای شفاء ۹۵، ۹۳
	۶۴، ۶۲	دفن بیش از يك جسد دريك قبر ۱۶۲

دنیای	[عالم ناسوت]	آیه من آيات الله	۵۸
دیانت بهائی، امر بهائی ۱۲۱، ۲۴		آیتی که از دخول و خروج مقدّس است	
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۴		۱۸	
دیون مینت	۱۶۲	اشراقی از اشراقات شمس حقیقت	۴۴
ذائقه (خس)	۶۵، ۲۸	الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها وکلّ ذی عرفان عن معرفتها	
ربیع (فصل)	۱۵۰	اوست آیت کبری و مخبری که	۵۷
رجب (ماه قمری)	۱۵۲	خبرمی دهد از موالم الهی	۵۸
رجوع ذاتی	۷۶	برای روح توقف نیست، تدتی نیست	
رجوع صفاتی	۷	رو بترقی است	۴۵، ۲۹
رجم عالم	[عالم ناسوت]	تجلی عزّ صدائیّه	۵۹
رجم مادر	[عالم جنین]	جوهر است و جسد قائم به آن	۶۲
رضا خان (آقامیرزا)	۱۱۲	حقیقت انسانیه	۴۸، ۲۹
رفیق اعلیٰ [عالم بعد از موت]		حقیقت ثانویه	۴۷
روان پزشکی	۱۳۷	حقیقت مجردّه	۳۹
روح ابدی، روح الحیات [روح ایمانی]		دارای صورت و مثال الهی	۴۸
روح انسانی	۱۶، ۱۷، ۲۵	در او مستور است آنچه که عالم	
۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۴		حال استعداد ذکر آنرا نداشته	
۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵		و ندارد	۵۸
۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳		رهبر اهل ناسوت	۴۸
۶۵، ۸۲، ۸۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۳		زمین و آسمان نسبت بروح یکسان	
آیه احدیه	۵۹	است	۴۹، ۲۹
آیه تجلی سلطان احدیه	۵۹	ساکن طائر	۱۸
آیه الهیه، وجوهه ملکوتیه	۵۷	سائر قاعد	۱۸
		سرّ من اسرار الله	۵۸

۱۷۵	روح الحیات	۴۴	فیضی از فیوضات الهی
۵۲	روح الهی	۲۸	قوة محیطه
۲۸	روح حقیقی ایمانی	۶۴	کاشف اشیاء و مدرك اشیاء
۵۴	روح ملکوتی	۴۱	کاشف جهان خاک
۵۴	روحی که انسان را لاهوتی می‌کند	۴۷	کاشف حقایق اشیاء
۵۴	روحی که ظلمانی را نورانی می‌کند	۴۹، ۲۹	لامکان
۵۴	چون مؤید به نفثات روح القدس شود نفوذ پیدا می‌کند	۵۹	لطیفه ربّانیّه
۵۴	حیات آسمانی	۶۲	ما به الامتیاز انسان از حیوان
۵۴	حیات ملکوتی	۴۸	ما بین عالم الهی و رتبه حیوانی
۵۴	سبب حیات ابدی	۶۵، ۶۳	محیط بر اشیاء
۵۴	سبب سعادت سرمدی	۴۸	محیط بر کائنات
۵۴	سبب دخول در ملکوت الله	۶۵	محیط بر کائنات سائره
۷۹	قوة معنویه	۶۵	مدرك اشیاء
روح ابدی، روح حقیقی ایمانی [روح ایمانی]		۴۱	مطلع به عالم حیوان
روح حیات [عالم بعد از موت]		۲۹	مقدّس از زمان و مکان
روح حیوانی، از ترکیب و امتزاج عناصر تحقق یابد، قوة جامعه حسّاسه		۲۶	مقدّس و مجردّه
۶۵	روح نباتی، از تأثیر کائنات سائره در دانه حاصل می‌شود، قوة نامیه	۲۶	منزه از دخول و خروج
۶۵	روح ملکوتی [روح ایمانی]		نفس، نفس ناطقه، نفس ناطقه انسانی، نفس ناطقه و قوة عاقله
روغن	۶۴، ۵۲	واقف اسرار	۴۸، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵
رومان	۵۲	واقف به عالم نبات	۴۱
		ودیعه ربّانیّه در انفس انسانیه	۵۸
		ودیعه رحمانی	۲۲
		عادی ملکوت	۴۸
		میکل ملکوتی	۴۷
		روح ایمانی	۶۴، ۵۲
		روح ابدی	۵۲

۷۸	سمّ ابره	۷۸	رؤیای اشعیاء
۷	سمندر (جناب)	۷۸	رؤیای یوحنا
	سنگ [حجر]		<u>ز</u>
۱۱۹	سیدالشهداء (امام حسین)	۲۵	زبان (آلت)
۲۲	سیاست	۱۱۶	زواره
۹۶	سُکّان کشتی		زیارتنامه حضرت سید الشهداء
	<u>ث</u>	۱۱۹	
۶۵	شاه		<u>ث</u>
۲۹	شجره		سائر قاعد [روح انسانی]
۸۰	شجره رقوم	۱۵۸	ساعت سگّه حدید
۱۵۲	شراب	۱۵۸	ساعت کشتی بخار
۱۵۲، ۱۵۱	شرع اسلام		ساکن طائر [روح انسانی]
۲۸	شیرینی		سبب حیات ابدی، سبب دخول
۷۲	شَل		در ملکوت اللّٰه، سبب سعادت
۹۲، ۹۲	شمع		سرمدی [روح ایمانی]
	شمس حقیقت [بهاء اللّٰه]	۱۱۸، ۱۰۹	سجن اعظم، سجن عکّا
	شمس محمّدی [نقطه فرقان]	۶۵	سراج
۷۱	شموس احدیه		سفرنامه اروپا، بدایع الآثار
۱۴۲	شهر الشرف (ماه بیانی)	۹۹، ۳۵	جلد یک
۱۶۱	شهر المسائل (ماه بیانی)	۲۰	سفرنامه امریکا
	شهد، شهد فائق، شهد لطیف		سفینه الحمراء، سفینه الهیه
	عسل، عسل مصفی، ۱۲۱، ۱۱۴	۲۰	
۱۲۶، ۱۲۲			سقط جنین ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۲
۲۸	شهود		سلطان الشهداء (جناب ذبیح)
	<u>ص</u>	۱۲	
۱۰۰	صحیفه اصول و فروع	۱۱۰، ۱۰۶	سلمان (هندیجانی)

۵۲	عالم بشریت	۸۲، ۸۲	صراط
۴۱	عالم پاک انسان	[موت]	صعود
۵۲	عالم جسمانی انسان	۱۱۰	صلوة کبیر
۵۲، ۴۲	عالم روحانی انسان	۱۶۰، ۱۵۶	صلوة میت، نماز میت
۲۸	فهرست اعظم	۲۲	صنایع
	عالم بعد از موت (عالم بعد)		صورت ملکوتی [روح انسانی]
۱۴۸، ۵۰، ۲۰، ۱۹			<u>ط</u>
۲۲	آسمان ایزدی		طلسم اقروم [عالم انسان]
	آن جهان در این جهانست ولی اهل این	۱۶۱	طهران
۳۹	جهان از آن بی خبر	۱۲	طین
۲۲	افق ابهی		<u>ظ</u>
۱۰	افق اعلی	۹۶، ۸۸	ظلم
۲۴	افق بقاء		<u>ع</u>
	پاک و مقدّس از اوهام عالم انسانی		عالم اجساد، عالم اشباح، عالم
۴۸			اعلی (نسبت به عالم جنین) [عالم
۲۱	جهان آسمانی		ذاسوت]
۸۸، ۲۱	جهان ابدی (ملکوت ابدی)		عالم اخروی، عالم ارواح، عالم
	جهان الهی (ملکوت الهی، عالم الهی)		الهی [عالم بعد از موت]
۸۸، ۷۹، ۵۲، ۴۱، ۳۹، ۳۲، ۲۱			عالم اصغر [عالم انسانی]
۴۰	جهان پر فتوح	۲۹، ۲۸	عالم انسانی، انسان
۲۱	جهان پنهان	۲۵، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۵۴، ۶۲	
	جهان دیگر (عالم دیگر)	۸۵، ۸۲، ۷۹، ۷۸، ۷۲، ۶۶، ۶۴	
۲۹، ۲۱			انسان باقی است و حی و ابدیست
۱۲۷، ۸۴، ۷۲، ۴۰		۲۸	طلسم اقروم
۳۴	جهان رحمانی (عالم رحمانی)	۲۸	عالم اصغر
۴۸، ۳۵			
	جهان روحانی (عالم روحانی، عالم		

۱۸	گذاشته نشده	۷۴، ۵۱، ۴۸، ۲۱
۸	مقام الاعلی	۸۲
۹۱	مقصد اقصی و ذرّوۀ علیا	جهان ملکوت (عالم ملکوت) ۲۹، ۱۲۸، ۷۸، ۵۲، ۵۲، ۵۱، ۵۰
	مقدس است از هر چیزی که بچشم دیده شود یا بحواسّ سائره مقل سمع و شمّ و ذوق و لمس احساس شود	۲۱
۴۹	مقدس است از زمان و مکان - منزّه از زمان و مکان	جهانی وسیع و نورانی جَنَّةُ الْعُلَمَاءِ (جَنَّةُ عَلَمَاءِ) ۱۶، ۹
۴۹، ۴۸	ملاء اعلی	حیات ابدی (حیات ابدیّه، حیات ملکوت)
۲۴، ۱۲، ۱۱، ۹	ملکوت (ملکوت الله)	عالم وجود ابدی ۸۸، ۸۷، ۵۰، ۴۹
۵۰، ۱۲، ۱۰	ملکوت ابهی	دار آخری ۲۲
۷۵، ۵۲	ملکوت رحمن	دارالآخره ۸۲
۱۲۱	نشئه اخری	رفیق الاعلی (رفیق اعلی) ۸، ۹
۱۲۷	عالم تفکر	۲۴، ۱۹، ۱۸، ۱۷
۸۴	عالم تقدیس [عالم بعداز موت]	عالم آخری ۸۴، ۷۲
۷۹	عالم تنگ و تاریک [عالم جنین]	عالم ارواح (عالم روح) ۴۵، ۳۲، ۴۵
	عالم جسد، عالم جسمانی، عالم حدود	۷۹، ۶۹
	عالم جمادی (جماد) کائن جمادی، وجود جمادی ۷۵، ۶۶، ۵۲، ۲۹	عالم انوار (عالم نورانیت) ۵۱
۸۶، ۸۲	عالم جنین (عالم رَجِم) ۲۹، ۱۷	عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبت الله
۸۵، ۵۰، ۴۰، ۲۵	آن جهان ظلمانی	عالم باقی (ملکوت باقی) ۵۱، ۱۰
۲۵	رَجِم مادر	عالم تقدیس ۵۱
۷۲، ۲۹		عالم کشف و شهود ۴۰

۸۴	عالم تنگ و تاریک	عالم ناسوت، ناسوت، حیّز ناسوت ۱۴۷، ۷۵، ۵۲، ۵۲، ۲۸، ۲۷
۸۴	نشئه و حیات رَجِم	این جهان، این عالم ۲۲، ۱۷
	عالم حیوان، جهان حیوان ۲۹	۲۴، ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۷۴، ۷۳
۸۶، ۶۶، ۵۲، ۴۱	عالم خواب، خواب ۲۰، ۲۶، ۴۶	۹۵، ۸۸، ۷۵
۷۸	النوم اخ الموت	این عالم روشن و نورانی (نسبت به عالم جنین) ۲۵
۱۴۸	عالم رؤیا، رؤیا ۷۸، ۷۰، ۴۷	جهان خاک، عالم خاک، خاکدان فانی ۴۱، ۴۰، ۲۴
۱۴۸، ۸۰، ۷۹	عالم نوم، نوم	جهان فانی، عالم فانی ۱۱۵، ۸۵، ۳۵
۱۴۸، ۵۸	عالم دیگر [عالم بعداز موت]	۱۶۱
	عالم رَجِم [عالم جنین]	حیّز امکان ۸۲
	عالم روح، عالم رحمانی، عالم روحانی، عالم روحانیت [عالم بعداز موت]	حیّز شهود، شهود، عالم شهود ۳۷
	عالم روشن و نورانی (نسبت به عالم جنین) [عالم ناسوت]	۷۲، ۶۲، ۲۸
	عالم شهود، عالم طبیعت، عالم ظلمانی، عالم عناصر، عالم فانی	عالم اجساد، دنیا، عالم جسد، عالم جسمانی ۷۴، ۶۹، ۵۲، ۴۰، ۲۷، ۸
	عالم جنین [عالم ناسوت]	عالم اشباح ۳۷
	عالم کبیر [عالم انسان]	عالم اعلی (نسبت به عالم جنین) ۳۷
	عالم کشف و شهود [عالم ناسوت]	عالم حدود ۱۴۷
	عالم کمالات، عالم صحبّت الله [عالم ناسوت]	عالم طبیعت ۸۸
	عالم بعداز موت [عالم ناسوت]	عالم ظلمانی ۲۲
	عالم محسوس [عالم ناسوت]	عالم عناصر ۲۷
	عالم ملکوت [عالم بعداز موت]	عالم کشف و شهود (نسبت به عالم جنین) ۴۰
		عالم محسوس ۷۴
		عالم وجود ۸۶، ۵۲
		عالم وسیع (نسبت به عالم جنین) ۸۴

۷۴	عبدالوہاب	۱۶	عوالم غیبی
۸۴	عبودیت	۱۲۲	عوالم غیر متناہیہ، عوالم نامتناہیہ
۴۱، ۲۹	عدل	۹۶	۴۲، ۲۲
۱۵۹، ۸۶، ۸۵، ۷۵، ۶۶، ۵۲	عذاب و عقاب وجودی	۸۸	عوالم حواس و ادراکات جسمانی
۶۵، ۶۰، ۲۹	عراق	۱۰۰، ۱۲	عهد نقطہ فرقان
۱۴۴، ۱۲۹، ۸۸، ۷۲	عرصہ شہود [عالم ناسوت]		عیسی ابن مریم
عالم نفثات روح القدس، عالم نورانیّت [عالم بعداز موت]	عسل [شہد]		
عالم نوم [عالم خواب]	عقاب و ثواب معنوی	۷۲	عش
عالم وجود [عالم ناسوت]	عقل	۶۵	غلامرضا (آقا) زواره ای
عالم وجود ابدی [عالم بعداز موت]	عکّا	۱۰۹، ۱۲	غیب
عبدالنبیاء (حضرت) عبدالنبیاء	علم طبّ	۱۲۸	فتوٰی
عباس ۳۰، ۲۸، ۴۱، ۴۳، ۸۷، ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۲۱، ۱۱۲	علّة الحیاة عبادہ [موت]		فتیل
انکشافات جمال قدسیّہ در وقت صعود	علی اکبر فروتن (ابادی امرالہ)	۱۶۱	فخر الشہداء [جناب بدیع]
۲۲	علی قبل اکبر	۱۵۲	فرج اللہ زکیّ الکردی (شیخ)
تکوّن انسان در کرہ ارض	عناصر	۶۶	۱۰۷
تناسخ	عوارض مادیّہ	۴۱	فردوس اعلیٰ [عالم بعد]
خیرات و مبرّات	عوارض ناسوتیّہ	۲۷	فرقان
بخشہ	عوالم الامر والخلق عوالم الہیہ، عوالم الہی ۴۲، ۷۹، ۸۵		فلاسفہ یونان
شفای روحانی	۱۵۲، ۱۵۱، ۸۷، ۸۶		فنگراف
مسائلہ جبر	عوالم باقیہ	۷۰	فوت [موت]
نعیم و جحیم	عوالم بعدمود	۱۴۷	فوریه (ماه فرنگی)
وصیّتنامہ	عوالم روحانی، بعداز عروج از این عالم	۸۸	فہرست اعظم [عالم انسان]
مبین آیات الہی	عالم	۸۸	قانون اعظم الہی
	عوالم روحانی ملکوتی	۸۷	قرآن

۹۲، ۹۱	قضاء و قدر	۸۴	عوالم غیبی
۹۴	تضای محتوم (قضاء محتوم)		عوالم غیر متناہیہ، عوالم نامتناہیہ
۹۵، ۹۴	تضای مشروط (قضای معلق)	۴۲، ۲۲	۴۲، ۲۲
۱۵۶	قطن	۲۲	عوالم حواس و ادراکات جسمانی
	قلم ابھی، قلم اعلیٰ [بہاء اللہ]	۶۸	عهد نقطہ فرقان
۱	قوای ملکوتی	۹۱	عیسی ابن مریم
۷۵	قوس صعود		
۷۵	قوس نزول	۸۰	عش
۹۶	قوہ باد		غلامرضا (آقا) زواره ای
۹۶، ۲۷	قوہ بخار، قوہ بخاریہ	۱۱۶	غیب
	قوہ جامعہ حساسہ [روح حیوانی]	۲۸	فتوٰی
۷۰	قوہ خیالیہ		فتیل
۳۰	قوہ کاشفہ	۲۷	فخر الشہداء [جناب بدیع]
	قوہ نامیہ [روح نباتی]	۹۲، ۹۱، ۶۵	فرج اللہ زکیّ الکردی (شیخ)
	قوہ محیطہ برحقائق اشیاء [روح انسانی]	۱۰۷	۱۰۷
	قوہ معنویہ [روح ایمانی]		فردوس اعلیٰ [عالم بعد]
	قوہ ملکوتیہ [روح انسانی]	۷۰	فرقان
۵۵	قیام ارواح انسانی بحق	۷۱	فلاسفہ یونان
	قیام و تجلّی صدوری، قیام صدوری	۲۷	فنگراف
۵۵، ۵۴	۵۵، ۵۴		فوت [موت]
	قیام و تجلّی ظہوری، قیام ظہوری	۱۴۰	فوریه (ماه فرنگی)
۵۵، ۵۴	۵۵، ۵۴		فہرست اعظم [عالم انسان]
			قانون اعظم الہی
			قرآن

کائنات ناسوتیہ	۷۵	کنترل موالید ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
کائن جمادی، وجود جمادی	۷۲	کور (نابینا)
[عالم جمادی]		<u>گ</u>
کأس حیوان	[موت]	گت سینگر
کتاب حدود و احکام	۱۴۰	گرائنت (دکتر)
کتاب عهد	۱۰۷	گنجینه حدود و احکام ۱۰۲، ۱۶۱، ۱۵۵
کتاب مستطاب ایقان	۶۷، ۶۱، ۱۰۸، ۱۰۷، ۷۱، ۷۰	گوش
کتاب مستطاب اقدس، کتاب اقدس	۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۲۶، ۱۲۲، ۸۱	<u>ل</u>
	۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷	لاہوت، حیّز لاہوت
کتاب مستطاب مفاوضات	۳۰	لحم خنزیر (گوشت خوک)
	۵۰، ۳۴، ۵۶، ۶۲، ۶۲، ۶۴، ۶۶	لطیفہ ربّانیہ [روح انسانی]
	۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۹، ۹۴	لم یرض بقضائی ۱۲۱، ۱۲۲
	۱۲۹، ۱۲۸، ۹۹، ۹۷، ۹۶	لوح احمد فارسی ۱۱۲، ۱۲۳
کتاب مقدس	۷۸	لوح اصل کلّ الخیر ۱۰۵
کذب	۸۸	لوح اعضای محفل خدمت طهران ۱۶۱
کر (ناشنوا)	۷۲	لوح خطاب بہ گت سینگر ۱۵
کره خاک، کره ارض	۶۶، ۶۵، ۲۹	لوح رئیس ۲۰، ۲۷، ۶۰
	۱۴۱، ۱۰۳	لوح سلمان ۱۱۱
کشفیات روحانیہ	۷۷	لوح جناب سمندر ۷
کفن و دفن	۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۳	لوح شیخ محمد تقی نجفی ۱۲۰، ۱۱۲
کلّ عوالم الہی طائف حول این		لوح شہیر فارسی ۵
عالم بودہ و خواہد بود	۲۲	لوح طبّ ۱۳۳
کلمات مکتوتہ (کلمات مکتوتہ		
عربی)	۱۰۴، ۷	

روح مدینۃ الرضّاء	۱۰۶	محمد قبل علی ۹۱
<u>ح</u>		محمد کریم خان (حاجی) ۶۹
ماء و روح	۸۷	محمد ناطق (میرزا) ۱۰۲
مارچ (ماه فرنگی)	۱۴۵، ۱۳۱	مخابرات ارواح، مخاطبات ارواح ۷۸
مالک ادیان، مالک اسماء، مالک		مدرک اشیاء [روح انسانی]
الوری، مالک قبم [بہاء اللہ]		مدنیّت و ترقیّات عصریہ ۲۲
ماہیت ناسوتیہ	۸۰	مربی عالم، مربی عالم و امم [ارواح مجردہ]
مایہ عالم [ارواح مجردہ]		مردن [موت]
مبین آیات الہی [عبدالہیاء]		مرکز سلطنت یزدانی [عالم
مجازات اخلاف بہ اعمال اسلاف	۸۹	بعد از موت]
		مرضیہ [نفس مرضیہ]
مجازات و مکافات ۸۷، ۸۱، ۷۲		مسائل ریاضیہ ۲۷
مجازات و مکافات اخروی ۸۷		مسئلہ تعدی بصعود از این عالم
مجرد [روح انسانی]		محض نجات از مالا یطاق ۱۴
محبوب، محبوب امکان [بہاء اللہ]		مسیح (حضرت) موعود تورات ۹۹، ۸۷، ۷۸، ۵۶، ۵۳، ۵۲، ۲۴
محفل خدمت طهران ۱۶۱		مسیحیت ۱۳۱
محفل مقدس روحانی ملی ایران ۱۴۲		مشرکین [اہل نفی و سبّین]
محفل ملی آلاسکا ۱۴۵، ۱۲۸		مشکل انفجار جمعیت ۱۴۱
محفل ملی جزائر بریطانیا ۱۳۷		مصریان قدیم ۷۱
محمد تقی طبسی (حاجی میرزا) ۱۵۹		مظاہر قدسیہ ۶۷
محمد تقی مجتہد اصفہانی (شیخ) ۱۲۰، ۱۱۲		مظلوم [بہاء اللہ]
محمد سننانی خوروش (حاجی) ۱۲۲		مظہر ذوالجلال [نقطہ فرقان]
		معادن ۶۶

۸	باب من ابواب رحمت	مقام الاعلی [عالم بعداز موت]
۷	بشاره	مقربین و مصطفین ۸۲
	به اظهار اسرار کتابه و ماکان مخزونا	مقصد اقصی و ذروه علیا [عالم بعداز موت]
۷	فی علمه	مکاشفات وجدانیّه ۲۰
	به بیسط بساط النشاط و بظهور حکم	مکافات اخروی، مکافات اخرویّه
۸	الانبساط	۸۸
	به بظهور ما هوالمعتور عن الابصار	مکافات وجودی ۸۸
۸		مکافات و مجازات اعمال و افعال
۱۲۷	بجهان دیگر شتافتن	۸۴
۷۹	تجرّد از اجسام	ملاء اعلی [عالم بعداز موت]
۹۵	ترك قالب عنصری	ملاقات مسیح باموسی و ایلیا ۷۸
۱۲	خروج از این عالم	ملکوت، ملکوت ابدی، ملکوت ایهی، ملکوت اللّه، ملکوت الهی، ملکوت باقی، ملکوت رحمن
	خروج من هذا الدنیا الی الرفیق الاعلی	[عالم بعداز موت]
۸		مات ۶۹
۱۲۷	خلق این قالب عنصری	متناقض ۶۹
۴۰	رحلت کردن	موت ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۴۱، ۴۹، ۸۹، ۸۱
	صعود ۸، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۴۱، ۹۵	انتقال از این عالم به آن عالم ۵۱
	صعود از این عالم به عالم باقی ۵۱	انعدام ترکیب و عناصر ۲۵
	صعود الرّوح من مقامه الادی الی المقام الاعلی	انفکاک از این جسد ۵۱
۸		انقطاع از جسد ۴۶
۸۸	عروج از این عالم	باباً للمقاهه ۷
۸۲	عروج روح	
۹	علت حیات ابدی و بقاء سرمدی	
۷	علّه الحیاة عیاده	
۱۲۸	فوت	
۹	کأس حیوان	

۸۵، ۸۲	کشف ارواح بعداز خلق اجسام ۴۰	
	ناسوت، ناسوت الانشاء [عالم ناسوت]	مردن ۴۶
۷۲	ناقص الخلقه	مات ۹۷
۱۰۶	نبیل	نور ۷
	نشئه اخری [عالم بعداز موت]	وفات ۴۶، ۹۵، ۱۲۷، ۱۲۹
	نشئه حاضره [عالم ناسوت]	موسی (حضرت) ۷۸
۱۵۸	نصر اللّه (آقا سید)	موعود ثورات [حضرت مسیح] مؤمن ۲۴، ۹، ۸
	نطفه [عالم نطفه]	اسم ایمان از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود ۲۴
	نظام طبیعی عمومی که محیط بر جمیع کائنات است و کلّ در تحت حکم آن ۶۶	باقی وحی ۲۴
	نعیم و جحیم [بهشت و جهنم]	باقی به بقاء اللّه ۲۴
۵۴، ۵۱	نفثات روح القدس	دائم به دوام او و ظاهر بظهور او باطن به امر او ۲۴
۶۰، ۵۸	نفس اماره، نفس الامّاره ۵۷	لم یزل ولا یزال طائف حول مشیة اللّه بوده ۲۴
۵۷	نفس راضیه	مقصود از آفرینش ۲۴
۵۷	نفس لوّامه	مهدی حکیم آقا جان (میرزا) ۹۷
۶۰، ۵۷	نفس مرضیه	مهدیقلی (مشهدی) ۱۲۱
۶۰، ۵۷	نفس مطمئنّه	می (ماد فرنگی) ۱۲۷، ۱۲۸
۵۷	نفس ملهمه	۱۴۴، ۱۴۵
	نفس ناطقه، نفس ناطقه انسانی، نفس ناطقه و قوه عاقله، نفس ناطقه یعنی روح انسانی [روح انسانی]	میزان (میزان الهی) ۸۲، ۸۲
۱۵۶	نقش خاتم	ناخن ۴۱
		نار [بهشت و جهنم]

۱۲۷	بهداشت عمومی	نقطه (حضرت) نقطه اولی،
۱۳۶	تأثیر دعاء در شفاء	نقطه بیان ۱۰۰، ۸۲، ۷۱، ۶۸
	تدفین پیش از يك جسد در يك قبر	جبر و اختیار ۱۰۰
۱۳۲		موت ۱۱
	تعلیم اطفال بزرگترین خدمات	نقطه فرقان ۶۸
۱۳۴		شمس محمدی ۶۹
۱۴۲	تلقیح مصنوعی	مظهر ذوالجلال ۶۸
۱۳۴	خام خواری	نماز میّت [صلوة میّت]
۱۳۵	خداوند طبیب قادر متعال	نوامبر (ماه فرنگی) ۱۱۲
۱۳۴	خوردن گوشت	نور [موت]
۱۳۷	روان پزشکی	نور محمد خان ۲۷
۱۳۲، ۱۳۱	شفاء دادن روحی	نوم [عالم خواب]
۱۳۵	شفای جسمانی	نیویورک ۵۰
۱۳۵، ۱۳۴	شفای روحانی	
۱۳۶، ۱۳۴	طبیب حاذق	<u>و</u>
۱۴۵	کشتن ترخم آمیز	واکسناسیون ۱۲۸
۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹	کنترل موالید	وجدان ۷۲
۱۶۱	گرفتن مفتی و جهلم	وجود جمادی [کائن جمادی]
۱۳۲	لوح طبّی	وجود قدسی ابناء ملکوت الہی
۱۳۲	معنی عبودیت	[ارواح مجرده]
۱۳۴	مکاتب طبّی	ودیعہ ربانیہ در انفس انسانیه
۱۳۸	واکسناسیون	[روح انسانی]
۱۳۴	ورزش	وسائل فیز یولوژیکی ۱۴۵
۱۳۰	وضعیت روح در بیماری	وصیت نامه ۱۵۴، ۱۵۲
۱۵۷	یک پارچه بجای پنج پارچه	وفات [موت]
		ولی امر اللہ (حضرت) ۱۶۷
		انبیاء واسطه حق و خلق اند ۱۳۵

هـ

۹۷	هاجر (امة اللہ)
۱۲۲	هلاهل (زهر)
۱۲۸	هلند
۱۴	هلن گودال
۵۹	هیکل انسانی
	هیکل ملکوتی [روح انسانی]
	<u>حـ</u>
۱۲۶	یثرب
	یحیی (حضرت)، یحیی بن
۷۷	زکریا
	یعقوب علیه السلام (حضرت)
۱۴۹	
۱۴۹	یوسف (حضرت)
	یوسف بروجروی (آقا میرزا)
۱۰۰	
	یوم رستخیز، یوم رستخیز اکبر
۸۳	
۷۱	یونان